

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13157

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العليم القدیر والصلوة والسلام الكثير علی سید سله محمد النبیه
الندیر وعلی عذرة الذین نزلت فیهم آیه الطهیر اما بعد ایسین
بروضه الاحکام در بیان اکثر وجبات و شجبا و اغلب سائل حلال و حرام که بحسب اقتضای ادله
شرعی در نظر اول الانام تمسک بالتقلید است حسین عصمه الصمد عن کل اللشین و کوراج و مستند آنها
ظاهر و واضح است و از دست دراز جمعی از احباب ایمانی و اختلا ر و حاکم الناس جمع تالیف آن می
لیکن بسبب ضیق مجال و قوت زغال و توزع بالاسعاف و غیره در دست نیت تا آنکه فضیلت آن
سعاد و نبالت تو امان جمالی الکناه الاغفر لاهم محمد لازلث شمس افاد و اسباط طهر و آثار افاد الیه
الا و حد زبده الفقهاء و الکلمین الخ المعظم محمد لازلث شمس افاد و اسباط طهر و آثار افاد الیه
درین مخصوص اهتمام تمام در تحریر و انتشار اوقات فرصت و الانام خود بهشت و ترک بر این امر
کردید و بتدریج الامانی باره ند مسائل العبد الرجوع الی شطرن الاوال الدلیل بامرات سلک
احتیاط در مواضع تعارض و مجروح استنباط سعی شکوایان از بخت قوه بفعل برده نفس الله
بها و سائر المومنین و هو الموفق والمعين از اثر تصنیف این رساله و تالیف

چه غرض از ایجاد انسان در آمدن او از کثرت مردم باین جهان استثال و التماس و فرمان رب العباد و عباد
 پروردگار است تا ذخیره اخروی حاصل نمایند و آنچه برای حیات بعد بکار آید بعمل آند چنانچه است که بعضی
 از تکلیف عباد و عبادت ربی غرض و جل نمی تواند شد زیرا که او تعالی کامل بالذات و مستغنی از جمیع
 کمالات پس ثمره آن اختیار بندگان و تمیز نیک بدیشان و ایصال ثواب بیکو کار نیست پس بعد
 تصحیح اعتقادات صرف بهت بطاعات از اسم واجبات است و چون اکثر احکام در این واسطه انبیا
 بجای نمی رسد و زمانه انبیا علیهم الصلوٰه و التنا الفراض باقیه چه پیغمبر یا که سید پیران و خاتم انبیا
 رخت هستی ازین جهان فابستند و در عهد کرامت ممد آنحضرت رجوع خلق باین جناب بود و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم علی حسب الحاکمیت تبلیغ احکام شریعت فرمودند پس در آن وقت قرآن و سنت سید
 و الحاکم استند احکام و مرجع خواص و عوام بود و آنحضرت صلعم کافه حایا و برایا بعد خود نهاد
 حدیث متفق علیه بن الفریقین انی نأرک فیکم التقلید کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعد
 ماورایا تباع تقلید فرمودند پس اوصیای اثنی عشر آنحضرت صلعم حافظان شریعت و مرجع الحاکم
 ملت و مرجع و ملاذ خلق بودند که از زمانه آنحضرت صلعم باصلام رسید و امام العصر و الزمان از
 بغی و حد و ان ظلمه غاکب استند رجوع خلق در اکثر احکام بحجاب کجید و اخبار و آثار آنحضرت منصرف
 و فهم کلام حضرت ملک علام و احادیث حضرت خیر الانام و ائمه معصومین علیه و علیهم السلام بسبب عبرت
 و استمال آن بر مطلق و معتقد و عام و خاص و حکم و تنایه و مانع و منسوخ و دلالت منطوق و مفهوم
 و عارض و آیات بحسب ظاهر و تراجم و وجه مرجع محتاج است بنظر و فکر و تتبع و تحری و اطلاع بر کلام
 و مخالفه سلامت طبع و استقامت فهم و این همه حاصل نمیشود در زمان مکر برای صاحب عقل
 کامل و علم و فکر و احد کما س باشد تا بعد از معان نظر و استقراغ و مع رد و نه عمریه و خصوص مسئله
 خلا فی بعد تلخیص دلائل استنباط مسائل نماید و چنان نیست که جمعی از اخباریه و هم که کرده اند که هر کس
 قلیل از علوم ادویه فهم عبارت عربیه حاصل نموده حکمی از احکام را در حدیثی از احادیث معصومین
 حکم بآن تواند کرد و قیاس حال خلق در زمان غیبت بر حال آنها در زمان حضور چنانکه اخباریه میگویند

رسانان خبر روزی که در آن

اینکه در این کتاب
در بیان این
در بیان این

با وصف تماشایی از قیاس بر این قیاس القارور الارباقیاس خفیه تم تجزیه
زیرا که اعضا و اشکالی که درین میان غیبت نسبت استلزامی با آن خلاف و آیات اختلاف انهمام و
او با هم و داده محتاج میکنند بطرف تجزیه تام و معانی نظریه فیه ان احکام قرآن و احایث اهل فکر
علیه الصلوٰه و السلام کارکن نیست بلکه مفاد حدیث که لیکن المرء فقیه یا حتی تفهیم معارضین
ملاصفا جماعتی است که تفهیم و ادراک صحیح و من یلم و راسی تقیم تصف باشند و یا خستهای
علمی کشیده و حکایت و قرائن اقصیه بر هر علمی که درین با دخل دارد اطلاع داشته و مواضع دلالت
لایق و معنوی اثرنا خسته باشند و از اعلاط و وجوه اشتباهات با خبر باشند و کسیکه چنین مرتبه نرسود و از حد
نی ایستد و بر مجتهد لازم است که کمال اهتمام در معرفت احکام نماید و خود را از مواضع تصد بداند و مساوی
جاه و ریاست منزه دارد و اذ الصالحه و سائلان کمال کار بر نگاه انچه مفهوم شود بان عمل نماید و چون
حصولی این مرتبه کس امیر نیست بلکه بر اکثر خلق معسر است بر بسیاری مستدر و تکلیف سا قنر نیست و نظیفه
ایشان است که تقلید مجتهدین نمایند و رجوع بقول ایشان کنند و اخبار یا نرا هم از ان کزری
نیست چه تحقیق نشان هر چه علی حسب فهمم تحقیق میکنند عوام نشان یا نرا رجوع میکنند اگر چه زلفظ اجتهاد
و تقلید تماشایی میکنند و بهیچ وجه تفسیر نمی نمایند و تقلید اخبار ابراموات ترجیح میدهند و قول اسکا
خود را ساطح حکم میداند پس انکارشان از تقلید و رجوع بعالم دین بلکه مجتهدین محض
سالی است با آنکه جواز رجوع عامی بعالم مفاد آیات و روایات ثابت است
قال الله عز وجل لا تقربوا الصلوة اذا كنتم خمران فاما ان لم تکنوا خمران فاما ان لم تکنوا خمران فاما ان لم تکنوا خمران
لینذروا قیومهم اذا جاءهم فی السجود و قال الصادق علیه السلام
بیطرالی مرکان مذکور و حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فایضا و ابیه
حکما فان قد جلده علیکم حکما فاذا حکم حکمنا فلم یقبل منه فاما الاستیجاء بحکم الله و علینا
والله یعلم ان الله و الله علی الله علی حد الشریک بالله و لکن شرط است عادل و تقوی و سبب کارایی تصف
و چنان نیست که مرتبه عالیه هم و کمال داشته باشد بقول او اعتمد توان کرد چه با فسق

و فوجر قول و محل اعتماد و و توفیق نمی تواند شد چنانچه از شخصیت امام حسن عسکری علی السلام متقول
 است که عوام امت ما هرگاه بدانند از فقهای خود مشق ظاهر را و تعصب شدید و کمال بر حطام
 دنیا و حرام دنیا و اکرام و اعانت دوستان خود هر چند قابل اذلال و اهانست باشند و اندلالت
 قویکی ایشان ابد گویند هر چند آنها قابل اغراز و اکرام باشند پس تقلید ایشان کنند مانند طایفه
 یهود اند که خدای غر و جل ایشان ازم نموده تقلید و اتباع علمای فاسق و فحاح ^{تعالی} و اخل لا
 احبار هم را بآنها من دون الله و اما هر کس که از فقها نفس خود را صیانت و این خدا را حفاظت
 کند و مخالفت با بنوای فتنه طلب وعت حکم مولای خود نماید عوام است که تقلید او کنند و آن نبی باشد
 بعضی از فقهای شیعه بر جمیع شیایانستی ما را در انقه من حربه کلاسه علیه السلام و این است صریح است و جز
 تقلید صلحای علمای امامیه همین است مقتضای ادله عقلیه و الا تکلیف محال لازم آید و مجتهد را تقلید مجتهدی
 و یکنفری سجد حیا کان و وثیقا و عوام تقلید احمیا میتوانند کرد و بالانفاق و اما آسمان پس در تقلید بحث
 اختلاف است با وصف امکان تقلید مجتهدی جمیع بقول است شکل است زیرا که جز از اتباع آن مجتهد
 حق قطعی است عدول از قطع و یقین بغیر آن جائز نیست و چگونه مجتهدیکه موجود است برخلاف تحقیق
 اجازت تقلید قول دیگری که در نظرش بطلان آن ظاهر است اند و از قابل و هرگاه این را دانستی پس
 بدانکه معنی معروف تقلید که اتباع قول غیر است بلا حجت و دلیل درین مقام مراد نیست بلکه مراد از آن در
 ما نحن فیہ نیست که دلیل تفصیل بر سلسله را مقلد نمی داند و نمی تواند و یافته نه نه معلوم دلیل و معنی
 دلیل اجمالی که از عقل و نقل در اجلائی مراتب ضعیف است باجمالی است سوال علیه در ما نحن فیله از
 راه توسع است و با حقیقت شرعیه و عرفیه و کسانیکه عبارت در یافته اند
 و توجیهات باطله علمی علام را مورد طعن ساخته اند و هر چه از آن در ظاهر و ظاهر و ظاهر
 است برای سر علمی از ساد و اصول که در تحصیل سائل آن علم در کار است و ضرور
 است از برای علم فقه از علوم ادبیه انهم و صرف لغت معانی و بیان از علوم ادبیه
 منطقی کلام از برای یکی بعد دیگر و فایده است فقیه تواند کرد و علم تفسیر آیات احکام و روایات

لکن در کلام این است
 تقلید احمیا و خلف
 در صورت امکان در وقت
 باجماع در تقلید است
 استیفاء از فقه
 در انقضای فقه
 لازم نیست که باجماع
 فاضل علم خارج
 از برای کسی که
 معجز باشد از فقه
 اجماع فاضل تقلید
 فقه در میان استاد
 می شود و آن فقه
 است تا فقه تقلید
 بر سر نه و فقه از
 فقه است و فقه از
 امکان از فقه
 از تقلید است و فقه
 با فقه است و فقه
 مراد از فقه در
 مثل انکسالت
 از فقه است

ایده نامه علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان تفاوت و موافق و اختلاف و نزاع چه بسیار است که
در ترجیح حدیث بر حدیث دیگر محتاج بآن میشوند و گاه است که روایات معارضه اجماع را ماول
یا مطروح میدانند و ازینجا است که صاحب تفسیر نور الثقلین با وصف اخباریت در بیان تفسیر
که حسن است که دوم سر حدیثی را که تعلق تفسیرش در و لیکن بعضی از آن که خلاف اجماع است
نموده و اول را بر آن نهاده و از عده ماتی توقف علیه الفقه علم اصول فقه است و همه این امور از قبیل شرط
استناد است و قرینه قدسیه که عبارت از طبع و قواد و ذهن نقاد و ملکه استنباط احکام است اول
شرطیه یقین سلیم و فهم مستقیم علاوه بر همه آن جمعی از مدعیان اخباریت که سهر تحقیق رسیده محض
نام اخبار را بر خود بسته اند عمل اصول را منافی عمل باخبار دانسته اند و در خاطرشان چنان جا گرفته
کسیکه عمل باصول میکند عمل نخب میکند و عمل باصول تسلیم عمل باخبار کرده اند و نه فهمیده اند که
در علم اصول بحث از ادله شرعی و از کیفیت استدلال از قرآن و حدیث است و معرفت این علم مثل علم
نحو و صرف در بصیرت و فهم مقاصد کتاب و سنت اعانت میکند و گسائیکه تر عرج بدرجه کمال نموده اند
شرائط خفید و استنباط حکم که واجبه و معتبر است فزوده طایفه توسط را اختیار کرده اند و میگویند
خبر بنسبک نجد این فنیک النجیر و کتب فقهیه شان مملو است از اکثر مسائل اصول کمالا یخفی علی من طالع
المفاتیح و الحدائق و الدرر البغیة و ان اختلاف افادیه فی الجملة فائده ثانیة بدانکه بعضی اعلام
فرموده اند که حدیثی معتبر و فقهی اعتبار اجتهاد و اتفاق قضایه حکم است که هر حکم لاحتمال آن مستلزم
سابق و ذات و اول است که در عمل تحقیق و اجتهاد خود جاری بکند لازم است
اگر چه حکم او بر دیگری نافذ نباشد و این حکم ثابت است برای آن کس که برای او قریب اجتهاد
حاصل باشد و این حکم نیز نافذ نباشد و اول است که در عمل تحقیق و اجتهاد خود جاری بکند لازم است
بجای است بعمل بر وفق تحقیق و توانی است که حکم و فتوی او بر قتل نافذ نباشد و این شرط و
است که بهر جهت اجتهاد بر عقلین و وضع و رالت و تقوای او و عدم وجود او علم از و یحتمل که
بیشتر از اجتهاد او و حکم معتبر بر معتبر دیگر نافذ نیست که اعتبار قضایایاتی و ثالث است

که حکم او بر مجتهد دیگر م نافذ شود و آن مختص است بقاضی جامع الشرائع و در خصوص بعضی از فتاوی
و قطع دعای هرگاه این ادعاست پس آنکه در صورت تعدد مجتهدین جامع الشرائع برصدیر است و
مجتهدین مقلد غیر است در تقلید کسی که از آنها خواسته باشد و بعضی هم میتوانند شد لیکن بعضی که از
مجتهدی اخذ کرده و بر حکم آن داده عمل نموده نقص آن نمیتواند کرد و اگر چه در مثل آن جوی
برگیری میتواند کرد و اگر در علم فقه و مایه تعلق به مراتب متفاوت باشد بهر حال در کتب
خواهد بود و ثابت میشود و اجتهاد و مراتب آن با اختیار اگر نیست آن دشته باشد و اینها
و تصدیق فضلاء ایضاً و از عاقل علمای اخبار را اهل اعتبار هرگاه معارضی نداشته باشند
فائده را بآنکه فاطمه اخباریه دعوی حصول قطع و یقین بصدد اخبار موجوده در کتب
اربعه و مانند آن بنمایند و بر ترویج احادیث و تقسیم آن بصحیح حسن و وثوق ضعیف که مجتهدین
بعمل می آورند زبان طعن میکنند بی خبر از آنکه عمل اصحاب اخبار را احاد بود و تواتر و
اکثر مفقود و انضمام قرائن هر گونه منفی قطع بصدد ورنه شود و اعتماد سبب بر قرائن و تحقیق
او برای دگر بی فایده قطع نمیکند و منتهای حسن ظن حجاج است به علم و عجب نیست که محدث
کا شانی در وصف اخباریت و ادعای عمل علی السلام ^{علیه السلام} باین جهت نقل اخبار که نشدن
رمضان از نسبی و زور و ایانیکه دلالت دارد بر آنکه راه رسان مثل سار شهور است گفته که هرگز
محل اشکال است بسبب تعارض اخبار مگر آنکه روایات او اصطلاحات بظاهر قرآن و تفسیر
واقع در آن بکلام امین هدیه نمی ماند بعد است که از خطای چنین کلمات صدور یافته باشد بلکه
بوی وضع و اختلاف از آن بشام جان میرسد انتقادی حاصل کلام بعد از حاجت پس تطبیق باطل ملاحظه
که با وصف آنکه این روایات را اساطین اخبار و اخبار شیوخ را یک گزیده اند محدث کا شانی
در آن مطنه وضع و اختلاف را راه داده پس قطع و یقین بصدد و جمیع اخبار را از این راه علی السلام
کجا باقی ماند علاوه اینکه در راه تنگ بدو تسلیم و تقیم اندک نمایند بکتب الرجال و را و مهجور
نمود پس احتمال مخالفت واقع بکذب عوام یا سهوا و دهم را دینی مانند آن از خط

حضرت امام مطهر قدس سره فرموده اند که با اینها که قطع بصدور توان نمودن ثقت الاسلام محمد بن یعقوب
 کلینی نزد خود است این بیان را روایت کرده که بخد مت جناب امیر علیه السلام عرض کردم
 که من از سلمان و مقداده ابوذر رضی الله عنهم بعضی کلمات در تفسیر آیات و احادیث جناب
 که از حضرت رسالت روایت مینمودند شنیدم که مغایر تفسیر وحیدی بود که در دست دیگران
 تصدیق کلمات سلمان و مقداده و ابوذر را میگردانیدم که از شنیدم آیا همان سفیر
 مردم بود که در سبب برین جناب دروغ می بستند و قرآن حسب خویش معنی میکردند حضرت
 فرمود که هرگاه سوال کرده پس باید که جواب بگویند و شنیده بگویند بلکه در دست مردم حق
 باطل و صدق و کذب ناخن و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و ویران و مغلوط گردیده
 و بدستیک در عهد کریمت عهد آنحضرت هم مردم را بنحضر دروغ بستند تا آنکه حضرت استقامت
 بر خاست و خطبه بفرمودند و فرمود ای گروه مردم بدستیک که کثرت دروغ بستند مردم
 بر من پس بدانید که هر کس که دروغ بگوید من باید که جامی قرار خود در جهنم میداد اما ده گنبد
 و بعد آن هم مردم دروغ بستند بر آن حضرت و جز این نیست که روایات ایشان از چهار
 رسیده که قسم بختم ندارد اول مردی است که منافق بوده است که اظهار اسلام میکرد و در میان
 بان معتقد بوده و از دروغ گفتن بر رسول خدا کینه داشت و آنرا اثم و گناه مینداشتند که مردم
 میدانستند که اینک منافق و دروغگو است قول او را قبول نمیکردند لیکن اینها گفتند که اگر این
 صحبت داشته و آنحضرت را دیده کلام حضرت شنیده این خفت و اگر گفتند از و باین سبب که
 از حال او آگاه نبودند و حال آنکه خدای تعالی خود را دیده بود و با آنحضرت باینچه خبر داده و وصف
 کرده آنها را باینچه وصف کرده پس فرمود حق تعالی که و شک که می بینی آنها را خوش می آید چه
 و صورت آنها بدست آنکه صورتی است با منی خود را بهیئت مومنین مخلصین از آسمان انداخته و کلام
 میگویند گوش میرساند ایشان تا آنکه آنرا بعد از آن باقی انداخته آنها را رسول خدا و آنحضرت
 بیان صلاوات دعوت کنندگان بسوی ایشان و من فرمود و بدان که کذب بسیار است

[illegible]

در این کتاب ده ام بر آینه ای است که روایت از ترک میکرد مولف گوید که این قسم را وی بی اختصار
 بر زبان نبوی جاری کرده بود و بنیان مثل طبیعت نیست برای بیان پس در اهل زمان این احتمال
 راه دارد و از این است که شیخ الطائفی شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه که مصنف و کتاب است از کتاب
 حدیث در مذنب الاحکام جایجا در روایات مختلفه احتمال هم را وی ذکر فرموده و بر تنبیخ حیران
 نسخا اهدی و من ثبات فلیرجع الیه علاوه بر سهو و وهم احتمال خطا در فهم هم در هر راوی که
 منقول است و بجوین نقل بالمعنی را حدیث وارد است چون واته معصوم نبوده اند وقوع خطا
 از آنکه منسوخ نیست پس چگونه مقطوع الصدور تواند بود و آری در زمان غیبت بغیر از رجوع روایات
 ای که براه علیهم السلام و الصلوٰه بعد تحقیق حال واته و رعایت مرجحات و قرائن محسب بسع
 و طاقت چاره دیگر نیست پس تحقیق و تنقید بر کس که لیاقت آن دارد لازم است و لهذا اعلام
 بتحقیق حال واته اهتمام تمام بکار برده اند باز آمدیم بر سر ترجمه حدیث باز در بیان ششم سوم فرمود که
 سیوم مردی است که شنید از حضرت رسول خدا ص خبری را که امر بآن میفرمود و آنحضرت بعد از آن خبر
 نمی نمود و این کس افغان نمی بی خبر است یا شنید آنحضرت را که نمی میفرماید و بعد از آن آنحضرت امر بآن
 فرمود و این مرد از آن آگاه نشد پس منسوخ را بخاطر داشت و نسخ را نیافت و اگر میدانست
 که این حکم منسوخ شده بر آینه آنرا ترک میکرد و اگر مردم میدانستند که آن حکم منسوخ را
 روایت میکنند از آنجا که میگردند و ترجمه میگردانند که این حکم مختص است باخبار نبویه پس شیخ
 احکام فرمود که بعد از این روایت رسالت و منسوخ است و آنحضرت از پنجمان زرفه است مگر
 بعد از آن که این روایت پس از احکام را بوسی بر حق و جانشین مطلق خود اغنی حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و آنکه از این روایت می آید و هر یکی از امان بعد از آن مطلع بوده
 پس شیخ حکم را بخبرای علیهم السلام نمی تواند شد آری برای اخبار ایده می دهد و وجهی دیگر برای
 اخذ آنست که اختصاص باخبار ایده دارد و در احادیث نبویه مثل آن جاری نیست و اگر
 از آنرا است و آن احتمال تهیه است چه بعد حضرت سالتاب هرگاه دشمنان این

بیرون آمدند و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بر پشت خنجر ایستادند و فرمودند که من
 خوف جبار است و انهار عنی خائف ترسان بودند و اکثر اوقات که از بند قیسی می گذشتند
 و از بنجاست که در بعضی روایات مثل مقبوله عمر بن خطاب و غیره که در ترجیع اخبار ما ذکر شده وارد
 است خدا با خائف الصامه و دع ما و افقهم باز آنحضرت در بیان قسم بر این قسم
 روایت فرموده و چهارم کسی است که در دفع نه سب و بر رسول خدا و دشمن
 در دفع راجعت خوف خدا و تعظیم رسول خدا و سوگند و سوگند کرده و بگویند که ترجیع است و تجویز
 گرفته پس و این میکند آنرا بر بنجیکه شنیده است یا نه که کم کند و آن دو میان مانع و منسوخ
 داده بدینستیکه قول رسول خدا صدم مثل قرآن مجید یا منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه
 و گاه است که کلام نبوی و محمل سیدار و آنکه فرمود و پیشش بشنود و بگوید یا منسوخ و محکم و متشابه
 که خدا و رسول او صلعم مراد گرفته و نبوده و جمیع محامل و مواضع اصلی اند علیه السلام و کلام که افشاند
 را که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده اند و بعضی پرسیده اند و طلب فهم
 جواب آن حضرت را نمی کردند تا آنکه دوست می داشتند که اعرابی تازه بر آید پس بی تکلف
 از آن حضرت پرسید و اینها بشنوند بعد آن حضرت امیر عبد الصمد علیه السلام باین فرمود که
 من بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت و جلوت می رسیدم و هر روز
 و هر شب نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می رفتم و بی صحبت و تعلیم می گفتم و در میان او
 که آن حضرت مرا شرف بسیار داشت و هرگاه نزد آنحضرت می رفتم و در خلوت می گفتم و در میان او
 خود را بر بنجی اندازد و من و هرگاه نزد من قدم ببرد و فایده و این علم را از
 نزد ما بر بنجی اندازد پس هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده که آنکه شست که آنکه بنیم
 و دعا که برای کن جلالت و علم و حکمت و نور بکنید پس فرمود که در روزیکه آنحضرت و ما
 فرموده و ای من هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده که آنکه شست که آنکه بنیم
 لایح کرد و آنکه شست که آنکه بنیم علیه السلام و آنکه شست که آنکه بنیم علیه السلام و این امر

در بیان اشاره بان نسبی که در علم فقهی است اختلاف میشود و نیز واضح گردید که حکم و متشابه چنانکه
 در قرآن مجید صریح است در اخبار نبوی نیز واقع است و از روایات دیگر استناد می شود که در حکام
 اید علیهم السلام نیز حکم و تشابه است و حکم و حبس الاتباع است و متشابه و حبس التاویل نیز موضوع است
 که باطل است این اتمام نعمت و تعیین وصایت که توفیق علوم باخصرت لالت میکند بر اینکه جمیع علوم نزد
 این حضرت جمیع است و لکن از این لازم نمی آید که جمیع علوم از انحصرت بهر یک از رعایا رسید
 باشد و نسبت به آنها و تقلید باشد و اوهای قطع در هر سلسله خبریه بطرز موجه کلیه یا اکثر
 در فروعی احکام و دعوی ساسیت اندیشی المحدثین شیخ یوسف بحرانی رحمه الله اعرف
 بهر است اکثر حکام فرموده و بعضی از علمای اخبار این نزاع را نزاع لفظی بر گردانیده و چون
 را با یکدیگر بفسر تفسیر نموده و اختلاف ایشان در جزئیات مسائل ادل لائل است بخت
 و آن منصرف و اختلاف روایات نیست بلکه در اکثر جاها اختلاف انهام و تطرق اوام و نقد
 تتبع نام در اخبار ائمه نام و ما شاکل فلک باعث بران میباشد و احتمال خطا و ثواب
 در آن مطلق لا معصوم الا من عصم الله کاه است که تغییر احکام مجتهدین اگر منشأ آن اختلاف
 آثار و تفاوت انظار است محل طعن میگردد و اندکانیکه بعضی از متجددین آنها قیاسی اند
 که حکم المجتهد متغیر است و شیخ یوسف بحرانی رحمه الله الان حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرار حرام
 الی یوم القيمة و غیره و اینها اصول و حکم ظاهری فرق بین است و اول با اختلاف
 انظار متغیر نمی تواند بود و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است
 مطلق تغییر است و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است
 میشود و اگر مراد از این است که با اختلاف انظار احکام شرعی مختلف نمیشود پس در حکم واقعی
 مسلم است که در حکم ظاهری که است که مستبعد و غریب است که یکسانی ظاهری حکم و اقل اصلی
 شود و چگونه میتواند شد و نمی تواند بود و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است
 و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است و اینها قیاسی است

تفسیر شیخ حسین
 صاحب البیان فی التفسیر

آنحضرت اند پس حکم واقعی همان است که نزد آنحضرت است و رسیدن به تحصیل آن بسیار دشوار است
 ما آنرا از کلام آنحضرت می فهمیم اگر مطابق مراد حضرت باشد صواب است و خلاف آنست و بعد از آن
 پس حکم واقعی که اصل حکم است احتمال خطا ندارد و حکم فقیه غیر معصوم محتمل الخطأ و الصواب
 یکی عین دیگری نمی تواند بود و همچنین هرگاه قصوری در تتبع یا غفلتی واقع شود و نصیر اطلاع
 بر محضض بهم نرسد و از حیث نظر بلفظ عام که در روایتی دیده حکم کرده باشد حاکم بجهل از آن
 خواهد بود و حکم واقعی چه مقصود آنحضرت در نفس الامر تعیین نموده است و بجهت تحقیق فقیه اعظم علیهم السلام
 بعد محضض نمی شود لان عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود و اینجاست که گاه است که خود
 فقیه و گاه غیر او متنبه بر محضض نشود و از حکم سابق عدول میکنند و تتبع فقیه علم حکم عام است
 و علاوه بر آن بقا قرآن حالی و مقالی که در اکثر جاها معین بر فهم مقصود میباشد از نسبت تخلف
 امارات و نقل بالمعنی که از طرف شارع مازون فیه است نیز معلوم پس حکم بر وجهی قطع و یقین
 میتوانند کرد و حال آنکه بر اکثر عموماً عمل میکنند پس مطابقت آن با حکم نفس الامر غیر معاد است
 الامر فقیه و برین عمل عموم معذور خواهد بود لکن حکم اصلی آنرا از ایشان گرفت و ایضاً هرگاه بر او
 تقیه و غیر مقام تقیه سبب عدم اطلاع بر موفقت مذکور عامه چنانکه اکثر فقهار اتفاق افتاده عمل
 نموده باشند چگونه حکم سازا حکم مطابق واقع توان گفت و حال آنکه حکم را در غیر محل آن جاری
 کرده اند با جمله انکار خطا محض خطاست و از اجابای بدیهیات و معذورت خاالی و جواز
 عمل بر حکم ظاهری بحسب شرع دلالت نمیکند و اقصی است آن چنانکه جاهل مسئله
 اگر جای معذور باشد حکم حقیقی را نسبت با وجهی از آن گرفت و با آن فایده علم معذور است
 او خلاصه آنکه حکم واقعی اصل تکلیف شرعی را میگویند و آنچه در وقت تعذر علم بآن بنا
 بر مصلحتی و بیکر مجابی آن در شرع جایز باشد حکم ظاهریست که در صورت علم بیکر اصل حکم
 بر طبق آن نیست و حلال محمد صلعم حلال الی یوم القيمة حرام الی یوم القيمة است
 حکم اصلی و در شده است نه باعتبار حکم ظاهری یا نیمی بینے که اگر ای قاضی

در این کتاب است که در خصوص این که در این قصاص جاری خواهد بود و
 هرگاه که در حکم این از قصاص جاری خواهد شد و همچنین هرگاه حدیثی در باب
 وجوب پیری با وصف تبع یا رسید حکم بوجوب می توانیم کرد و بلکه مقتضای اصلی
 نفی وجوب تکلیف من بعد هرگاه حدیثی ظاهر الدلالة بهم رسیده حکم بوجوب میکنم و هرگاه در
 از این طریق است و در عدول از آن میکنیم پس این اختلاف بحسب حکم ظاهر است حکم
 اصلی از این طریق است بخواست طهارت و اقصیه و ظاهر بر صاحب حدائق نجاست و
 طهارت را از تنکام علم ظاهر میکنند و در واقع نجاست و طهارت را اصلی ندانند و
 در بیان حکم وضعی و حکم شرعی نکرده و ظاهر است که بدون علم نجاست حکم شرعی نجاست
 که وجوب اجتناب است جاری نمیشود و ازین لازم می آید که اصل نجاست هم قبل آن
 و اقصیه نیستند باشد و از همین جاست که علم متأخر گاه است که باعث فساد عمل تقدم
 میشود مثل آنکه اگر منی بعد از آن در جامه خود بیاورد یا در وقت نماز بعد از آن مطلع نجاست
 مسدود شود صورت اولی آنکه در صورت ثانیه علی قول حکم با عاده نماز کرده میشود
 نجاست از وقت علم مقتضی است پس این هم صورتی نیست پس اتصال نجاست بوجوب تکلیف
 نجاست طاقی است و وجوب اجتناب بکلمه شرعی مانعی موقوف بر علم است اول ازین لازم می آید
 که نجاست عین علم نجاست باشد که علم البینه هم خارجی است و یکدیگر را که هرگاه در نشی که
 اختلاف احکام و مدارک خطا اختصاص عین اصول اخبار ندارد پس طعن یکی بر دیگری
 و خصوصاً آنکه نظریه اختلافی نجاست تا وقتی که بهر کار ضرور نشود بر وجهیکه کنایه شنبه
 و تاویل صحیح نیست باشد با حال کسانی که زبان خود را بنده علمای اعلام آشنا ساخته اند
 و علمای این نسبت عدول از طریق ابرار علیهم السلام نسبت باتباع عامه دهند حاشا ختم
 ذاک و درین مقام محرم ربانی فاضل مجزائی جاوه انصاف را پیموده میفرماید که الیو کمال
 این است که علمای فرقه اید هم اسد سلفا و خلفا بر طریقه ائمه دین صلوات الله

علیه السلام بداند چه ورع و تقوی و جلالت لسان ایشان که بجهت تواتر
 از خبر و ج از طریق مستقیم مانع بوده لکن گاه است که بعضی از علما از این تخلف و
 نمرده اند خواه اخباری باشند و خواه مجتهد از راه غفلت باشد یا توهمی یا قصور
 اطلاع یا کج فهمی لکن این معنی موجب قبح و تشنیع نمیتواند شد و جمیع این مسائل
 که از این مناطق قرار داده اند از این قبیل است زیرا که ما می بینیم هر یک
 از مجتهدین و اخباریین را که با هم مخالفی میکنند بلکه گاه است که شخص خاص خلاف اوقات
 مخالفت قول خود مینماید و رئیس اخباریین صدوق و بعضی از افعال غریبه دارد که هیچیک از مجتهدین
 و اخباریین در آنها با موافقت نکرده اند باین سبب کسی در علم و فضل و تقوی او قبح نمیتواند
 و این کج آدایها شیوع نیافته مگر از زمانه صاحب فرائد مدینه که زبان تشنیع را بر مجتهدین دراز
 ساخته و تصباتی که لائق ثنائ و تمثال او نبوده بعمل آورده اگر چه در شطری از مسائل حق و صواب
 رسیده باشد و نسب ای و آن بود که برای علما محمل نیک قرار میداد چه اینها در اقامت دین
 و احیای سنت حضرت سید المرسلین کونانی نکرده اند خصوصاً آیه الله علامه علی بن محمد بن حسین
 آجنداب کج قاطعه و بر این ساطعه علمای مخالفین را طرد ساخته عیاشایان جم غفیر گردیده و
 و کبر و شرف و حقیر سعی شکور او در دین حق داخل شده اند و کتابهای مستحکم تحقیقات و محرم
 بر تحقیقات تصنیف فرموده که تا آخرین خوشه چینی از آن کرده اند و از دریای تحقیق شان بهره
 گردیده و این همه حق عظیمش بر گردن تمام علمای فرقه ناجیه حتی صاحب فرائد ثابت گردیده
 و باین سبب مستحق مدح و تحسین و تعظیم و تجلیل است نه لائق مذمت و نسبت به کفر
 دین چنانکه جبارت کرده است بر آن قلم صاحب فرائد در باره علامه و غیره او از
 مجتهدین انتهی حاصل کلامه و آنچه افاده نموده بجااست مگر آنکه نسبت اصابت حق
 فرائد مدینه در شطری از مسائل که باعث طعن او بر علمای اصول گردیده خلاف است
 کلام و یاتی الاشارة الیه فائده خامسه بدانکه او تشریح بر علمای اصول جاری نموده

و در دیگر احوال ایشان که از افعال و کلمات و بیرون کردن بوی جگر است میگوید که اما اخبار این پس آنچه مطلع شده ام بر آن از قول
شاخ برین شخص است این افراد و نفر بطریق بعضی ازین مانع کرده اند که قرآن مطلقا بفهم نمی آید بعضی مثل قرآن کافیه بود
که تفهیم و بعضی از آنها تجویز کرده اند که از احیای کلمات کو یا دعوی شارکت باید نمود و ظاهر این فرض اول تعارض است
بلا محسن که تا آنجا که از تفهیم و تحقیق در مقام نیست که اخبار از طرفین تعارض است لکن دلالت آیات و حدود و عید و رجوع و
و تفسیر از برای آنکه تعدی حدود الهیه میباشد مقام درین نیست و لکن اکثر آیات قرآن مجید و تمام آیات شتعلقه
قطع نظر از سنت نیز آن نیست که در احادیثی که در این باب است تا راه که قائلان بان در نظر نیست تفصیلات عربی که
منسک مستثنی از دو مرجع آن نبوی و ائمه است نقل حکام حال آنکه عده غرض کلام ملک علام امر و نهی
و بیان کلمات نام و این شان نبوی سالک شرح معنی دین اسلام و جمیع قوال منکرین حیثی از این مخالفان و قطعیت
اما نص الکتاب بقوله تعالی فلا یندرن القرآن ام علی طلب آقاها اگر قرآن مجید مفهوم الفصحی نبوده و تدبر در آن
می شنید و اگر فهم آن مختص حضرات می بود این عقاب که رومی نموده و اگر مراد از آن انصوص مخصوص بود حیثی تفکری بود
پس لامحال نظر و فکر و استنباط از قرآن مجید و با باشد و ازین امر لازم نمی آید که محملات و تشابهات محبت باشد
محمل و تشابه در کلام خدا و کلام معصوم هیچ جالاق استناد نیست با جماع مستثنی است بلکه محتاج است به تفسیر
و تفسیر تشابهات قرآن حدیث و متین محملات این مرد و از وی را جایز نیست و احادیث منع از تفسیر قرآن
بهین مقامات و در دنیا معنی ظاهر و از اینجه است قول تو کما انما انزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون حضرت را
را می فهمد پس از این صریح است که قرآن را در هر یک از اینها و دیگر برای سائر عرب استماع است و در تفسیر قرآن
باشد این را بفهمد که جمیع احوالات خود قدرت و شبهه باشد و اگر با وصف آنکه خداوند عالم قرآن از زبان
نازل فرموده و هم آن تشابه و تمام قرآن است بایشان بوجه تسمیه و الفاظ ناگزیر شده باشد صریح است و تفهیم
بنفاد این را بداند که قرآن بعضی الفاظ مثل مقطعات قرآن و اجمال بعضی مثل لفظ صلوة و زکوة و غیره
آن بود که برای اینها و تمام اسلام بوده است بدلیل خارج از موضوع بحث بیرون است از اینجمله
و تعالی ناجله قرآن را برای هر یک از اینها تفهیم و تفسیر است با آنچه گذشت اما انصوص نیست پس میگوید
از حدیث است از اینجمله است و همایشان را میگوید که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از اختلاف حدیث که

روایت میکنند که کسیکه معتقد باشد پس سود هر گاه وارد شود بر کسی پس باید برای آن شهادت
خدا یا از قول رسول خدا و آنها و الا بگذارد یا از بر روایت کننده آن و بعضی اخبار آمده که جو مخالف قرآن را
نیزند و در بعضی نوزخ و این مضمون عرض کتاب مجید در روایات بسیار وارد است اگر قرآن مجید مضمون
المنفی باشد پس عرض قرآن صورت نخواهد داشت چه نصی درستی و تخصیص بان ندارد و نظائر القرآن است
نظائر است و از آنجمله آنچه در حدیث وارد شده که شخصی عرض کرد و بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسید
میر و مغنیات و بهای غنا میکنند پس گاه است که حدیث طول میدیم برای استماع همه ایشان پس حضرت
فرمود و بعد از آنکه میگویم آواری بگویم میرسد حضرت فرمودند آیا شنیده که حق تعالی میفرماید ان التمسح والبصر والافوا
کل اولئک کان عنه سؤال یعنی بدینیک گوش و چشم و دل از هر یک ازین پادشاهش خواهد شد تو بر اثر غلبه قلب
منوده گفت کویا شنیده بودم لا جرم ترک کردم و تو به نمودم آیا نمی بینی که حضرت تعجب و انکار نمودند
بر او که مگر آیه کریمه را شنیده اگر قرآن محبت نمی بود این تعجب و انکار چگونه متوجه میشد و امثال این احادیث بسیار
است من شمار فلیرجع الی اساس الاصول اخبار و اله بر اختصاص علم قرآن بحضرات دلالت نمیکند مگر بر
جمع علوم قرآن باحضرات که هیچ چیز از ظواهر و غیر ظاهری محکات و منتهایات و علو ابر و باطن و باطن باطن
باطن باطن باطن و علم جز از ایشان مخفی نبود نه علم علو ابر و خاصه نه علم محض و بیانات بحکامات همه در
بود که بدون رجوع بحضرات انحلال آیه نمی توانست شد و همواره علیه السلام و صحابه و علمای و در بعض
و دشمن حسناج بان سبک و ندیس اگر علو ابر محبت نمی بود و احتیاج بان نمی داشت احتمال الزام با انکار
بجانب خصام دارد و در اکثر مقامات از سیاق کلام بسیار بعید است کما لا یخفی علی المتتبع من مذهب

اول نیکو ظاهر کتاب مجید و در خصوص ظهور اینست یعنی حادثی سوم جماع علمای شیعه
 که کاشف از قلوب معصوم میباشد جماع دلیل عقل و محبت اینها ظاهر است اما کتاب مجید
 پس محبت نصوص آن متفق علیه است و محبت ظهور آن نیز ظاهر اگر چه از مدعیان اخباریت
 جمعی ظاهر کتاب اجماع نمیدانند و محبت شان ظهور بعضی از اخبار است لکن اخبار بسیار
 بنویسند و جماع علمای اخبار معارض آن است و نص کتاب جماع اصحاب فیرج این حادثیست
 و دیگر احوال شان خالی از اینها ظاهر نیست که صریح بالحدث البحر و تحقیق فاضل مذکور
 درین مقام غیبی است و فرض با جاوید است و در این احوال تفصیل این مباحث موکول به
 کتاب دستاویز سایر الاصول و شرح کتاب صانع است من شاء فلیرجع الیهما و آنست
 پس کلام در سنت نبویه علی السواء به الف الف تسلیم و نتیجه قریب است بکلام و ظهور کتاب
 مجید و اما نصوص و ظهور اخبار حادثی این معصومین خواه حکایت قول آنحضرات باشد و خواه
 حکایت فعل و خواه تقریر شان پس حجت آن استغنی از بیان است و اما اجماع پسین جماع
 آن بقول معصوم لکن کاشف قواعدهم محبت آن نیز واضح است و لکن در اجماع بعضی علما که
 اصول و اکثر علمای اخبار کلمات متشکته دارند جمعی میگویند که علم با قوال جمیع علما که
 در اصصار و اعصار منتشر اند حاصل نمیتواند شد و لهذا علم با جماع را مخصوص میکنند بزبان
 ظهور و حضور معصوم علی السواء و که را فهمیده اند که در اجماع علم تفصیلی در کار است و چنین
 نیست بلکه علم با جماعی که از ظاهر و قرائن اشتهار و قرائن بسیار حاصل میشود کفایت میکند
 و در ضروریات دین و تهیه حصول این علم واضح است تا آنکه عوام هم آنرا میشناسند
 و جزو یاران ایشان اند که این مرتبه و ضووح رسیده است گاه است که برای
 خواص که قریب است به ایشان روز و شب در مطالع کلام فقها میگویند و غایت
 وضوح میباشد که نسبت ایشان آنرا ضروری بنویسند و اگر ضروری نباشد نظر
 الی الحکم است و از این جهت است که قصهای اخباریین نیز جای نفی خلاف می نمایند

حتی کلینی در کافی ادعای اجماع نموده و جمعی در کشف آن از فروعی معصوم تأمل کرده اند و اظهار نظر
که قول اتباع کاشف از قول رئیس میشود و فاضل محدث بحرانی در مجله کاح حد این اعتراض
بآن نموده پس علمای اعلام و نقله احکام که در صد دما سی ایة نام فی باشند هر گاه اطباق نمایند
بر حکمی از احکام جزم حاصل میشود باینکه قول مطاع ایشان بهمین بوده است چنانکه لا تشبیه قول
ابو حنیفه را از اقوال حنفیه و قول شافعی را از اقوال شافعی می شناسند عجیب نیست که شیخ یوسف
بحرانی علیه الرحمه فرموده است که هر گاه دو کس از قدما می بخیزند مثل صدوق و غیره حکمی را
فرموده باشند یا جزم میکنند که روایتی مستند خود و از دیگران نقل کرده باشند پس هر گاه اتفاق
از حیضات کاشف از قول معصوم باشد قول جمع کثیره قول ایشان نیز در این مندرج باشد چگونه کاشف از قول
و جمعی تهافت و تعارض دعای اجماع را دلیل بر عدم عبرت بان میکرد و اندک اندک این امر را کفر و
باشد قاضی نخواهد بود مگر در اجماع منقول متحقق بآنکه تعارض در روایات هم موجود است و اجماع منقول
بخبر آحاد هم در حکم اخبار آحاد است و چنانکه تعارض روایات باعث نمیکرد و بر اینکه بالمره از احادیث
دست بردارند همچنین از مطلق اجماع منقول هم دست نمی توان داشت بلکه در اجتماعات منقول که متفق
باشد مثل اخبار تحقیق تقیید لازم است جمعی میگویند که اگر اجماع از جهت حجت است که کاشف از
قول معصوم است پس قسم نیست نخواهد بود و اعتبار آن فائده نخواهد داشت این معنی در عایت مطهرات
لانه کلام فی دضع الاصطلاح و لا مشاعیه علاوه آنکه وجه این تخصیص ظاهر است چنانکه در از حدیث
بحر متعارف کلامی است که از معصوم منقول بواسطه ما بلا واسطه منقول گردیده باشد و قول معصوم که با
در می یابند علم و جدا است و آنرا روایت نمیتوان گفت کوفی المعنی از روایت قوی باشد و لازم نیست
که مورد اجماع خالی از خصوص باشد تا حاجت بان نادر باشد و بحث از آن قلیل النفع چه در مقامیکه
روایات وارد باشد اعتضاد آن با جماع عیث قوت آن میشود چنانچه در حدیث وارد است حد
بالمجم علیه بن اصحابک و دع الشاذلنا در بلکه نزد اصحاب محمول بودن عمده اسباب حج است لعله
علیه السلام فان المجم علیه لایب فیه و از اینجا لایح میشود که خبر که جمیع علیه نباشد محل ریب میتواند شد

وافی است که این است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است این خبر محبت قول
 معصوم از واضح و ابحاث است لکن در غیر روایات متواتره که مبرایا رخا حادث تحقیق
 سند حسن و ثقات آن اخبار درین جایگاه قاسق بنیاء قتیقینا در کار است
 نیست که قطع بعد در هر واحد از اخبار بعد از اعتبار است حسن طین سلف صالحین محبت و تفقید این
 مسلم محبت واقعه نیست تحقیق یکم دیگر را محبت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و تفقید
 بوده باشد و علی اخبار را سبب و ثوق بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از اینجا است که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند
 و یکی در آن سبب یا سبب کلامی می کند و از هر دو صد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه
 خود می پردازد و این حدیث محبت تحقیق حال داده که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضروعی
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شری النفع و مشتمل بر فوائد عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض
 در کار است نفوذ قبول اعداها پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و الفاها آن نمیتوان کرد و الفاها
 فیه کاکلام فی المرحمات الاخره لازم نیست که هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایتان است که بدون ضمیمه خارج محبت نیست نه اینکه مطلقا
 محبت نباشد و معذرا اعمال مندوبه مطلقا محبت نمیتوان شد بر جرح العلل الی الحدیث المستفیض
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اقیه و
 ان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر جرح
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از
 اهل اخبار بآن فقه اند که بهر حدیثی عمل نمیتوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بر آن مترتب شود
 که شخصی بگوید و در حدیث ابی بنید و از معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت
 با سنن انگاه نباشد و حکم بآن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه در
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت مجروح و غلط
 در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود

وافی است که این است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است این خبر محبت قول
 معصوم از واضح و ابحاث است لکن در غیر روایات متواتره که مبرایا رخا حادث تحقیق
 سند حسن و ثقات آن اخبار درین جایگاه قاسق بنیاء قتیقینا در کار است
 نیست که قطع بعد در هر واحد از اخبار بعد از اعتبار است حسن طین سلف صالحین محبت و تفقید این
 مسلم محبت واقعه نیست تحقیق یکم دیگر را محبت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و تفقید
 بوده باشد و علی اخبار را سبب و ثوق بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از اینجا است که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند
 و یکی در آن سبب یا سبب کلامی می کند و از هر دو صد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه
 خود می پردازد و این حدیث محبت تحقیق حال داده که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضروعی
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شری النفع و مشتمل بر فوائد عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض
 در کار است نفوذ قبول اعداها پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و الفاها آن نمیتوان کرد و الفاها
 فیه کاکلام فی المرحمات الاخره لازم نیست که هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایتان است که بدون ضمیمه خارج محبت نیست نه اینکه مطلقا
 محبت نباشد و معذرا اعمال مندوبه مطلقا محبت نمیتوان شد بر جرح العلل الی الحدیث المستفیض
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اقیه و
 ان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر جرح
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از
 اهل اخبار بآن فقه اند که بهر حدیثی عمل نمیتوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بر آن مترتب شود
 که شخصی بگوید و در حدیث ابی بنید و از معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت
 با سنن انگاه نباشد و حکم بآن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه در
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت مجروح و غلط
 در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود

وافی است که این است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است این خبر محبت قول
 معصوم از واضح و ابحاث است لکن در غیر روایات متواتره که مبرایا رخا حادث تحقیق
 سند حسن و ثقات آن اخبار درین جایگاه قاسق بنیاء قتیقینا در کار است
 نیست که قطع بعد در هر واحد از اخبار بعد از اعتبار است حسن طین سلف صالحین محبت و تفقید این
 مسلم محبت واقعه نیست تحقیق یکم دیگر را محبت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و تفقید
 بوده باشد و علی اخبار را سبب و ثوق بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از اینجا است که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند
 و یکی در آن سبب یا سبب کلامی می کند و از هر دو صد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه
 خود می پردازد و این حدیث محبت تحقیق حال داده که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضروعی
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شری النفع و مشتمل بر فوائد عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض
 در کار است نفوذ قبول اعداها پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و الفاها آن نمیتوان کرد و الفاها
 فیه کاکلام فی المرحمات الاخره لازم نیست که هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایتان است که بدون ضمیمه خارج محبت نیست نه اینکه مطلقا
 محبت نباشد و معذرا اعمال مندوبه مطلقا محبت نمیتوان شد بر جرح العلل الی الحدیث المستفیض
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اقیه و
 ان لم یکن الخبر علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر جرح
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از
 اهل اخبار بآن فقه اند که بهر حدیثی عمل نمیتوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بر آن مترتب شود
 که شخصی بگوید و در حدیث ابی بنید و از معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت
 با سنن انگاه نباشد و حکم بآن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخبار بی خبر باشد چنانکه در
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از مدعیان اخباریت بسبب قلت بضاعت مجروح و غلط
 در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود و در آن لغو می شود

روایت القیمة باقیه الی یوم القیمة در دار الایمان که اصلا گذشته از اهل عهد و این نیستند
درست بجای آورده و از شرائط و مخصوصات این چیز غیر و بر مخالفت اهل خیرت مصر و بومیانند
بالعقود با آنکه عمل هر خبر خلاف طریقه احتیاط است که ادعای آن از نزد کیفما کان بعضی عمل
با احتیاط را سلفا لازم میدانند و این تکلیفی است که خالی از تکلف مستغنی عنه نمیشد و ظاهر است
که عمل بر احتیاط در مقامیکه بحسب آن تشعیر حجابی بهم رسد اولی است واجب جائیکه در تشعیر
در نظر مجتهد مشارض باشد رعایت آن واجب و بعضی از علما در صورتی که مستحب میدانند
آن خالی از تأمل نیست اما دلیل عقل پس بگوید قول الکاظم علیه السلام ان الله علی الخلق حجتین علی
عباده حجة ظاهرة وهما الانبياء وحجة باطنة وهما العقل حجتان آن واضح است بآیات
و روایات کثیره و سیرت سلف صالح ثابت کما یظهر من الرجوع الی مناظرات اصحاب الایمة
علیهم السلام مع المخالفین فی الغائی آن منی فی الاصول الکلامیة کما اتفق للمحدث احرر العالم ج
در علم کلام و دفع شبهات مخالفین لباب نصوص امیه انام را شرط دانسته بجاست کلام و کلام
استطاسری که عند التامل بطلان آن ظاهر است و روایت مناظره هشام با عمر بن عبد که در آخر
آن آورده است که امام حق ناطق حضرت جعفر صادق بعد استماع تقریر هشام سرور و خند
شده ارشاد کردند من علمک هذا قال قلت یابن رسول الله حجی علی لسان فی قتال
یا هشام هذا والله مکروب فی صحف ابراهیم و موسی و روایت مناظره هشام با یحیی بن
عالم که در آن مذکور است و وردت علی مسئله لکن سئلت عنها قبل ان لا احدث
لها جوابا فذکرت قول ابن عبد الله یا هشام لان مؤید ابرو ح القد سماضنا
بلسانک فعملت لا اخذ منی الجواب فی الحال و مانند آن صراحت برخلاف آن دلالت
دارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه شبهات مخالفین بویا فیوما تازه می شود و اقتصار بر نصوص
ماثور و قد باب نصرت دین و دفع شبهات ابالیة منافقین بسکینه چه جواب آن محتاج است
باظهار تازه و اقامت بر این واضحه و اگر علما دین را وضع از دفع شبهات و کشند و بانه

سلسله
 که در آن وقت که روزی در مدت حضرت صادق (ع) جماعتی از اصحاب آنجا حاضر بودند و در آن
 جمله حران بن عیینة و مومن الطاق و هشام بن سالم و محمد طیار و جمعی دیگر از صحابه آنحضرت بودند و در آن میان
 هشام بن الحکم بود که غفان شبان است پس حضرت صادق (ع) با و فرمود که ای هشام گفت لبیک یا بن رسول الله
 حضرت فرمود آیا خبر میدی که چگونه فرمود و من و عمر بن عبدی و کیفیت سوال تو با و چه بود هشام گفت فدای تو شوم
 ای فرزندی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدستگاه من جایگزینم و زبانه من در حضور قدس تو یاری فرمای که این بار در حضرت بود
 که سرگاه شمارا بخیری اگر نمی پس از آنجا آورد و پیشام عرض کرد که من حال عمرو بن عبدی را آنچه بود شنیدم که در مسجد
 بصره می نشیند و یاد و کوی می کند و مردم را و مجتمع میشوند و رجوع با و مینمایند و این معنی بر من دشوار اند و
 او بر آن آدمی در وقتیکه بصره در آمدن ناکاه دیدم که جمعی حلقه بسته اند و از عمر و این عبدی و الهام میکنند
 یحیی مردم را شکانتند و او را در صنف آخرین ششم و با و کفتم ایها العالم من مرکز و مسافرا
 آیا اجازت میدی مسئله از تو بر سرم گفت پرس کفتم آیا چشم داری گفت ای سپهرین چه سوال است کفتم رسول
 من همین است گفت ای سپهرین اگر چه سوال تو احقانه است کفتم جواب بده مراد من مسئله که آیا چشم داری
 گفت بل کفتم پس بان چه کار میکنی گفت الوان اشخاص را بان بینم کفتم آیا بینی داری گفت آری کفتم بان
 چه کار میکنی بویها را بان میبویم کفتم آیا زبان داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت بان سخن میگویم
 آیا گوش داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت بان آوازها را می شنوم کفتم آیا دست داری گفت بل کفتم
 چه کار میکنی گفت بان خبر را میگیرم و نرم و سخت را بان می شناسم کفتم آیا یاد داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی
 گفت بان از مکانی بگویی میروم کفتم آیا داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت لذت و اطعمه می خورم
 می شناسم کفتم پس که آیا دل داری گفت بل کفتم بان چه کار میکنی گفت سرچیزی که بر این اعضا و جوارح مذکوره
 می شود از ابدل خود تمیز کنم که این جوارح مذکوره استغفار از دل اندارد کفتم چگونه چنین شد و حال آنکه این
 اعضا صحیح و سالم اند گفت ای سپهرگاه این اعضا در چیزی از چیزی نماندند یا شنیده یا شنیده یا شنیده باشد شک کننده بر آن
 تیز آن بوی قلب رجوع میکنند پس که بوی قلب تعین آن حاصل نمیکند و شک باطل میشود کفتم پس حقیقتا قلب ابرای رفیع
 شکمائی که بر این اعضا وارد شود قائم فرموده است کفتم بل کفتم ناچار است از قلب و کثره اعضا را تعین سرچیزی حاصل نمیشود
 گفت بل کفتم ای فلان بدستیکه حتی تکما اعضا و جوارح مردم را و انکذ است تا انیکه برای ایشان الهامی وارد و
 که تصحیح و محققه ابطال شکایتان نمایند و این کثرت و غنای جوارح را و حال است که اختلاف کمال ایشان و انکذ است

امامی از ایشان نصبت نمود که برای رفع شکوک اختلاف و بسو او رجوع نمایند و وی را اعضا و تناسل و قیام
است که شکوک اختلافات ایشان اوج عرض نماید پس عمر و ابن عبدساکت و بسو یک ملتفت شده گفت که آیا تو
هشام گفتیم گفت بمصاحبت رسیده گفتیم که گفت از جای گفتیم از جای که گفت پس بی هشام پس ابکار خوشید
خود نشانید تا و تشکیک او بود سخن بر زبان نیاورد پس حضرت صادق علیه السلام با جماع این قصه تنبیه نمود و فرمود که ای
هشام این لائل را که بتو تعلیم کردیم و گفتیم ما رسول الله بر زبان چنین جا بردند حضرت فرمود که ای هشام قسم بخدا که این در صحیفه
و موسی مکتوب است ۱۲ مندرک العاد و مجلس شیخ مفید در مسطور است که سوال کردی می بینی خالد بر کمال از هشام
و حضور رسید چرا که کبوا می هشام که حق در وجه مختلف هم می شد هشام گفت نیکی گفت تجربه بدن را
و کس که با هم منازعه و محاصره نمودند در امر دین یا سر و محو اند یا بر و مطلق یا بی محو دیگر مطلق هشام گفت
از سر و کس کی محو دیگر مطلق جائز نیست که بر و محو باشد بنا بر آنچه گفته که حق در وجه مختلف نمی باشد
گفت پس خبر بد بدن حال علی عباس که با هم محاصره در یراث کرده پیش ابی بکر رفتند از سر و کس که ام و محو دند و کلا
بر مطلق هشام گوید که من فکر کردم در اندک اگر گویم که علی مطلق بود کافر می شوم و از بدبختی و دیرونی روم و اگر گویم که
عباس مطلق در شید که من نیز ندو در حال او از دشواری سست که کامی از آن کسی من سوال کرده بود و جوابی از آن
پیش من بر نشده پس یاد کردم قول عبد الله که من نموده که ای هشام تو همیشه مؤید خواهی بود و بر و القدر
یاری کنی ما از زبان خود را یاد آمدن انقول انستم که منصو خواهیم شد و محمد و خود را خواهیم کرد دیدمان وقت جواب
رسید پس بگفتیم یک از علی عباس بخطاب و در یک از او شان محو بودند و بر این جنبی است که در آن
ناطق است در قصه او و حقیقت میفرماید انکنا انحصم از نسو و الحراب تا قول اولکنا و خصمان یعنی رسیده است تجربه
و فیکره و آوردند بطرف محرابیکه او و در آن بود تا آخر سخن و بیکی که از سر و فرشته که ام بر خطاب بود و کلام
بر صواب پس اگر گوئی که سر و خطاب بودند پس بگویند که این بگویم که آن دو ملک خطی بودند
میگویم که هر دو صیبت بودند با هم فی الحقیقه محاصره بودند و در حکم اختلاف کردند و خصومت اختلاف که با هم ظاهر کردند
تا تنبیه نمایند او را در خطاب او و بر نمایند با و حکم را و وقت که دانند او را بر حکم هشام گوید که من گفته ام پس این
و عباس در حکم اختلاف نمودند و محاصره کردند در حقیقه و خصومت و اختلاف که با هم خطاب ساختند برای این
که تنبیه ابی بکر نمایند بر غلطی و واقف گردانند بر خطای او و آگاه نمایند او را بطلانیکه در یراث بر آنها نمودند
امر خود و صاحبان شکستند و اختلافاتشان مثل اختلاف آن دو فرشته بود و پس بگفتی بن خالد
لا جراته و در مسیحی و انست کلام او را ۱۲ مندرک العاد

نص شدین بالبره ضعیف شود و از اینجا است که علی محمد علیهما السلام میفرماید لولا من یبقی
 بعد غیبه قائما من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والدالین عن
 بحج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباك ابليس و مرد ته و من فتح الخوا
 لما بقى احدا لا ترد عن دين الله لکنهم میسکون از مرقه قلوب ضعفاء الشيعة
 كما يسك ضياء السفينة سكاها اولئك هم الافضلون عند الله یعنی اگر نه آن
 که علمای دین بعد غیبت حضرت صاحب الامر موجود اند بچنین علما که دعوت میکنند مردم را بسوی
 آنحضرت یا بسوی خدا میگویند و او دفع میکند شبهات را از دین و محبت با
 خدا و نجات دهنده اند و ضعیفای مذکور از ایشان را بلبس و سرشان اتباع او و از دامهای او
 برانیه باقی نیامد کسی مگر اینکه از دین خدا بر گشت و لکن علمای دامهای اهلای ضعیفای شیعه را
 محکم میکند که از طرف حق و کردار نشود چنانکه صاحب سفینه سگان آنرا محافظت میکند
 ایشانند افضل از همه نزد خدا تعالی و تفصیل آنرا در مقدمات عماد الاسلام جناب امیر حرم کرامت
 سعیده و احده الله در المقام مشروح با قلم آورده اند و نیز فی راجع الیه و انکار عقل سنجیه غیر ضعیفه
 اشاعره است و علمای شیعه بحدود آن بر هستند و بعضی در عقل فطری و غیر فطری
 فرق میکنند و این امر است که رجوع بسلاست طبع و عدم اعوجاج میکند و لا عاقلیه فیہ و حسن و قبح عقلی
 ضروریات مذہب شیعه است باین معنی که عقل سلیم کافه عقلا حاکم است باینکه هر چیزی قطع نظر
 حکم شارع حسنی و قبحی دارد که بحث میشود شارع را بر امر و نهی و چنان نیست که اشاعره
 اهل سنت اعتقاد دارند که حسن و قبح تابع امر و نهی شارع است و این علم اجمالی
 مدرک آن عقل است چه عقل بر عاقلی حکم میکند باینکه شارع ترجیح بلامرجع بعقل ندارد چه
 در هر چیزی از جزئیات احکام بلکه در اکثر افراد احکام بمعیه عقل با دراک مصلح و مفاسد
 باشد پس نمی شود که هرگاه حسن و قبح عقلی باشد باید که عقل او را که حسن و قبح هر چیزی تواند کرد
 و حال آنکه چنین نیست چه کسی از عدلیه با دراک جمیع احکام بمعیه هر عقل قائل نیست آری

ادراک بعض احکام عقل استقلالی دارد که فی حسن الصدق النافع و قبح الکذب اقتضای هر جا که عقل
 سلیم ادراک حسن و قبح نماید حکم بوجوب و حریم شرعی می کند و از همین جا که میگوید که حسن و قبح عقلی
 بوجوب و حریم شرعی است صاحب اندیشه از امامیه و صاحب علم از اتریدیه بحسن و قبح عقلی اعتبار
 دارند و از اصطلاح انکار و لیس نشی و هرگاه این را دوستی پس بداند که ازین بابت است که عقل
 سلیم حکم است که تکلیف بالایطاق محال است و تکلیف بر چیزی فرع علم است و مادامیکه علم بخیر
 حاصل نشود تکلیف شرعی بان تعلق نمیکند و نص شرعی هم موبدان است صاحب الله عز العباد
 فهو موضع عنهم و همین معنی اصل بر اوست و بدین علیه کل شیء عموما مطلق چنین
 بر دینیه امر او نمی پس قبل و در شرع و بعد آن تا وقتیکه نص شرعی که اثبات بوجوب آن تواند
 وارو نشود و یا بعد متبع بر ظاهر نشود و احتیاج باصل بر اوست میتوانیم کرد و همچنین اصل اباحت
 قبل از شرع علی الاظهر فیما لیس للعقل الی ادراک حکم فی سبیل علی حده التفصیل و حکم با صلاحه خطرو
 تحریم یا توقف و چه وجهی ندارد و بعد از شرع با اتفاق علما حتی الصدوق که اخبار یا انبیا
 را بر طریق خود میدانند اصل در شیوا اباحت است اینصحن در سبک اعتقادات مسلک
 ساخته اند و هرگاه بدلیل عقل و نقلی درین آوان سبک با صلیق ثابت شد لایح کردید که انکار
 بعضی از مستبسان اخبار بحتی است و در انکار و التفصیل موقوف الی المطولات الکبار و از
 اجماع است اصحاب آن بر چند نوع است بعضی از انواع ان بالاتفاق بحجت صحیحین
 استر ابدی بانی مبنای اخباریت در فوائد خود میفرماید بدانکه از استصحاب و نوع بالاتفاق است
 معتبر است بلکه میگوئیم اعتبار آن از ضروریات دین است یکی اینکه صحابه و غیرشان استصحاب
 میکردند بر حکم نبوی را تا وقتیکه نسخ آن وارد نمی شد و دوم آنکه با استصحاب میکنند حکم از احکام
 شرعی مثل آنکه آدمی الک بن خود است و شوهر فلان بن است و غلام فلان کس است و باطاعت
 است و یا رچه و پاک است یا حسن و ثانی شب یا روز و شتغال از نه ایشان نمازی یا طواف
 تا آنوقت که یقین حاصل شود بوجود امری که بجهت نقص آن حکم است انتهى پس انکار استصحاب

و آخر باستنباط علیت شرک طغیانیه اتفاق علمای شیعه باطل است و این نحو قیاس از خصائص است
 و کتب علمای اعلام از مذمت آن معلوم است و اما قیاس با ولایت پس نیز ولایتی که از رضایت
 فحوی و مفهوم موافقت استفاد شود محل کلامی نمیتواند شد و رجوع الی الضرر کما فی استفادة
 تحریم العزب بر آن التایف و استفاد عدم جواز اخذ القرین من الما من النهر من اخذ القطره من البدر
 العرف بذکر کما فی سائر الدلالات و هو اسمی بدلالة التنبیه کما اعترف به الکاشانی و محسن اویسی
 قطعی و تحقق علت حکم که علت آن تحقق شد با قوی الوجوه عقلا و نقل کما فی قوله تعالی **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ**
أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهِيَ كَالْفُحْفُورِ و تفویله **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ** اتوجهون علیه الذی
 و لا توجون علیه صاغا من ماء و چنان نیست که هر اویستی مقتدر شد و از نیجات
 که البیس لعین در قول او خلقی من نار و خلقه من طین مطر و حضرت رب العالمین باشد با آنکه قیاس او
 در مقابل نص بوده است آن قطعا جائز نیست منع و لکن اویسی در حقیقت در اینجا مستحق نبوده
 و انما کان کذلک بزعم الفاسد پس قیاس صحیح بر قیاس فاسد اول مرتب قیاسی است مختل
 الاساس و اما قیاس منصوص العله پس رجوع آن نص ظاهر است احتمال علیت ناقصه فادح در الال
 نیست چه تا تعلیل دلالت بر استقلال سکینه تا وقتیکه خلاف آن به ثبوت نرسد و ایضا ظاهر منصوص
 که علل شرعی از قسم معرفات است و از علامات حکم پس باید که مطر باشد الا ان مثبت یا بعارضه
 هو داب الظواهر کما و از جمله انواع قیاس تنفیخ المناط است که علم علت از قوانین و یا تتبع نص
 بهم رسد و این قیاس مقبول فریقین است و اخبارین بهم آن قابل اندیش قیاس مذموم قیاسی است
 که علت حکم در آن منصوص شد و نه قطعی و نه مستفاد از دلالت تنبیه فحوی قیاس مطر محمول
 فرد متعارف متنازع فیه است نه غیر آن و ان استخس بعض من لا یدخل بالاجبار من جهة
 الاطلاقات عما استعمله علماء و اما الاخبار و لکن گاه است که بسبب اشتباه بعضی علمای طریقت
 را که مقبول باشد در محل احتجاج آورده باشند و گاه است که بعضی از علما بسبب عدم فهم مقصد
 صحیحش بزعم قیاس طغیانی خلاف واقع کرده باشند کما قال الصدوق للفضل بن دان **وَلَقَدْ خَلَقْنَا**

اعلیٰ السد و جبریه میگوید که اجتهاد یعنی مذکور که علامه حلی و دیگر علمای اصول فقهی میگویند
اصحاب الیه هم آن معنی اجتهاد میکردند و اذن در آن ایشان حاصل بوده لکن انضباط قواعد و
مسائل و بانیو بالتحقیقات متجزه زیاده شده و این امر اختصاص بصاحب فقه نیز و بلکه در سایر علمای
نحو صرف تفسیر هم همین حال مشاهده است فائده سا و سه بر گاه این دانشی پس بداند که اعتقاد و مذهب
اجباری آن است که ایشان در معظم مسائل که با علمای اصول مخالفت از بن خطا هستند و طریقه ایشان
فاسدست مطلق ایشان بر علمای اصول بجا است کما اشرنا الیه لیکر که خطای از انضباط و از مذکور
از مثل شیخ یوسف بحرانی و شیخ حسین غوری مخالفت ایشان در اکثر جایگاههاست مخالفت علمای
فیما بینهم مورد طعن نیست و اما ایشان از زمره علمای مقبولین میباشیم اگر چه در طریقه اصولی مسائل و
اهمات ملاحظه خطای ایشان است تنبیه بر این لازم تا باعث اشتباه فکری آن جد و اما کاسیکه تصحیص
و تعقیبات بجا از حد گذرانیده پس آنها را مقتضی خاطر لکه جاسی میباشیم و اما که از بنهای ترجیح و نموده
در طعن و تفسیق و تضلیل علمای دین بهالغی نموده اند و مخالفت ایشان با تجار ضرورتیاریسیده اگر دهن نشان
مستحق شبهه نباشد پس هیچ در آنها بیشتر نیست باجمله مخالفت در ضروریات مذنب ضرورتیاریسیده
خروج از اسلام و ایمان است از اینجا است که هر که از صاحب علم از جادوستقیمت بجایا پاریونها
او را پیدا مییم هر چند از صاحب کبار یا شایسته علمای نامدار باشد و لازمست که مردم را متنبه سازیم بر
خطائش و این امر از راه نصرت دین و حمایت شرع متینست از راه حسد و عناد و خصومت و لاد
بر چند بعضی معاصری از مدعیان اخباریت در سائر نواح از روی طعن بر علمای اصول نوشته که ملا محسن
را بهجزم اخباریت صوفی قرار داده اند و شیخ بهار الدین را باتباع صوفی و بکلمه کلمات
از عباد صوفیه خارج نموده اند پس این به نظر صاحب سالک است ان بعضی اطنق نم و از قبیل اخباریه
نوری العیبت چنانکه در یک صحبتی بصاحب سالک برخوردم گفتم که آیا کتاب علم الیقین عین یقین
ملا محسن کاشی از نظر شما گذشته گفت ندیده ام گفتم لاجمعه لمن لا یعلم علی بن ابراهیم باجمله آن مرد و کتاب
و فساد عدل است بر خروج ملا محسن از طریقه حق و صواب حیث قال فی کتاب علم الیقین و جود الکلمات

و انشا الله تعالى بنود حسن بطن بانهاد و شستند و کلمات آنها را ماول تبارک و تعالی صحت می پذیرد
 اگر چه این نظریه شان فاسد و مصداق این صلح العطار را فساد و دور بوده باشد نه اینکه در عقیده فاسد
 آنها مشارک باشند و کیفا کان از جهت حرم تا و قتی که خرم بقسا و اعتقاد کسی اصولی باشد یا انجا
 با حاصل نشود و اقدام بدست و نمیکنیم و هر کسی که سور حال و فاد مال و بنصره کائناتش را بالا می کشد
 از بد و بدست و سبالاتی نداریم سنده و حدت وجود که خالص از وقت نیست و سر کس را
 نمی فهمید است که اگر شباهتی میان او و پدرش دارد و لکن بلا محسن کاشانی خدا رب را علی
 الاطلاق غیر دائم نیست و حیث قال فصل اعلم ان الالم عقليا کان و سبب الابدان ان فیها
 النعم ولو بعد احتیاج لان النفس الایدوم و الهیات المضادة للخی غریبه عن جوهر نفس الایدوم
 و استشهد بقول الشيخ الاعرابی ابن العربی فی قصود حکم اما اهل النار فالهم الی النعم لکن فی النار
 اولاً بد بصره النار بعد انهم امة العقاب ان يكون با و سلا ماعلی من فیها و هذا النعم لهم
 و باقی الفتوحات بدخل اهل الدارين فیها السعداء بفضل السعد و اهل النار بعد الی السعد و یزولون
 فیها با لا اعمال و یخلدون فیها بالنیات فیاخذ الالم جزاء العقوبة موازی الی المدة العمری التزل فی
 الدنیا فاذا فرغ الائمة حصل لهم نعم فی الدار التي یخلدون فیها بحیث انهم لو دخلوا الجنة الملو العدم
 موافقة لطبع الذی جبلوا علیه فتم تلیذون باهم فیهم من نار و زهریر و ما فیها من لدغ الحیات و
 العقارب کما یلذ اهل الجنة با لطلال و النور و لثم کسان من المحور لان طلبا نعمهم یقتضی ذلک
 الا ترى الجعل علی طبیعه تضریر و الورد و یلذ بالنتن و قال فی موضع منه ثم الی امرهم الی ان
 تیلذ ذوابه و یستعذبوه قال فی ثقلب عداهم خدا فی حقهم سر عذاب الی الله عز و جل
 بعضی شیرینی قرار داده که مثل جعل که بنین تیلذ و است اهل جهنم جهنم و جسمه سفید اند و در خارج
 را بنیت خالص تسویغ نموده متعاقب و تقبیل و مصیق مردم را مرخص است که به تیرت و یلذت
 غرا و است کشیده حیث قال اما المعانقه و التقبیل فاذا کان العرض فیها سوا العقارب و الی التما
 و ذلک لان النفس و ان تبال محشوقها بحس النفس فشق الی المعانقه الی ان قال فشق الی

او حق نمی تواند بود و در این سخن فیض غریب معصوم اندیش را که از روی حق می تواند شد خلاف این را می بیند و اما در این معصوم
 دیگر که سرگاه تجررات و مقالات است و در نوعی غرض باشد و استدلالات نشان حاصل شده باشد و این را که این سخن است و دیگر که سرگاه
 نزاعی در میان این و کس از عیار و در مضابطه شرعی نیست که اگر قول مدعی مقرون با نماند مقبول باشد یا اگر مدعی حق می بیند
 شود انکار منکر سمع می شود پس در هر جا که با کسی انکار میان این یکدیگر و تضاد است و در هر جا که با کسی انکار میان این یکدیگر و تضاد است
 لازم خواهد بود و بخلاف المنازع مع المعصوم دیگر آنکه در تضاد سهل بین باید و از همین است که از حجت مدعی نخواهد بود و بلکه جمیع مضابطه شرعی
 از معصوم است و عبد الملک از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که پدرش که جناب بر علیه السلام حکم می فرمود و در باره ی
 قضیه که او پس میدادند بر زندق و او در کس از مدعیان مقبول نا انگیختن بر است و او شهادت و بیعتش و او را قبول
 قبول می نمود و کو او پس از کس از مدعیان مقبول می نمود و علت آنکه زندق درین مقدم است پس نظر انصاف
 ملا حظ باید کرد که آیا حال اینها مشبه است بر وایت سابقه یا وایت لاحق که کار را ملایست زندق و طعنه مسموم
 رفقه فقه بدعات بسیار درین است و پس جسم داده فساد در اصول اعتقاد لازم است و در خط و اندک سرگاه در
 علمای عصر در باره ایشان اختلاف و نزاع بسیار واقع شده و برخی از علمای جدید در قضیه و فایده شان میان خبری
 و ثبت یا بنابر سده که در حق کلمات مخالفه دین و دینشان از ایشان نقل کنند و بعضی بر حق ایشان و بعضی از
 شانرا نقل کنند که ام کبارین بر و مقدم خواهد بود و حال آنکه سده مشهوره است که هیچ مقدم علی تعدیل است
 فی الطعن جلیهم و دونه که فی شهر و آخوه فی برزم و بعضی علی بعض نقل عنهم فقه و لا تعویل و اگر نقل کنیم پس اقل
 است که اهل دین و دینشان از اتباع و اوقفا فی طریق ایشان حسن ظن با ایشان دست کشند و دین خود را از شهادت
 مخصوصه و از بدو کلمات عوام فریشان گوش نهند و امر دین را از امر دنیا سهل نهند و بعد از التوفیق و انچه بعضی
 از روی او و نام از اجازات علمای اعلام و فقهایی عالمی تمام شد بر است یا علو در حجت و بیان میکنند حال حق است
 که اولاً بحجت تمام محل کلام است که واضح به اعلام خصوصاً از این سخن گفت با شروع و بسته باشد چگونه مستند می تواند بود
 باطل ایشانرا حق و اندک ساختن یا نیا هرگاه خود مدعی آن هستند بر دیگران محض دعوی ایشان خبرنا حجت نمی تواند بود
 این عربی نیز در دنیا فیه من حکم ادعای ویت جناب نبوی در مقام و انحضرت بتالیف کتاب مخصوصه که اشغال
 ان بر باطل و اکاذیب غایت و منبج بوده که در محل عن الاعتبار اما اجازات علمای اخبار پس بقدر شوق
 چه لازم است که بعد از این امور شرف صد و یافته شد و بیست که آدمی در ابتدای حال بطریقه مستقیمه باشد و بعد
 خوش و کفر یا ابطال فاسیده بسبب عدم سلامت و در اغراض کاسه و انحق باطل بر جوع میکند و بیست که آدمی
 بر طریق غیر مستقیمه باشد و اغراض کاسه بعد از انظار صحیح از باطل بر جوع میکند پس اصل جانشین باطل است و فیه ذکر و بلکه این
 مجمل بر عدم اطلاع مجرب فساد و حال نماز خواهد بود و کسی که علم بر حال اطلاع می آید و این را که در بعضی از مدعیان
 منتقل شده اند و تغییر حال را بدست می آید در رویا خبر و این سخن نیز از استقامت و اوقاف غیر فساد و انظار سیدان
 بنهاد انظر الی ما قال و لا انظر الی من قال محط انظار محصلین و قول قائلین که نه اشخاصشان که بر طریق مستقیمه باشد
 المطلوب الی الفاسد و بر است از ان مطلوبه التوفیق شیخ در فهرست اسما شیعه و مصنفین ان سخن است که ما درین
 بر طریق مستقیمه بود بعد ان حاش می فرستد و قول انظار و انظهور رسید خبر و ادب را بر و آیا او در حال استقامت جماعت
 ابو جعفر باو بعین ابید و غیر فیه و است که علی ابن احمد الواسع الکونی منبج یا حلیه و مستقیمه الطریق بود و درین بابا هادی
 نوشت از انچه است کتابا لا و هیا بعد از ان خط کرد و در بعضی کسبه اختیار کرد که انهامی که در دنیا استقامت و مدار
 بر جوع است و سلا و در مقدار و او در عمار و عمر بن اسیر می و باز تصنیف کرد بر طریق فایان و در شلو و خط و طریقه
 و متعالی غیر سیده ابداع کرد که یاد کاری از او بر حق همان با ماند و اشالی است و انظار علی که در باره که در این

[illegible]

از حضرت امام
 جعفر صادق علیه
 اسلام مروی است
 که خدای عزوجل
 وحی فرمود: پیغمبری
 از بنحیر نشانی
 که یونان را
 بنشینند جابجا
 و یمن را و
 خوزستان را
 و ششمان را
 و بسکک و یمن
 و سلوک نمایند
 که ایشان نیز
 آنها و یمن
 و خوزستان و
 یمنه و ارم
 العالی

نفس البسیعین و باز در صد و تاویل بر می آیند خواه بخوف علمای دین باشد که دیوار کرم خوش
 وارد و خواه و نفس الامر غلط در تشبیه و تعبیر واقع باشد و گاهی تاویل عدم استقلال انجمن
 را خالق و از تنگی بیند و گاهی علل اربع خلق عالم قرار میدهند و میگویند که ایشان اند فاعل و خالق
 و ماده و صورت سائر اشیا و علت غائی آنها و کاشی محض علت غائی که بفاد و لولا که خلقت
 الافلاک و جنس سائر الناس صناعه لنا ثابت است گفتا میگردند و گاهی میگویند که اگر خالق
 نیستند لکن اید خالق بهم و آیات و دراز کار بر و کار می آید و گاهی میگویند که فعلی
 جوهریت متقل الوجود حادث قائم بذاته که حق تعالی بدون توسط او بر خلقت هیچ خیر و انکس
 و او را اراده الله و قدرة الله و علم الله نام نهاده اند و از علم ازلی الهی اشیا را حادثه انکار میکنند
 و در عینیت صفات بسبب عدم فهم مرام طرف غلط و خط بکار برده چنان نمیده اند که خدای عالم
 الله است و معنی الله قادر الله است معنی الله محی الله و همه صفات از الفاظ مترادف و نه
 و از کلامشان نفی علم و جهل که مقوله باطنیه غلاقه است لازم می آید و مثل صوفیه بآیات احادیث تشابه
 و اخبار احوال و تشاذه و محملات غیر بنیه نشیبت می نمایند و انما یقبحون ما تشابه منه ابتغاء
 الفتنة و ابتغاءنا و بیده و مثل صوفیه و عانی کشف و شهود علم باطنی طریقی باطنی علم را می نمایند
 لهم ذلک و انما هو خصال الصلایه لاظهار و بکسر ک از غیر معصومین صلوات الله علیهم طریقی کشف
 ادعای آن نماید بجهت نخواهد بود و چه کشف شیطانی است و در حافی و علم باطنی اسرار را بطریق کشف
 شناخت و بنا بر اعتقاد و اخبار آحاد متواتر که نیست و در فضا ذلک کفر فی القلوب بحسبیه العجا
 الذین یمنون بآیاتهم و از اینجا که شیعه تصوف و غلاقه و نفوذ از ایشان بر عوام بلکه خواص شیعه
 مشتبه است و شرانیه که دشمن خائیه هستند بسبب عاصی و لا اله الا الله علیه السلام الا ان
 انها مخفی است تعرض بحالشان لازم گردید و لا باس با بعضی شطرنج قهر الهم و خدش و ریا
 دم سولار المطعونین فانه در ثلث رضای رب العالمین با بعضی و باین اهل ضلالت اند و خدایان
 بجهت اید و بدین عارف و خواه بجهت شدن او و تعاضد از بنو قیام که نغایر و تباین بودند

وخواه بود وحدت وجود بان معنی که وجه و مطلق خدایت و وجودات خاصه ممکنات و فرقی اعتباری
و این قول مختار تحقیق نشان است و تشبیه این با عالم را با امواج و کاسی خدارا بگل و تخلیق
بکوزه و کاسی و تکرار ابعاد خلقی با ابعاد دینی که در باطن امواج است و کل عین کبزه و دایره
عین جود و فرقی اعتباری است و این تشبیه را در بعضی مواضع میگویند که گوید که حضرت سید
میگوید که تشبیهی است از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله
که تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
و از دست نمایان است و این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
ایسوا با منی و این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
فی حدیثی که در این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
الامه الحیث عن الرضاء انما یقول الحدیث انما یقول الحدیث انما یقول الحدیث انما یقول الحدیث
من اجاب الله لیساق جعفر بن محمد قد فرغ فی هذا الزمان ثم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم فقال انهم
احد انفسنا بالیهیم فیهم بحسبهم و یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم
انفسنا فیهم بالیهیم فیهم بحسبهم و یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم
بین یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم یقولون انهم
که از این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
آنها را از این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
تصور می کنند که از این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
اقرش را از این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
راضا سید اند و این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است
نموده چنانکه جبرئیل بیورثه و حبه کلین و حبه کلین و حبه کلین و حبه کلین و حبه کلین و حبه کلین و حبه کلین و حبه کلین
باشد و اینها فرقی متعدد و اندک و این تشبیه را از این منظر که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است از آن خداوند که در کتب معتزله است

می باشد که پیغمبر و امام را خالق و رازق علی الاطلاق میدانند و اینهمه که هست از حضرت امام صلی الله علیه و آله
 که غالیان کافر مطلق اند و مفوضه شرکین اند کسیکه بآنها مجاست تمغشینی کند یا بآنها خطه محبت نماید
 شان چیز بخور و یا بآنها صلوات بایشان بفرستد یا بآنها مناکحت کند یا آنها را امانت و امانت
 دهد یا امانت آنها را از خود و نگهدارند یا حدیث آنها را تصدیق کند یا اعانت آنها نماید اگر چه چنانکه
 یا بعضی کلمه باشد از ولایت دوستی خدا و جلال و ولایت سونخ و ولایت مابدر می و شیخ
 جلیل محمد بن بابویه قمی در اعتقادیه خود از زمره روایت کرده که عرض کردم بحضرت حضرت صادق
 علیه السلام که از اولاد عبدالمطلب است که قائل بقبولش شده فرمود تفویض چیست عرض کردم میگوید که او
 عالم محمد و علی صلوات الله علیهما را آفرید پس سر و پایشان امر عالم را پس این دو بزرگوار عالم را خلق
 و روزی او را ندیده کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفت شمر خدا را که باز کردی
 بسوی او بخوان بر او آیت ز سوره رحمان جَعَلُوا لِلَّهِ شُكْرًا خَلَقُوا الْخَلْقَ فَشَبَّاهُ الْخَلْقَ
 عَلِيمٌ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ پس شمر بسوی او گفت و با آنچه آنحضرت
 بود پس آنکست شب که یاسکی را در دهن او قلمه آدم و ازین روایت روایات دیگر لایح میکرد و که مفوضه حضرت
 خالق مستقل یعنی الخالق نمی دانند بلکه مخلوق و محتاج بخالق میدانند و تفویض و اقدار الهی حضرت خالق
 و رازق می پندارند و با وصف آن حضرات ایشان اشرک فرموده اند پس کسیکه حضرات یا غیر حضرات انا
 مستقل یا غیر مستقل یا علت فاعل صنع عالم داند از دایره شرک بیرون است آری خداوند عالم باین تصدیق
 و وصی حجرات را بر وقت حاجت در موارد جزیه بروست ایشان جدا میکند و دعا ایشان را در احوال
 مسجبات بیکر و اندکافی التوقيع الرفیع العصر و الزمان ان الله هو الذي خلق الاجسام
 و قسم الارزاق انه ليس بحجم و لا حال في جسم ليس كمثل شئ و هو السميع البصير فاما ان حجة
 فانهم يشعرون الله فيخلق و ليس الونه فيرزق و يحين كمن فعل الله راجع حاد و قدره ان
 و از اوده الهی نامد و ماعد او را از تمام مافی العالم از زمین و آسمان و جن و انسان مخلوقش قرار میدهد
 میکند که محال است که از خداوند عالم بی توسط او چیزی صادر شود و تاویل علیل عدم استقلال خود را

از تقوی پس بیا نذول او قبولیت باطن مثل قوا حکما فلا یسقم او احد لا یصدر عنه الا الاحدی حدیث
تعالی در خلق هیچ چیز محتاج آرد و واسطه نیست در خبر محمد بن عرفه از حضرت امام رضا منقول است
تعالی قلت الرضا علیه السلام علی احد الاشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة فقال علیه السلام لا یجوز ان
یکون خلق الاشیاء بالقدرة لانک اذا خلقت خلق الاشیاء بالقدرة فکأنک قد جعلت القدرة شیئا
غیره وجعلتها آلة لتاخذ الاشیاء بها ثم یراجع فی هذا الخبر الصادق بنکرند که حضرت امام ضاعلیه
در اثبات قدرتی که غیر ذات خدا باشد و قدرت تمام در منع فرموده اند که کلامیکه مطنه
آن بود جائز است که در هیچ جای کلامی نیاید و اگر امر آنرا با اثبات رساند و در بعضی روایات
آمده که اثبات آن کفر است و تفویض آن به غیر خداوندی تواند بود و که هیچ چیز از خداوند
قدرت بر آن نیست و در بعضی روایات هم خوانده است که هر فرات اینجا علی بسیار است و لکن قدر
که او شکی را بی غایتی که است باید و هست که صوفیه تشیع و خلاه و مفوضه متضع
و دشمنان مخالفی هستند و از امامت که از دشمنی مانعی بر حذر باشد چه اینها در پرده و لکن
الهیست شیعیان که اول مبدء و در هر یکی که بنا بر هیچ صدوق علیه الرحمة کی از علامات خدا
است و مردم را حق را نال میارند و با او کینه و دشمنی و کفرمانی و شیطان میباشند مثل صوفیه
حلی مخالفانند که در حق او انی اسم الله تعالی یسیرین و داعی و شریعت سلما فی مینا نیست و در
لوح علم ابی خرماف و قلت لمان مختلفه و کمال غیبت نبی خورشاهی نفس محلی بر آن بطور خود
میتواند و همین ایشان را در حق او صوفیه از ابوحشر و خود یکشند و غالیان با اوست علی علیه السلام
و مفوضه بود و شیعیان حق را در حق او و حال آنکه در جمیع اصحابیت احتجاج ندارد و اخبار احاد و در
احوال اعتقاد و کلامی از خود که مخالف اصحاب است و ضروریات باشد و این عصبه اخبار را
تقری کرده و اصول اصحاب را بر آن احاد گذاشته اند و در تضاد اهل بیت علیه السلام که
گروه اند که بر روایتی که یکی از روایه سبب آن حضرت ساخته باشد انکار آن نمی توان کرد و منشأ
توهمشان نیست که در چندین روایات آمده که انکار فضیلت آن حضرت و این معنی مسلم است

و تخصیص فضائل ندارد بلکه انکار هر حکم آنحضرت همین حکم دارد لکن غرض آنحضرت از نیاقداد و حکم
را بتوهم انداخته اند که هیچ وجهی قابل انکار نمی باشد و نفی می کند که انکار فضیلت اصدیه کفر است انکار کثرت
جعلیه و حکم تنکیر و آیات غلا مصرح است بتکذیب ابطال علم عجم و از نیابت کیهن بن
عبدالرحمان که بر طبق ارشاد معصوم سلمان مان بود و بتصحیح کشتی اکثر روایات دارد و انکار سید و ازین
مروج از شام بن حکم روایت که او بنیاد امام بنی ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود که من بعد من بعد و
میست پدر من و میگردند اصحاب که خود را و اصحاب آن حضرت مخفی ساخته بودند از انحضرت
را پس میگردند بغیره و او داخل میگردند و تدلیس در اکتب کفر و زندقه خود را و سنا و میگردند از برای
پدر من من بعد پس میگردند آن کتب او بر میگردند و اینند لیسوی اصحاب آنحضرت و امر میگردند ایشان که نسبت
سازند از او میان شیعیان پس چه از کلمات غلو در کتب اندرین باقیه شود از انجمله است که سید
آزاد سدرج ساخته بود در کتب شان و در حدیثی آمده آن کتب را جل صنادید علی بن ابی طالب
اعتماد بر سر کوزه و دست توان کرد با آنکه اخبار احاد در اصول اعتقاد از پایه اعتماد با اتفاق امامیه
است و از نیجالی که دید که توسع در قبول ستر و اصول و فروع با از جاده احتیاط بیرون نهادن است
بلکه تطبیق اخبار احاد با اصول ثابته متعلقه اعتقاد لازم است الا جمیل تجدد و توقف است آنکه ترجیح
و تفسیر بر تشابهی را بتشبهی غرض دایه افتخار و علم توحید و معرفت اسرار قرار دهند و مردم عوام از راه
و خطبه البیان مانند آن که بصرح علامه مجلسی اختصاص غلا دارد و از او سنا و خلق و زندقه و انجمله خود
سازند و باز خود را از اعتقادات فاسد بری شمارند اگر چنین و بقا و چه بنه که خود را مومنین و عالم با بر و بوا
می پندارند و دیگر از عالم علم ظاهر و از اظهار اسرار خود و خوف آنکه دیوار علم گوش و از احتراز می نمایند و میگویند
للیطمان اذان اگر مرادشان فرماد دیگر علمای کتب الفناط ظاهر کفر و زندقه را شعار و دمار خود قرار دادند
لکه اعتقادات صحیح البعبارات محکم که ظاهر و ظنشان و صحت تفسیری باشد بقرینه اند که در هرگاه این روشی بر
مسائل اختلافیه غیر ضروری و غیر ضروری اند و میان علما اصولی نباید علمای اخبار فیمابین و آن
اختلاف واقع است خصوصاً در جری مسائل عالم صادر در وقت بحسب اختلاف فهم و اطلاع

حاشیه متعلق صفحه ۳۵

سه
 از جمله تواتر این است که شیخ یوسف بحرانی در مقدمات حدائق در بحث تحریف میفرماید مخالفه عدم آن فرموده در میان مطلقا
 اصول در بحث مفهوم شرط و مفهوم غایب و مفهوم حدیث از موافق و مخالف اختلاف کرده اند و ادله طرفین متعارض است و جمعی از
 فاعله انکار آن کرده اند و سید نعمت الله در تائیدی و شیخ حر عاملی در نفی آن کرده اند و حال آنکه قبا و راز اکثر متکلمان
 متکلم است بحجج و انتفاء الابدان و بیکه دلائل کلام بحجج عرف عام عند افتقار العارف و احتیاج کما است
 اما انکار مفهوم شرط کشیده اند چون
 عمل را جادیت میدانند و غیب آن است که احادیثی که علاوه بر عرف
 اعتبار مفهوم شرط است و ابیت منقول از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر کربل فاعله کرم
 فاسلام این کار است و در این حدیث که میفرماید ما کذب بر اسمی قبل کفیف لکن قال انما قال فعل کرم بر اسمی
 لم یطقوا فعل کرم خلاصه آنکه حضرت ابراهیم علی نبیا و علیه السلام گاه در غیبت کفار داخل جماعه اینها شده
 نیکست و کفار از آن حضرت پرسیدند من فعلیذا بالکتمان سلوک بخدایان یا که کرد یا نکرده فرمود بل فعل کرم بر اسمی
 بلکه کلان تر اینها این کار را کرده است اگر بوده باشد سخن گویندگان پس حضرت صادق را از یاد کرد که قسم بخدا
 تر آنها این کار را کرده و حضرت ابراهیم هم دروغ گفته بعلت آنکه کلام آنحضرت مشروط است بشرط نطق و فطو
 معتذر بود پس فعل معلق را بنیست نمی خواهد بود و از آنجمله است روایت کافی از عید ابن زراره و قد سال الصادق
 علیه السلام عن الصوم فی السفر قال قال الصدوق بل من شهدتم التهمه علیه من شهد علیه من شهد علیه من شهد علیه
 یعنی حضرت صادق در جواب سائل از صوم سفر فرموده که سخن تقاد قرآن مجید میفرماید من شهدتم التهمه علیه من شهد علیه من شهد علیه
 است این آیه درمرا خدا کسیکه در سفر باشد روزی یکبار و کسیکه در سفر باشد روزی یکبار و کسیکه در سفر باشد روزی یکبار
 و همچنین و ابیات بصراحت دلالت دارد بحجیت مفهوم شرط با نهی محدث شیخ حر عاملی اینجست آن انکار بسیار
 نموده لهذا محدث شیخ یوسف بحرانی میفرماید و لعجب هنامن المحدث شیخ حر عاملی حیث بالغ فی انکار حجیه المصنف
 الشرط الی اخره اما قد وجدنا لشیخنا حجج از محدث شیخ محمود حر عاملی در کتاب فی الدلو سیه از پنجمه که سالعه نموده
 در انکار حجیت مفهوم شرط و مسک نموده است بآیات قرآنی بر عدم اعتبار مفهوم شرط و حال آنکه و انکی ذکر
 کردیم بر اعتبار مفهوم مذکور دلالت آن واضح است و آیتیکه مسک بان نموده از محل نزاع برون است الحاکم
 بنظر انصاف باید بگویند که شیخ حر عذبتی در انکار مفهوم ندارد و این خطای شیخ حر علیه الرحمه از کجایان بجا می آید

علی الم یطلع علیه اولار و دهنشا طعن می تواند بود امریست بین که خطا از غیر معصوم واقع میشود
 پس اصل الدلائل یعنی اصل التوالمین خطا و دیگری بر صواب خواهد بود پس تغیر حکم و خطا و فهم شخص
 بشهیدین نیست که این طعن اختصاص با نشان است نه باشد اگر این امر ساطع باشد مشترک خواهد بود اما
 تاویل بخاری که اختلاف با اختلاف اخبار میگردد پس قول ما عین قول معصوم است و عمل بر آن
 عمل بر قول حضرت است تقلید غیر معصوم پس غیر موجب است چه ضرر در آن ممنوع و لا معصوم الا ان
 عصمه الله و غایه ما فی الباب اگر اختلاف حدیث باشد خطا در ترجیح خواهد بود و آن فهم می است از خطا
 پس انکاز خطا این خطاست چه از خطا از طرفین از بدیسات است و فرق در حکم اصیلین مدعیان اخبار
 همین است که آنها خطا معترف اند و اینها با وصف اصرار بر خطا انکار خطا میکنند الا من منعم علی ذلك
 او با حقیقاه بنه ملک اگر گویند که انکار خطا نمیکند و لکن حکم و فتوی بر طبق حدیث معصوم میسر و قول انصر
 محفوظ از خطاست از جهت اتباع ما و باشد حکم و فتوای مجتهد که متبسی ظنون است خطا در آن جایز خواهد بود
 گفت که انیک کتب اخبارین بوجود است بنید و نظر انصاف نیکو که آیا بر نقل روایا انکاف میکنند یا
 کلام و مقاصد و مهمام را مستنبط میکنند و در میان مختلفات اخبار طریقه جمیع را بر مقرر میکنند
 خود را نمایند و وجه هر چه تصور اگر بالفرض تخطی نمایند تقدیم و تاخیر آن ترجیح و یا تخیر را بر فهم خود
 بعمل آورند و اکثر جاهای عمل بر طبق حدیث نمایند و فهمشان جایز از خطا و تخطی دیگر
 در فهم مقصود و در ترجیح کاشف از وقوع خطاست پس تبصره مقلد و تابع حکم بصیرتی اند و هرگاه
 خطا و ملوک اختلاف بنایه علماء امیر شکر باشند و گاه احدی از صفی حضرت و علمای حدیث بغیر تخطیه بگوید
 جس نقیضت کرد و بهشت عنوان چنین خطاها و عدم قبح آن مرتب علیه فقها از سبب سلف صالح قدما و
 حدیث واضح کردید شیخ صدوق و جاهات خطیه فضل بر شاذان میکند لکن از فضل فضل شیخ نمی کار قال
 ابن ابوبنیه فی الفقیه انه اذا ترک الرجل ابوی ابن ابی ائنه فالما للابویین للعلم الثالث و للاب الثالث
 لان الاول انما یقوم مقام الولد اذا لم یکن سناک له و لا وراثت غیره و لا وراثت هو الاب الثالث
 و قال فضل بر شاذان بخلاف قولنا فی هذه المسئلة فخطا قال ان یک ابن ائنه و ائنه ابن

و ابوبن طلحون السدسان باقی بر ذلک فلائنه الابن الثلثان و الابن الاربعة من ذلک الثالث
 یقوم ابنه الابن مقام اسباب و ابن الاربعة مقام امر و هذا مما زان قدمه عن الطريق استقیم و هذه
 سبیل من یقین و متاخرین بسجد و قد تعقبات می نمایند و خطبه او با و از بلند می سرانید و در بیان
 عدل و کمال فضل ایشان نقصانی رو نمید بکرا این حضرات معذور اند پس علمای اصول حق تصور
 کرده اند که مورد طعن باشند چشم الضاف بصیرت در کار است تعصب افکار و از اینجا واضح شود
 که ادعای علم و یقین در خبریات احکام در اکثر مقام دعوی بانی است اگر عمل بر یقین میگرد خطا
 در آن است نمیداشت قال شیخ الطائفة فی اصوله فان تجاسر من تجاسر علی ان یقول کل مسألة
 مما اختلفوا فیہ علیه دلیل قاطع و من خالفه مخطفی فاستق یزین ان یفتی الطائفة یا جمیعها و یضلل شیوخ
 المتصدين کلمه فانه لا یکن ان ادعی علی احد و افقه فی جمیع احکام الشرع و من بلغ الی هذا الحد
 لا یحسن بکلمته و یحب التغافل عنه بالسکوت انتهى یعنی شیخ الطائفة ابو جعفر محمد الطوسی رحمه
 الله در کتاب اصول خود فرموده پس اگر جرات و جسارت نماید تجاسری و بگوید که بر سر مسئله
 خلافه دلیل که قاطع مفید علم تواند شد موجود است و سر که مخالف است آن دلیل کند خطا کننده فاسق
 است پس چنین کس لازم می آید که تمام طائفة محقه را تفسیق نماید و علمای معتدین را العیاذ بالله
 منسوب بفضلال و کماهی کند زیرا که ممکن نیست که او ادعای موافقت خود در جمیع احکام بر
 کسی نماید و کسی که مرتبه عدم فهم او باین حد رسد کلام کردن باو خوب نیست و است اعراض چنین
 کس بسکوت و صمت و هرگاه این اداستی پس بداند که این است حکم سائل فر و عیه خلا فیة اما مخالف است
 بکلام در اصول دینی و ضروریات یقینی منجر شود پس طعن و افکار چنانکه گذشت ضرور است
 چه در اصول اعتقاد عمل بر اخبار آحاد نادر است و دلیل قطعی در کار عقلی باشد یا نقلی یعنی
 است یا حدیث متواتر اللفظ او المعنی هرگاه از محکمات باشد یا تشابهات و الا و الی و الی و الی
 چنانکه آیات تشریفیه و حد و عصیت از انبیاء و اصحاب و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه که سبب رضی و ان کمال
 و نقل ما و است علماء دین بر هر یکی از ویات صحیح و معتبر و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه که سبب رضی و ان کمال

مقصود اول از عبادات است و آن شش است بر شش باب اول در بیان طهارت
 و این دو نوع است یکی از اجتناب یعنی دور کردن نجاست و دیگری رفع حدث که مشروط است
 به نیت و از اینجا که نوع اول مقدمه نوع ثانی است تقدیم آن نسب است و اکثری از علماء را با
 الله بهم نوع ثانی را مقدم داشته اند بعلت اینکه طهارت را اسم مختص بآن میدانند و بحث
 نوع اول است طهارت و در آن نظر است و بعد از آن سببیت است و بالبعدیم است
 فصل اول در طهارت یعنی از آله نجاست است چونکه معرفت نجاست مقدم است بر معرفت
 مزیل بیان نجاست را مقدم داشتیم بر ذکر طهارت و این فصل را مرتب ساختیم بر چند بحث
 بحث اول در ذکر نجاست که اتفاقی است یا بنا بر مختار و در نتیجه آن اقوال هر وجهی را
 بیان میشود بحث دوم در احکام نجاست بحث سوم در بیان طهارت بحث چهارم
 در کیفیات تطهیر و وجوب از آله نجاست بحث اول در بیان نجاست که آن بنا بر مشهوره
 خیر است اول و دوم بول و غایط است از حیوانیکه گوشت آن بخورند و خون و شبهه باشد
 غیر ماکول الاصله باشد مثلاً که به خواه بعارض مانند جلال کا صرح بعضی اصحاب در اصل این
 خلافی نیست مگر در و خیر کی فضله بطور دیگر بول صبی شهر است که نجاست و بعضی دعوی
 اجماع نموده اند لیکن از ابن ابی عقیل و صدوق در خصوص فضله طهیر قول طهارت نقل شده و
 فاضل علامه خراسانی در ذخیره و رساله قاضی عین قریب اختیار کرده و شیخ فرق کرده در فضله
 شسته و غیره و قول مشهور آنکه از ظهور نیست به قال الفاضل المعاصر المشهد و در خصوص
 رضی عنین علیه الرحمة خلاف کرده اند که میگوید خدا بخورد آن را نجاست است این کیفیت
 و ریختن آب آن کافیست و مدار آنکه بخوردن است و اگر بخورد پس غسل آن مثل نجاست دیگر
 لازم خواهد بود و شرط نیست و آیه یا ذی الذیله و خدا بر شیء عموم و آیه الحلی اگر نهایت قلیل باشد نجاست
 بخورد از خور حسانچه اید و بعضی عقیده ساخته اند آنکه را با نیکه طفل از حد ضاع بیرون زفته باشد
 و ظاهر است که طفل شیرخوار یا ذی شیرین کم دارد لیکن بول در خشتن شهر و احوط است و هرگاه

این دوستی پس اینکه از مفهوم کلام سابق دریافت شد که فصد و بول حیوان ناکول اللحم است
و درین حکم نیز خلافتی نیست مگر در وجایی بول فصد است و غیره و الاغ و دیگر فی فصد مرغ خاکی و غیر
و اشهر اظهر در سرد و جواهر است است خلاف در مقام ثانی تا دوست و مستندان نهایت ضعیف
در مقام اول و آیات متعارض است الاجتناب از احوط خصوصا از بول حیوانات مذکوره
احمدار و سیلی در زنده فرو رده است که حیوانیکه مکره است چون سبب تعالی و سر کین و مکره و است
که مستند قول نجاست یا که است احتمال تقیه دارد و این شکی نیست هم مشکل است نیز از آنچه گفته
ظاهر کردید که فصد غیر فی نفس نیست و خلافتی در آن ظاهر نیست مگر از بعضی فاضل شد و مفهوم
میشود و چشم ظهوری ندارد معلوم نمی از حیوانیکه خون چیده داشته باشد خواه حرام گوشت باشد
حلال آن حیوانیکه نفس سالک داشته باشد و آنچه از روایات دلالت بر طهارت نمی دارد اگر چه از
افسان باشد مگر است سبب احتمال تقیه در خصوص مذکور بشهوت خارج میشود و روایات مختلف
است و اظهر اشهر طهارت و همچنین آب غلیظی که بعد بول آید در کاه بعد استنجایا و بطریق صحت
خالی از عین نجاست بهایک است چهارم میته چنین حیوان خواه مرده انسان باشد غیر مقصوم و شهید
و خواه غیر انسان باشد و قول نجاست حکمی ضعیف است لیکن نجاست انسان تکمیل اغسال از و ال
می پذیرد و میت غیر انسان پاک نمی تواند شد اگر چه داغست کنند و در حکم میته است اجزای آنکه حیوان
حلول کرده باشد و اجزای کدائی که در حال زندگی آن حیوان و جدا شده باشند شایع است و با یا پاره
نه اجزای پوست که اکثر اجزای انسان منفصل میشود و کما هو الظاهر و تعدی نجاست میته موقوف بر
رطوبت است و تعدی آن در حال سوختن ثابت نیست خصوصا در میت غیر آدمی احوط تطهیر ملاقی است
اگر چه پس باشد و بناسی نجاست موت است حصول برودت اگر چه موجب غسل نیست و موت
بر برودت و اعتبار برودت و نجاست ضعیف و هر گاه این دوستی پس اینکه نجاست نیست از اجزای
که میات در آن حلول کرده مثل شیم و مکره و بر و استخوان و شاخ و سم است و بال زنده
بیضه مرغ در حالیکه پوست بالایش سخت شده باشد بلکه در صورت عدم هم حکم نجاست
خال

[illegible]

از بنجیه در وقت ذبح مسفوح میشود و بکثرت جاری میشود بالاتفاق نجس است و آنچه باقی میماند در کوزه
 گوشت پس جانور حلال را که وحلاست کی آنچه از خارج داخل شود و خون را که حکم پاک است که در حلت
 آن تا بل است خصوصاً هرگاه بالا نفرا د خورده شود بلکه در خونیکه در اجزا گوشت بیشتر است در صورت اجتماع
 آن فرد اهم اشکال اگر آید باشد و در جانور غیر پاک که لایق تکیه باشد مثل شیر حکم حلت که صورت ندارد و در حاکم
 و نسبت خون حیوان غیر نفیس پاک است و همچنین خون پاک حلال بلکه حلال هم است فی المسفوح و کلام
 الیه در خون منجد یا غیر منجد که در تخم مرغ بهر سدا اختلاف است احوط اجتناب است خون حرام نجس اگر چه
 مسفوح باشد علی تفصیل با انشاء الله تعالی و دریم و رطوبتی که خارج شود نجس است تا وقتی که خون در آن مخلوط نباشد
 و خونیکه در جامه یا بدن یا دیگر جا بنشیند معلوم شد که خون نجس است یا پاک محکوم بطهارت است و اگر چه در شکم
 منقسم خون و نجاست غیر از این بر دو اتفاق است در آب نجاست است احوط اجتناب است و ظاهر اشهر
 آنست که اجزای لایحه الحیات از نجس العین نجس است خلافاً للمسید و مستندة تحتل للنجاسة ثم کافرت
 کفاریت پرست و آتش پرست سائر اصنافشان کافرا صلی باشند یا غیر نجس اند که در این کتاب آمده
 و نصار و مانند شان باشند اختلاف است اشهر اظهر نجاست شاست و هر کس یکی از ضرورت یا دین یا قولا
 یا فعلا انکار نماید کافر است و در کفر و نجاست مخالفین خلافت تا وقتی که بحد نصبت و اعلان عدالت است
 علیهم السلام رسند و الا نجس اند بود قولا و احدا و اشهر در صورت اول طهارت است و سید ترضی علیه الرحمة
 یوسف بخراره و من یجد و خدوها قائل نجاستند اند و نصوص مختلف است لیکر قول اول است و اولاده
 کفار در نجاست تابع ابوبن ابی الا شری بل اختلاف فی لایحه و لایحه و اگر احد الا بوین مسلم و مومن است
 خواهند بود و اگر حلال اند و باشند و اگر از زمان متولد شده باشند محل پاک است اگر چه طهارت خارج از وقت
 طفلی که در ملک مسلمان داخل شود و در آنکه محکوم بطهارت باشد اگر چه ابوبن کافر باشد و نجاست بلکه مسکر مانع الاجابة
 یعنی چیزی که در حال سیلان بگردان بهر سدا بیک طاهر است هر چه ارام است چه مسکر می است یا نجس یا غیره کثیر
 باشد یا قلیل قلت آن مانع مسکر شدن یا نباشد تنها باشد یا مزوج در و یا بخدا مکر مسکر مانع در صورت
 استعمالک مانع است نخواهد شد بخلاف مانع و حرام است و ختن مسکرات و خرن آن الا غرض صحیح

[illegible]

در عرض نجاست آن چیزی که طهارت آنرا داشته است خواه شک کند نجاست چری که
عروض آن معلوم باشد مثلا جامه را پاک کرده است و الحال شک می کند که بول آن متصل شده است یا نه
یا میداند که رطوبتی بآن رسیده است لیکن نمیداند که آیا بول است یا آب یا خونی یا جامه رسیده و نیز اینکه
خون نجاست مثل خون انسان خون پاک است مثل خون پشه یا خون اخل فیہ یا فضله حیوانی یا از
آن حیوان ماکول است یا غیر ماکول حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید که ابائی که
اصحابی ام مائه اذ الهم اعلم و لقوله کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر و سرخی طاهر
است تا وقتی که خلاف آن ثابت نشود پس نجاست و حرمت ثابت نمیشود مگر بعلم یقینی و ثبوت
عدلین بلکه خبر عدل واحد علی الاظهر و مطلق ظن در آن اعتبار ندارد و خبر ذمی البیادر اگر اعتبار
میکند و در صورتیکه وثوق بر خبر او حاصل شود اعتبار آن را نیست الا در نظر حقیر محال
است چنانکه از تصحیح طهارت عدول بجا نمیکند و صورت یقین باطن معتبر محض بعد علم نجاست
حکم طهارت نمیتوان که تا وقتی که علم طهارت باطن معتبر حاصل نشود و خبر عدلین بلکه عدل واحد
خبر موثق کافی است بلکه احتمال اجماع نیست که هرگاه مسلمانی را ماسوره تطهیر سازند و بدینند که در
آب کشیده است چونکه افعال سلیمین محمول بر صحت است کافی باشد پس کافی است که پارچه را بشویند و گاه
را ماسوب پاک ساختن را چنانند و بعد شستن عین نجاست نباشد طهارت آن محل تا مل نخواهد بود
و چنانکه اصل شستن معلوم نباشد بر محض اخبار خبر اعتماد مشکل است الا این که یقین بر صحت و عدم در احکام نجاست
و آن چند امر است اول آنکه حرام است در صورت اختیار خوردن آن یا شستن آن در حد و صحت و اعتبار
برکه و نماز گذاردن لباس بر آن پس اگر این معفو باشد و هم خلافی نیست در آنکه معفو است در حال نجاست
کلاه و زار و مانند آن که سار و عزمین باشد اگر چه نجاست مخلوط باشد لیکن علامه علیه الرحمه بقید است اندر حکم
را بود در چیزی از آن در محل خود و سید مرتضی علیه الرحمه لباس بقید فرموده و صدوق علیه الرحمه نجاست
عامه را نیز معفو دانسته اند و آن در صورتیکه یا لا یم فیہ الصلوة نباشد محل اشکال است و جمعی تصریح کرده اند
باستجاب تطهیر چنین لباس معفو است سخن کمتر از در هم خواهد و جامه باشد و خواه در بدن علی تا مل فیہ عدم

۴۳
 کرد و وایش بخوار خون مقدار اقل از حصه یعنی نخود که بس بدن رسیده و از دست است و هر چه
 و این روایت است که دلالت بر نظایر از خداوند دارد و حال استجاب کرده اند و بعضی حصه ایشان
 خوانده که یعنی انحصار است باشد و بدو نیست پس عمل مشهور شکل است هر آنیکه اجزاء بر آن چنانچه
 جمیع او مانده و ذرات بر او ایستاده و هم در این است یا ضرورت که کمتر باشد تا آن حال
 بر جان نیست آیتش که در وقت ظهور در کرم که در وقت ظهور است یا خلقت میانه علم این
 خصوص آن تا تسبیح و در حقیقت آن نیست که در آن در تمام باشد الا نظر و فرقی نیست و این
 میانه زن مرد و اتفاق که در انسان است و آن محل است خضی صدا است و این
 احاطه است با خون که در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 نیز با نیک و بد است از جهت کرم که در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 است که در تمام بدن است از جهت کرم که در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 احاطه و در هر دو صورت و این در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 و در جای تو شفا و در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 از خون غیر و در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 جعل الله الیاء صلا الله علیها و در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 شد و مثل رشمی که ندارد و اتفاق که در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 اجزاء او با محلی است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 یا خون و محلی است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 مضمون باشد و در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 مطهر باشد و در تمام بدن است یا محلی است یا حیطه عدم غفوره و احاطه
 خبری از عین آن تا ظاهر شود که آن بطریق اولی مضمون باشد بلکه در مفاد نص داخل
 و هرگاه ندانی و جاسه باید بدین باید و یقین باشد که خون نجس است یا خون پاک پس اصل

طهارت سرگاه ندانند خون معفو است یا غیر معفو نیست علیہ الرحمہ فرماید که حکم معفو و دونه خون
و حالی از قوت نیست لان الاصل عدم المنع قابل چهارم معفو است خون جروح و قروح و شکستگی
نیت در نیکه هرگاه منقطع نشود معفو است اما جماعا و لکن تحریر از تقدی و بستن بارچه که مانع
شیوع نجاست باشد علی الظاهر ضرورت نیست لقوله وانما انساب الدیارات لیس آری از تقدی و ان
بأنجا که مظنه تقدی باشد احتیاط لازم است اگر منقطع شد لکن قبل از نیاید در آن صورت هم
معفو است بعضی مطلقا معفو میدانند اگر چه خون منقطع شود و دمعت نماز بدست آید بلکه بالمره
خون آمدن موقوف شود تا وقتی که مقام موقوف صحیح یابد و در روایت موقوفه حتی برابر آن تا
دارد لکن بعضی احتمال کرده اند که مراد از برای انقطاع خون بود و به شد و حکا از بعد نیست و لکن
میشود اگر در تضرع و حرج و مشقت کما یشرع بعض الاخبار و سوء الاقرب ظاهر است که پانچم خون جروح
و جروح معفو است متضمن خون هم معفو است مثل ریم و موصرح چه نبض الروایات و مثل
عرق که خلوا انسان از آن کمتر اتفاق شود کما نص علیه فی الذمیر بلکه طوطی متجسس بالدم و
یعلم و در شبانه روزی یک مرتبه تطهیر ثوب او ایست و تبدیل ثوب برای بر نمازی لزوم ندارد و نیم
اختلاف است در نیکه عمل نجاست در حال نماز با من از تلوین بدن و جامه مطلقا نجاست یا نه
بعضی از اصحاب جزم بر طبلان کرده اند و بعضی بخوار و حجت و دلیل قوی بر آن منع نیست
مگر بعضی روایات اشعاری بآن دارد پس احتیاط در اجتناب است پس نه بود که مشترک آنرا
ساخته باشد اگر ظاهر شش اظهار ساخته در حال نماز یا خود و در مطلقان نماز تا به طهارت
احتیاط بهتر است ششم و حجت گاه داشتن مسجد از تلوین نجاست و خلای درین
نیت و در داخل کردن شش نجس بالینی از تقدی اشکال است و ظاهر جواز آن است اما احتیاط
متعدیه پس منع از آن واضح است و تفرقه در میان زمین و دیوار مشکل است و بعضی
فرش مسجد را بآن احاق نموده اند و آن احوط است و از آن نجاست است از مسجد با آنکه
و قدرت بر آن فوراً واجب است و تاخیر در آن غیر جائز و دعوی جماع بر آن کرده اند

و در حجب تطهیر اختصاصی دارد و آنست که نجس که در وقت و کسری یکدیگر ممکن باشد از تطهیر میگذراند و حالیکه یکی
بر منتهی پاک کردن نشود و تا شریعت و معتد وقت باطلست اگر چه خارج مسجد بخارند و کسیکه قدر زشتی نماید
صیحت است اگر چه داخل مسجد بخارند و اما در وقت غیر نجس اگر از راه میاید و مسجد الحاق کرده اند نهید
علیهما الرحمه فی حق منتهی است زیرا در و صا حقیقی آیات و حروف واضح تر است که اگر چه
مقتضی اتحاد احکام است و اینها در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
اصیای قبیح که در آن حاصل نمیشود و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
در فواح و این اشیاء شایان این دو کسری و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
از قول عصمت چون در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
قولی که در حجب با عدم حکم تطهیر شده و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
مستدل شده و نه در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
مراد از وجوب نیست و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
شود و موضع بود و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
من ایضا القدره هم و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
حکام و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
که اگر از جنات الموعودین سلام پسند که یکی باشد و بناگاه موش را در آن یافت آنحضرت فرمود که
میرد و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
کوته رسیده و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
خارج پیدا و قیصر گاه و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
آن را پسند و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
که در آن خون است و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است
معاوض این اعتبار از شدت اهل نعم و در بعضی موارد است که جای سمج یعنی موضع گذشتن شایان است

استعمال ظرف نسبت به جنس استعمال ظرف طلا و نقره و مثل نیست در اینکه ظرف که مصداق
 آنست به استعمال آن که ختم آن و فروختن و خریدن آن حرام است اما مطلق ظرف مثل ظرفی که تعلو و طلا
 پس است آن ثابت نیست بلکه در خصوص آنکه شری که ظرف نکینت و نوعی که ظرف مذبت نص و مثل البت حرار که
 رجحان در و هم چنانچه اجتناب از نجس در شرط الطهارت است و حجت بر این چیزی که مشبهه به نجس است هرگاه مصدق
 نه آنچه غیر محصور باشد بلکه بعضی محصور است و چون اجتناب نیست لکن خالی از اناهل نیست بلکه همان مشبهه به نجس
 که آنکه جمیع نجاست محصور است با استعمالش در این چیز که است استعمال با استعمال یکی از آن حاصل شود
 یا از هم و نسبت که در صورت انحصار جاز در یک یا یک طهر آن است دیگر بجا آن مفهوم است جهت آنست
 که زنی غیر از یک پیرا بن در دو بر او طفلی است بول میکند بر آن چنانکه فرموده که هر روز یک مرتبه بید و هرگاه
 و طفل باشد بطریقی اولی نامال در آن چنانچه بعضی اعلام فرموده اند واضح نیست بعضی حکم را مخصوص نصیبی یافته
 و بعضی بیه اهمیت حکم داده اند و بعضی تخصیص بول نموده اند و بعضی هم نموده اند و اقتضای عموم و لیس
 است و معارضه دوم دانستی که در لباس نجس نمی توان که و آری اگر مطلع از نجاست نباشد و بعد از آن
 نماز مطلع شود نماز صحیح است ظاهر نیست که حاجت با عاده در وقت و قضاء خارج وقت ندارد و اگر دانسی نماز
 نجاستی در جامه یا بدن خود بیاید پس از دو حال بیرون نیست یا اینکه میداند که نجاست مقدم است بر نماز
 یا نمیداند بر تقدیر اول نقص صلوئه استیفاء احوط است بر تقدیر ثانی جامه او و روی اندازد اگر کسی
 بیاید و یا از او میکند اگر ممکن شود و مستلزم فعل کثر و منافات یکدیگر نباشد و الا استیفاء که در این صورت
 وقت است اگر قطع و استیفاء بسبب وقت ممکن نباشد بر هر دو تقدیر محظوظ و یا از او گذری نیست اگر
 و از او استلزم فعل منافاتی باشد یا ممکن نشود یا نجاست نماز را ادا کند و احوط آنست که هرگاه طهارت را
 باز قضا کند و اگر نجاست از پیشتر معلوم باشد در حال خواندن نماز سهو کند پس این هم از دو حال بیرون
 نیست یا اینکه بعد از فراغ بخاطرش آید و یا نشاء بر تقدیر اول است قول دارد یکی عاده در وقت و قضا بعد
 دوم قحوط عاده قضا سوم عاده در وقت و قحوط قضا در خارج وقت و تناد این اقوال و آیات متکلفه
 و اشبه و احوط قول اول است بر تقدیر ثانی قطع نماز میکند از سرگیری و وجوب کما بر الطاهر و اگر کسی از سر

[illegible]

نمیخورد و ندانند که آیا سرخون در آن اثر کرده یا نه در صورت حکم نجاست باشد آری اگر بقدر این حاصل شود
انقدر خون انقدر است که از آن سرخ ساقی اثر آن با این یک نیست حکم نجاست است صورت حصول آن
بآن نخواهد بود چنانکه در باب نجاست متبر نیست اگر احتمال کند که بعد از آن نظر جمیع قرائن خطبه من یقین
فکر در آن لازم خواهد بود چه بس و نظر و بحث در باب نجاست نیز مستحیج است جمیع احادیث مخفی خلاف است
مسئله الصفات اعتبار تقدیر و جوی نداده و در صورت الصفات اعتبار تقدیر نیست اگر تقدیر واقع شود در یقین و اعتبار
باید کرد و الا فلا و العدم سوم آب قلیل را که کمتر از کشته باشد و آن نجس میشود بحدی که باقی آن نجس شود و غلا
در آن شاد نیست و آب قلیل را که مثل آب صفار و روغن در حال نجس نجس بقدر که بماند است از نجاست نجس
و هرگاه برنج را که در مثل آنکه ظرفی نجس باشد و آب آن برنج نجس باشد خلافاً بصل الاصل با آنکه قلیل حال
اقصال آن مانده کثیر حکم کثیر دارد خواه در حمام باشد خواه در غیر آن تقوی اسفل با در صورت واضح است بمجموع
اعمال متساوین با خبر هرگاه اتصال و اتحاد عجیب تلقی شود و مجموعی که باشد و لکن بیافتن قلیل مانده کم از کثیر که مجموع
بعد که باشد پس کار از مطلق نیست چه جا آنکه با نجس رسد و تقوی اصلی با بغل در صورت اتصال فوق در تحت نیست
مثلاً آبی را از سبوی حوض کشیر بریزند هرگاه دست نجس باشد حکم نجاست آن آب نیواند شد و الزام بمطابق آن
شکل است هرگاه که باشد مثل آنکه سبوی بالا و سبوی دیگر پایین نهند و آب در میان آب باشد پس ظاهر است که
که حکم آن حکم و حوض قلیل ساوی جوی در میان آب باشد و مجموع بحدی که رسد باشد نجاست مصفاً
بهمانی آن آب است آن گشت مثل آنکه مزج شود بخیری نیست که اتصال آن در اطلاع اسم لزوم به شامش و باوند
آن آب افشردن از اجسام مثل آب که در خان فو که عرق که از دوا کشیده شود و مثل کباب که در نجس است
لیکن پاک کننده نیست و بحدی که ملاقات نجاست اگر چه کثیر باشد نجس شود و طهارت عین آن که در علی الاظهر
و ذکر آن در ضمن بطرات است نظر است و همچنین در اقسام آب اندراجی مجازی و هم در طهارت آن است علی الشو
در آید و در باب مختلفت و بعضی از علما قائل شده اند نجاست جواز وجود آن مشهور است از قوت
و پاک نمیکند که در این عمارات از غیر مصلحت آن جمله منقول است فقط حصیر و بویار و اگر قبل آفتاب و وضع
نجاست نشاء شود و بعد از آن آفتاب پاک نمیشود آری اگر از آن بکند و آفتاب خشک کند پاک نمیشود و خشک کردن

[illegible]

که تفسیر شده مظهر خواهد بود و آن هم از تقصیر است لکن می توان گفت که قدر بخیر خارج شود با یک از جهت
تقوی که به مثل عصیری بخوشی در پیش نه چای شدن آن و قابل نجاست آن فتن و فتنه آن صورت
می بندد و اما لا الفضا گفته اند که پاک شدن این پاک میشود و فاعلات طبع و طبخ و جامه و وسایل
نسخ مقدرات شرعی از چاه پاک نمی شود درین و لو و دست کشنده و کنارهای حاجه از آنجا که اصل طبع است
عصیری خوش داده نبوت غیر رسیدن و فروع این سلسله کلام چندان فائده ندارد و تقصیر اسلام است که پاک نمی کند
اومی از نجاست کف شهید علیه الرحمه می فرماید که کافر پاک نشود بسبب اسلام جامع اگر چه از ادا فطری گشتن باشد
چونکه از ابرطوبت که ده بود و جامه که بر بدن او باشد و مرزا احمد علی علیه الرحمه شریح لمعه ضحالی پاک شدن آن را بداند
و هر چند در نیت لکن قول اول احوط و اشهر است و بعضی اسلام اقسام است ادا داخل کرده اند و آن هم چند اقسام
زین است کلام در انقیاد بخیر تعلقی در اول انکه در زمین مندرج میشود خاک و ریک شک به اینها در چه
ارض داخل است و در یک و خوف و خست تا مل است و همچنین کل و لا و بعضی تعمیم نموده اند مسیح اهر چه پاک باشد که
میل از نجاست شود کافی نیستند و حد مسیح بر آن لالت از لکن اصل آن به معنی و خوف که زمین باشد و در
و فاقا للفاضل البحر اهره خصوصاً اینکه اکثر اخبار خصوصاً بر زمین و مگر آنکه آیه شرط خشک بودن زمین یا اعتبار
بیست احوط است لکن بر او شرط نمی آید و سوم اینکه طهارت زمین شرط است یا پس هم پاک میکند جمعی قابل عموم شده
ظاهر است که اگر زمین پاک با فعل طوبت و شسته شد طهارت زمین شرط است و اگر سرد و خشک باشد نجاست هم با
ندارد و احوط اجتناب است چهارم خبری که بر زمین پاک بشود داخل فعل موزده با جماع بلکه در قیام قدیم قرار داده
اگر چه از چاه باشد مثل چاه افی اسفل عصا مع مل فیها ظاهر است که اسفل قدم پاک میشود و تا مل در آن وجهی که طوبت
است پاک میشود و بسیار مذکوره از فتن بر روی زمین و بدلت و مسج و شید که عین انا مل کند اگر نجاست است
دشته باشد بلکه گاه اثر آن نبرد و نشود و ظاهر امر ادا از اثر و انقیام است و انقیاد است و مذک بود در
داخل نیست و از این خبریه منقول شده که اوپانزده ذراع راه رفتن بر او حصول طهارت شرط نیست و لا علی
الروایات و حملی آن حال ضرورتی در و شدن استجا بدون آن نشود یا بر استجا اقر بلی الصواب است
شرط نیست بودن کفش و مانند آن نه جرم است نجاست خلافاً لبعض العامه بلکه هر گونه استجا که باشد شرط است

[illegible]

۵۲
 مسلم مجموع است پس درین صورت با حکم بظهور آید و احتمال سوء غفلت که مرجوح قابل
 اعتدالی باشد و الا اعتبار بابام مجع و با تعجب احتمال بقای نجاست جائز نباشد کما صرح به الفاضل
 رد اعلی الکاشف بحث چهارم در کیفیت تطهیر است کلام در بقیام چند موضع واقع شود اول آنکه
 کما قال استیاط تطهیر آن متصل با خنث است بگو بعضی امتزاج اثر میسند و در آنجا که فواید اثر میسند و در آنجا
 تأیید است بلکه ظاهر است که اتصال کافی باشد عموماً ظهوریه المار و اما اینکه کیفیت آن منصوص نیست این قدر
 متیقن متفق علییه اقتضای لازم باشد که افاد مولانا الحمال و اعلی القول بالاتصال و انضمام فصلانه فی
 علی الذخیره و آنکه پنجشنبه باشد بسبب تغییر احوال و صائغانه پیشین قات که زوال تغییر هم در آن متعجب است خواه قبل ملاقات
 باشد خواه بعد از آن بعد از آن نیز یک میشود زیرا که این ابع زوال تغییر و بعد از آن متغیر و آب جاری
 میشود و بعضی و ال تغییر اگر چه آب باشد و نیز یک میشود آب چاه به نرخ مقدس شرعی علی القول بانفعال البحر و الملاقات
 اگر چه قول آن ضعیف است و بعضی از علما با وصف آنکه قابل بانفعال آب چاه نیستند تغییر نرخ مقدس شرعی را
 و حجت ایند و اینهم باینه میسرند و اشهر و اقوا استیجاب است و کیف مکان در حجاب آن شکی نیست پس آن
 در ذکر مقادیر شرعی در بقیام تمیلاً لمرام پس آنکه بر مبعث فسترنشاید یا ده کبیر شد یا صغیر و بر آن شکی
 شراب تمام آب یکسند چنانکه از روایت صحیح متفاو میشود و مشهور است که اگر یک قطره شراب در چاه بفتد پس حکم در
 و آن محل نظریست چه حیوتم مذکور به بر آن لالت ندارد و بعضی باقی قطره شراب است و کوفته مذکور است و در آن بر آن
 خالی از ضعف نیست و بعضی و آیات آمده که برای ترو خریک که آب میکشد و آن شاد و ضعیف و لکن ناب
 مختار از سهل است اختلاف و آیات محمول استیجاب و تریض و ثواب ابد بعد پس کمتر خالی از ثواب بود
 و اکثر ثواب و تریض و بعضی در نرخ جمیع آب جمیع مسکرات است و یک یا ختمه اند و جمعی منی غیر با کول را باطل
 نفس سائیه و بعضی ما و ثلثه حیض و نفاس استخاضه و بعضی خون کحش العین و دلیل هر یک از اینها
 نیست و بعضی ما لا نفی جمیع آب میکشد و او است آن بنا بر استتعالی فیه وجوب تحصیل برات
 و جمعی در آن نام نیست و دیگر بقدر که نجاست آن در و مرجوح است و کیف با تفریح علیه چنانکه
 شریعت تمام آب و تریض و بعضی که گفته اند که آب در چاه بفتد و آب در چاه بفتد و آب در چاه بفتد

چهار کسی که بر ارجح است و بنا بر این میگویند از اول صدق تا غرض است و از اول محبت
 محبت و طولانی شدن مثل ایام که از اول چنانکه پیش از این ایام سر و ضرورت است از باب مقدمه که خودی از
 راقب است و جزو ویرا بعد از غرض است و اصل در شرح نمایند تا یقین است یا با موری حاصل که در وجه غرض است آنها
 که بنا بر اجماع است و در حدیث از کار با بر نیامند و میگویند که اگر بنا بر اجماعی در حق و زوایای
 آمده و بعضی از آن در حدیث است و آن که بعضی از آن در حدیث است و بعضی از آن در حدیث است و بعضی از آن در حدیث است
 حکم دارد و در حدیث است و بعضی از آن در حدیث است و بعضی از آن در حدیث است و بعضی از آن در حدیث است
 دلایل است و بعضی از آن در حدیث است و بعضی از آن در حدیث است و بعضی از آن در حدیث است
 مردن مسلمان مردن یا مردن بعضی میگویند که این حکم مختص است بر مردن مسلم و اما کافر پس اگر بگوید جاهل بود
 نجاست بر آن راه میباید که کفر و دیگری است پس حکم آن غیر حکم موت مسلم خواهد بود پس از نجاست غیر
 و در غیر منصوص قول یکم نیز جمیع وی که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 و بر قول ثالث از روایت که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 نجاست قول اول خالی از قوت نیست و بنا بر مختار که عدم انفعال است امر سهل است و بر این حکم است
 روایت مزبوره کافیت لکن در انسان کافر از مقتضای حدیث و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 چگونه که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 شده باشد که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 این حکم از او با سند است و بر قول پنجم است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 قول است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 فصلی است که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است

و شیخ طوسی علیه الرحمۃ خوشنویس و زور و باه را ملحق نمیکند که بر ساخته و این در سیح این جانب و از اباضا نقل
 و موش خراش ملحق باین ساخته و بعضی آیات درباره بر نه یاده دلوار شده و در بعضی صفت و عمل
 واحد از آن بقصد ثواب بهتر است بر این عمل مردن چهل دلو گفته اند و وایتی بآن دارد و بعضی
 زن را نیز بآن ملحق کرده اند و این سه در مجموع اجماع بر آن نموده بعضی تنبی و دلو گفته اند و بعضی آنرا
 غیر مخصوص اخل کرده اند و بعضی و آیات صحیح برای مطلق بول نزع تمام آب است و در کتب و آن شایسته
 لکن عمل بآن احوط و اولی است مشهور است که هرگاه آب بر این چهل و نایست و فصلی که خدا طاشده بجای
 تنبی دلو لازم دانسته اند و وایتی بجهول الراوی در عذر و یا بسبب غرضیده و دلو گفته اند لکن الاجماع
 المحکم و همچنین برای قلیل خوشنویس لکن در نزع پرند و یا عاف ستار خارج میشود و در نص لفظ و لایحه
 دارد و است صاحب فخر بر وفق آن فتوی داده و می کشند برای مردان طیر یعنی پرند که گوشت آنها
 کبوتر است و بزرگ تر آنها شتر مرغ چنانکه این در پس در سران و غیره و در غیر آن نوشته اند و از این باب و نقل
 شده که او طیر را فقط کبوتر و مرغ خانگی تفسیر کرده بعضی لفظ و یا سنان نیز افزوده اند و همچنین بر این
 پوست و بوسیده و سکافته شود یا کسده شود علی اختلاف الروایات و بعضی در صورت انتقال نیز صفت دلو گفته
 و همچنین برای لول طفل غیر شیر خواره و آن بابر مشهور طفلی است که طعام نخورد و بعد بلوغ نرسیده باشد و شید
 ذکر می فرموده که آن طفلی است که از شیر خوردن او را باز گرفته باشند یا شیر نخوردن غرضش است باشد یا از دلو
 تجاوز کرده باشد و همچنین بر غسل کردن جنب چاه روا یا اینکه از حضرت صادق علیه السلام در نیامده
 شده مختلف است در بعضی آن لفظ نزال الجنب و بعضی لفظ وقع و بعضی لفظ اغتسل و اوقع این سه
 بار تا سبب اعتسای بویچه و لکن حکم به نزع بنا بر تحقیق از راه استحباب از جهت نجاست چنانکه مستلزم نجاست
 نیست لکن التنبیس و احتمال تعبد بعد و بفرض آنکه جنب داخل در چاه مستنجس باشد و اقل بویچه چاه پاک
 نمی پس باید که منروج می اخراج نمایند پس حکم به نزع نیست برای آنست که اگر نجاست پال باشد و همچنین از برای آنکه زنده
 از چاه بیرون آید لروایتی عن ابی الباق علیه السلام از این در پس نقل شده که کسان زنده مرد در نزع چهل دلو شکر است
 برای آن بنا بر قول صدوق علیه السلام و آیه الصادق علیه السلام و همچنین بر اسام ابرص که از کبار و شیخ و پنج دلو برای

مرغ خاکمی بگویم سینه انداز اجدال بر سر و تقدیر نفسی برین باب نظر کنید و در صحیحی الی سامانه
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ثور است بهایت فرمود که مرغ خاکمی و سگ بزند که سرگاه منفسج
و طعم آب تغیر نشود پس مرغ و سگ کانی است و این اعم است از موت و حیات اگر چه اراده موت بفرستد تمام
کلام او برست اختلاف و ایات است در تحباب است از آنکه که تغیر شود آب پس کبر از آن آب آنقدر که
بدو بر آید و در جسدش که در قیاس است آن که در کلام است اما در کور ساختیم و نه کور می کنند بر
موت و حیات و سگ که در جسدش که در قیاس است آن که در کلام است اما در کور ساختیم و نه کور می کنند بر
بنابر قول صدوق و توفیق معوی بن عمار بر آن لالت دارد و بر آن حضرت قول شیخ و توفیق معوی بن عمار بر آن لالت دارد
کما عرف الشیخ الذکر لی فی الزوفه شهیداً علیه الرحمه از شرح المتعمق شکار و داده که عکسش را در عافو و لا عافو
خان النسیان کالبلیعه الثانیة للانسان و یک کواثر بر موت کفایت و هر چه که از طیلو از زبیر که بر کویک باشد و بعضی
ملحی کرده اند آن بول طفل شیر خوار را و این بز و حوا و جویایا استخوان و در صورت عدم تغیر است اما در صورت تغیر طعم را
یا را غیر است آنقدر که تغیر نائل شود چنانکه در زبیر و سابقه شد و در جواب آن کلامیست که در شرح
بعد از خلافت و ظاهر استجاب است و کیفی که آن که تغیر در آب چاه یافته شود از وقت علم آن حکم است چاه نموده خواهد
اگر چه از وقت وجدان منتهی باشد و در مشکوٰۃ الداعی الامام و آب صاف و در طاقا نجس شود و تطهیر آن
استحکام دارد و در حاشا صاف مشکوٰۃ و لم نکه در نجاست بول که بجای رسیده باشد تکرار غسل واجب غویی
بر آب نیست بلکه در آن نیز عاقلان را بی نجاست علی الظاهر از آیه عین کین تیره شستن گاه است محط و در
توضیح اولیست که اگر چه عین کافی است و از آن رنگ و بو ضرر نیست هر گاه رنگ
نشود و بو نباشد و اگر چه اولاد از آن اگر چه بصا بون مانند آن باشد بگویند پس اگر رنگ و بو نباشد
بالخارج و اگر چه در آن نجاست محلی کلام است در صورت استدلال آنقدر که در آن نجاست
در آن نجاست و اگر چه در آن نجاست محلی کلام است در صورت استدلال آنقدر که در آن نجاست
و اگر چه در آن نجاست محلی کلام است در صورت استدلال آنقدر که در آن نجاست
عسالة شوق الی بیچ و تیره بعضی نشود و در آن نجاست محلی کلام است در صورت استدلال آنقدر که در آن نجاست

مگر نه احوط و آبادن پس در شستن آن در لک بجز شستن که از علامه علی علیه الرحمه می آید منقول شده و
 تصریح کرده اند بآب شستن آن آباد شستن بود پایش را بی مردمان و مایه سرگزشتان و مردمان
 عموم را مقتضی لزوم عصر است مگر با هم حاجت نفسی در شخص منظر در نیامده و اطلاق واجب است بر این
 آب آن من غیر فرق بین ما علیه الشعر و غیره دلالت نمی بر حاجت آن دارد و سرگاه جامه یا غیر جامه را در آن
 غسل گنج بجز شستن عصر کنند و بچاشن و گذاردن تا خشک شود و آن را بشویند یا در حکم عصر باشد و یا نه در حدیث
 را بنا بر انحصار غسل اعتبار کنند این بطریق اولی کافی خواهد بود و اما سرگاه اعتبار عصر عقیده باینست
 و آنچه دیگر عصر جدا ساختن غسل از ممکن است مثل آن خوب آب در باطن آن و رفته شد یا دانه یا مجتمع باشد
 در وسط آن آب جایگزین بعضی از علمای پاک شدن آن آب قلیل متغییر می دانند و این حکم علی اطلاقه خالی از تاویل نیست
 بعلم چهارم آن و همچنین بر آب کثیر پاک می تواند کرد و سرگاه آب جمیع اجزای آن نفوذ نکند و اجزای آن آب با هم
 نشود که آب مجاور آن اضافی که در همچنین است حال جامه بیکدیگر نماند که مانع است از قسمه ضاقت بیکدیگر جامه و در آن
 انداخته و همانوقت قبل حفاف آب کثیر فرو برند پاک خواهد شد تا و فیکه رنگ مستحکم دایر است و تا برین و
 و اگر رنگ کور آب مجاور خود را انحصار سازد و تا کمتر از کثیر باشد به هم نجس خواهد شد بخلاف آنکه باقی باشد که ضاقت از آن
 ضاقت نجس خواهد بود و آب کثیر که واری آنست طهارت خود را خواهد بود و رنگ گاه خشک شده باشد پس جامه
 رنگین اگر گاه در آب کثیر فرو برند و آب به چاشن بپاک خواهد شد که آنکه قبل سید آب جمیع اجزای آن تغییر آب
 مجاور آن ضاقت شود چنانکه در لایقه و گاه است که مشاهده می شود که مرکب آن خشک شده و تخری بهم می رسد و بیکدیگر
 آب باطن آن بر خیزد باین آب قبل از آن تغییر می سازد و گاه است که بجز انحصار در ضاقت آب در شکل است
 و در آب قلیل تطهیر آن بطریق اولی صورت بند که آنکه آب جامه بیکدیگر نشود و بجز انحصار در آن که خوب شود و
 در باطن آن نفوذ نکند و شاهد تطهیر آن آب قلیل می تواند شد لکن تطهیر بر دانه علیه بسیار دشوار است و خارج
 دارد و اگر مجتهد آنرا پاک سازند میشود که در ظرفی نهند و آب برین و باز از آن ظرف آب دو برین و از طرف
 و سطوف پاک شود یا در پارچه بکیند و آب بریند و عصر نمایند و اگر در ظرفیکه سوراخها داشته باشد مثل غل
 و حرکت دهند که آب به هم خوب شود و خود بخود از سوراخها بیرون آید و انحصار غسل آسان و از آنست

حاصل خواهد شد اگر آب بخس در باطن جوی بنفو ذکر شده باشد و نیست که هرگاه بعد قلیل سطریم نفوذ کند
 یکبار هزاره والا طایران در آب کثیر نیز صورتی نخواهد داشت و تطهیر بر کما سی بنر مثل قبولات سمان عنوان است و اگر
 مع تا ان فی غیر تطهیر بین که انفصال غساله از ان ممکن است با آب قلیل یا پنجه جمعی تصریح نموده اگر نتواند نشاندند بجز
 تبدیل آن که در آن یک بار نیست چنانکه طهارت باران یا آب کثیر یا آب وان یا قباب تصور یا اما دیوار و قن
 که کج است و سر اشیت با که انفصال غساله از ان بخوبی شود و تطهیر آن سهل است و اما دیوار خام یا زمین
 قنایان که کام است ظاهر و قنیل جدار و زمین را استیث است که پاک شود و هرگاه حیوان نجس باشد و ممکن است که آنرا از
 استیث است و اگر پاک کند خواه در ریاض حق یا غساله از راه غیر باشد و خواه از طریق دیگر آن را خالی سازند و نیست
 پاک شود و شستن تطهیر او را می تواند و علامه علی علیه الرحمه در اکثر کتب خود در مورد پاک کردن حیوان نجس و پاک کردن
 خود آمده ان با آنکه این مسئله به پیش می رود و مستحب علیه الرحمه آن را اختیار فرموده و بسبب مجامع علی بن جعفر و
 و حقوق علیه الرحمه گفته اند که مرتبه نجس در حد و نقص است و نیست مرتبه نجس را حمل است چنانکه کرده بلکه مرتبه را نیز در حد
 نمیداند بلکه از ظاهر کلام او گفته اند که یک مرتبه مستفاد میشود از ولوغ کلب بسم مرتبه که اول اعضا
 از خاک بوده باشد علی المشهور بصحیبه ابی العباس لکن نسخ و است مختلف است چه در بعضی
 بعضی غسله را بر این هم بالماء من و من تعرض للعد و او ر شده و بعضی لفظ مرتین العمل علیها احوط و بعضی بخیام نیز
 قایل است پس خود را در حد و است بران دلالت دارد و ظاهر است که مستحب است و بعضی غسله را بر این هم بالماء من و من تعرض
 میدهند و بعضی غسله را در حد و تعظیم اقر است و اما مراد از ان مسخ خاک خشک است یا مفرغ یا بقیع احد
 شکل است اما بعضی از این احوط جمع است بین الامرین لکن مزج تراب با خاک از حیثان نیست بر این بعضی
 از این آب مختار کافی است و اگر عوض خاک بخاکستر یا شنان یا سوس کندم و مانند آن شود و بعضی
 کافی میدهند و بعضی که حکم طلع حکم و نوع نیست و طلع عبارت است از لیسین طرفه ناب و آن است از ولوغ
 پس با آنکه در تطهیر و بعضی نوع پاک و آب ملح و ولوغ نموده اند و بعضی بر این است که اگر آب
 قنیل را در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است
 در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است و اگر در حد و است

و نیز محقق سه بار و نیز دشمنید و بار و نیز بعضی که تیر بعد از این و نیز جمعی موزه لعلی اول حوط است
 وانی حج حسب این و از بر آمدن من و شیخ بهفت است و او قیامی تا به و سه بار بار قول و در کتاب
 خلاف و محقق در شرائع بعضی و بار و بعضی که بار بعد از او بعضی موزه لعلی است و نیز سالیان پیش که
 کافی است و بعضی و بار گفته اند و بعضی با اجابت مؤلفه عمار ساکنان حضرت صادق علیه السلام که سوال کردند
 از آن حضرت از حال خوزه و ظرفیکه بخشیده با چگونه و چند مرتبه بشود و فرمود سه مرتبه انداخته می شود و آن
 ظرف و حرکت داده می شود و باز انداخته می شود و آن آب را آب دیگر در آن ظرف میریزند باز گذاشته می شود و آب
 با آن آب ظرف میریزند باز خالی می سازند و حال آنکه آن ظرف پاک شده است ظرفی که نظیر و فایزین و تفصیل
 کردید که نظایر است که ظرف بعد حرکت دادن آب از نو کشیده آب بریزد و بعضی ها کردن آن ظرف دیگر کافی
 اند و نظیر دیگر هرگاه یکبار داخل نمایند بار دیگر پیش از تطهیر داخل کنند بعضی این طریق را مخصوص خانه ند نظیر دیگر انداختن
 محکم کرده باشند و تحقیق قلع آن شوار شد و این احوط است و بعضی و این طایفه می شود که جامع بین اکتول آب
 و نظری که گذاردند و آب او بریزند و بعد آن عصر نمایند هرگاه و در مرتبه چنین کنند پاک شود و ظاهر آن دلالت میکند
 بر اینکه ظرف هم در مرتبه پاک نشود و اگر تطهیر ظرف آب بقدر در آن بریزند که بر شود تا تحریک آب به دست نیاید
 جمعی آن تصریح کرده اند و در نسبت که چنین شد و بعضی تصریح کرده اند که باطن بن هرگاه شستل باشد چیزی که
 بمحس زوال عین پاک نشود و بمحضه و بار یا سه بار پاک میشود و چنانچه ظرف پاک میشود و در نسبت و در کتاب
 غیر بول که تیر سه هم کافی شد و نظایر آنکه پاک است و فیکه ثابت نشود که دست آنها در حالت وضو
 بان سید و همچنین چیزی که در دست آنها باشد غیر از پوست و گوشت هر چند که مانع باشد بعلت اینکه اصل در این
 طهارت است و اصل و گوشت پوست عدم مذکوره است علامه در تذکره حکم طهارت مانع توقف فرموده و شیخ
 در مسوط استعمال منع کرده است ظاهر طهارت و احتیاط در اجتناب از نجاست و تطهیر و بعضی طلقا پاک
 است و بعضی نجس و کسانی که نجاست قائل اند بعضی را مثل محل قبل غسل نیست و بعضی محل قبل غسل است
 که محل بعد از بعضی محل بعد و کیفی که نجاست وقت سیدان نجاست از وقت انفصال محل نکال است و بعضی
 اینکه بعد از تطهیر بمسول بعد از انفصال عساکه با ماند پاک است و عساکه استنجای پاک است و فیکه متغیر نشود و عین نجاست

در اینجا بنده و محفل خست و نشود و بعضی بگوید بیست و پنج چشم در آداب تجلیه و دو چند مقام است اول در حالت
شیر خورتن ناظر خرم در حال خلوت و غیر آن برادر اندوختن قبل و و بیست و شش ظاهر است که بیستین هم در آن خل
اند و در ایامیکه دلالت دارد بر اینکه از اوقات را نوحه است که سترن می باید محمول است بر سنجایا بقیده و مگر که حرام
است به متخلی اگر چه در حال استیجاب باشد و کرد و فعلی بقیه نوشت کردن یا بنابر شهو خواه صحیح باشد خواه در
و بعضی نگردد و نه بسته اند مطلقا و بعضی فرق کرده اند در صحر و عمارت پس قائل شده اند به تخریم و اول و بکبر است
و بعضی استقبال را حرام ننموده اند و استند بر اقوال اخیر و جهی ندارد و اول خانه از فوقی نیست معم و نگردد و است
شنن ظاهر مخرج بول از آب نه غیر آن اگر پیشتر با مخرج طوبت بول را تخفیف نجاست بآزار و لکن مفید غیر
بود و شسته نشود مخرج غایط بآب جویا اگر متعدی باشد تا آنکه پاک شود عین نجاست اثر زیادت ابل شود
و رنگ محض اگر با مذخر ندارد و اگر تعدی کند مخیر است در میان آب سنگ و مانند آن از جام ظاهر که صحن
کند اگر چه اثری باقی بماند مثل خرف بارچه چوب سلاطین رحمة فرموده که چیزی که از قسم می آید بنا استیجاب
کنند و تخصیص و بیست و استیجابا یکبار و از آنجا که محل نجاست بفرود بران قیام از یکدیگر مثل شیشه و غیره که موطوب باشد
و نه چیزی که نجس باشد و نه چیزی که نجس شود و نه استخوان نه مگر کبریا هر چهار اخیر جماعی است چنانکه از علامه علیه الرحمه جماع
برای نقل شده است استعمال آن بوضیعت و آیا طهارت حاصل میشود یا نه درین نکات است احتیاط و عدم
است این بر وجهی که جماع کرده بر تدریج آن استخوان بگین جز که خورد باشد چهارم آنکه کفایت میکند کمتر از شش
آنچه حکم است بر گاه که از آن پاک نشود و اگر پاک شود بدو آن مشهور است که کمال فائده ضرورت و خالی از قوت
نیست جماعی که گفته کرده اند با قائل صورت حصول نقاد بآن و در الکفا بسنگ کوشه زدند و در صورتی که نجاست
بزیاده از شش نفی است و اگر آب بود و عدد طاق اولی است چنانکه است طلب کردن بکان مناسبت
برای این که آب باشد و اگر آب خاک نرم تر کلم از برای جمیع است از نجاست و ستر تمام بدن و در فتنه
نظر مردم و فقیر از روی آن جداوند عالمیان و فتنه گران پوشیدن سر از روی اقرار این که خود را
از نجاست پاک میدارند و بعضی گفته اند در وقت فتنه بیت الخلاء و بیرون آمدن و در وقت که ستمانیان
باشد در وقت استیجاب که هر گاه شخصی را ستمانیان سوزانند باید که وقت دخول خطا بگوید بسم الله و بماند

اَللّٰهُمَّ مِنَ الرَّجْسِ الْمَحْبُوتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَدُرِّ السَّعَادِ يَرْبِ الْعَالَمِينَ
دارد شده و تخصیصی کمتر السهول دارد و ظاهر محمول بکثرت فضل است از بعضی آیات مستفاد میشود که
اختلاف در تعبیر اولی است مورد و رویت از گذشته که وقت کشف عورت رخساره از برای آن باشد و خواه غیر آن
بسم الله بگوید پس بر تنیکه شیطان چشم خود می پوشد و نیست مقدم داشتن یا چپ وقت اخلاص شدن
است وقت بیرون آمدن چند نفس صریحی در نیایب بنظر رسیده لیکن جمعی می بایان داده اند که در وقت
در فقیه و بعد است که بی نفس باشد و نیست است که در وقت نظر کردن بسو آن که در وقت استیضای از برای
و وقت فراغ از آن عالمی با توره بخواند و جمع کردن میان سکنه آب بهتر است بعضی گفته اند که نیست و نیز
در کشف عورت تا وقتی که شمع از زمین بکشد که در حال نشستن یا چپ از شیخ سفید نه نشسته اند
استیضای غایب استیضای اول نیست است و ثانی عار بر آن لالت دارد و از جمله استیضایات مکرره است
مرد و فائده آن آنکه از استیضای طهارت در شمع حسن قول است در خصوص شخصی بول کند بعد از آن استیضای
بعد از آن بطوری باید فرموده که بعد بول استیضای بعد از آن استیضای بول اگر طوبی است جاری شود تا آنکه سابق
باکی نیست پس آن طوبی نه ناقص طهارت سابق است و نه خیر اما طوبی که قبل استیضای باید پس چند فائده
طهارت اصل هم مقتضی است که همین حکم داشته باشد لیکن اخبار حدیث و فتاوی اصحابی مختص قاضی است اینست
و استیضای خواهد بود و قول بوجوب استیضای و کیفیت استیضای است که از فرج غایب یا افشیدن سبب طهارت
بکشد و از هیچ ذکر تا خشفه سه بار و خشفه راسته بار و هم در کان چپ که سکنی منع میشود و بعضی آیات از
اول شده است و بعضی بر شستن بار و اخلاص و اکل اول است و در بعضی گفته است که در شستن آن ذکر
نقل کرده که ماخذ آن بنظر رسیده که و استیضای در راه یا بعضی شارع عام و اما کوچه غیر نافذ و یا کان
و بدون آن شان تصرف آن غیر جائز و مجنبی که و استیضای در کان و یا در آن خصوص استیضای در آن
در چند خصوص و صفت لیکن در خبری که نهی از کان را بشستن آورده اند و در بعضی خصوص استیضای در آن
نموده اند که اگر شان را بار آور و نشسته و بعضی گفته اند و بعضی بر آن ظاهر است و بعضی گفته اند که در
در ملک تحلی یا بر زمین مباح باشد و اگر در ملک غیر باشد تحلی باذن او خواهد بود و مکرر استیضای

و در این مورد مواضع سخن مردان آن سر دروازه های خانه هست کما فی صیحه بعضی عمل
 کرده اند از این قبیل است که در بعضی آفتاب یا تابان که چهل و نه مرتبه مکرر است در حال ایستادن
 فرج او مقابل فرج او و این مخصوص است بلکه نهی از دست زدن و واروده و همچنین مکرر است استقبال
 به بول هستند با آن بلکه در غایت مز و مکرر است بول بر زمین سخت در ساکن حیوانات است بسیار
 و زکاد و جامع بر نظمی مرویت آب بخورد در حالتیکه استاده با خواب مکن حالیکه دست بوی طعام
 داشته باشد بول مکن آب تخم مکن بالایی قبر و راه مرو در یک فعل پس بدستیکه شیطان سرعت میکند و بعضی
 از این احوال در خصوص آب جاری ویرت و است و عمل ثانی روایتین بر بیان چو از دینیت در کتاب
 بیشتر است مکرر است خوردن آشنایان در حال تخیل در کتاب من لایضه الفقیه از ابی جعفر علیه السلام
 مرویت که روزی حضرت اخیلا شد پس لقمه ها یافت پس گرفت از اوشت و سپرد بدست غلام خود و
 که این لقمه با تو باشد تا وقت بیرون آمدن از خلا از اسنادل نامیم این حدیث اشعار می دارد بانکه از آنرا
 از آب قلیل ماک میخواند و اینضمون از روایات دیگر مظهر میشود و بطریقی که نجاست از خارج جان رسیده باشد
 و مسواک کردن در نجاست مکرر است باعث گند دهن غیر ذکر خدا کلام کردن مکرر است در مساجد
 حضرت موسی مذکور است که پروردگار را چند بار و میدهد که نمی بیند مذکور است در احوال از راه احترام پس خداوند
 عالم فرمود ای موسی یاد کن ابر حالیکه باشی و جان برت بر حضورت سخن گفتن هر گاه با اشاره دست برت
 زدن کار سازی نشود و در سلام و تمجید بر عظمه کنده و جواب آن و حکایت اذان چه بانه یا حاکم
 شرعی دارد و فعلا عن الکراهیه و در حکایت اذان بعضی اقتضای کرده اند بر حکایت اذکار و منها شهادة الرضا
 نه ماسدای آن یعنی حق الفلاح و دیگر حیلات و بنای آن عدم اطلاعت بر نص و ال حکایت اذان و تحویز
 از حشمت اندراج اذان در ذکر خدا و خروج حیلات از آن از نجاست که بعضی حکم کرده اند بیدل آن
 در کتاب اذکار است و در بعضی محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات خصوصاً از ابی جعفر علیه السلام
 قرآن را در آن پس از آنکه از سجده و تحمید بر عظمه کنده و جواب آن و حکایت اذان چه بانه یا حاکم
 در کتاب اذکار است و در بعضی محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات خصوصاً از ابی جعفر علیه السلام

بنجاست و الا حرام خواهد بود و فصل دوم در طهارت بشرط بابت و در آن جنیه نخست است **مبحث اول**
 در بیان حقیقت و حدود احکام آن در آن جنیه مقام **مقام اول** در بیان حقیقت وضو است که در وضو حقیقت در کمال
 است **اول است** و آن بشرط است و عبارت از قصد فعل خاص و قصد قربت مقربان و فعل
 از لفظ و نادر صورت معطره بالبال بلکه علم اجمالی که لازم دارد فعل اختیاری است و آن کافی است و آن
 امر است سهل و غیر سهل است اما قصد عمل است از دو نوع لغوی است که ضمیمه یا بمعنی آن منضم شود و وضو وضو الهی
 شود و فعل عبادت است که مقول است با ما باید صحیح از عمل جن غیر از یادش حضرت امام موسی کاظم از حضرت پدر
 بزرگوار صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه که فرمودند که در وضو قیام حضرت رافع علیه
 جلاله در سجد که جمعی از بنجم بر بند و نذرند با لک بخش که با یاهای ایشان انسوز اندر زکریا مسجد با یاهای
 و بگو بخش که و های ایشان از انسوز اند چون وضو کامل میکردند و آب جوی از روی سرشان میاد و ترتیب وضو
 و بگو که دستهای ایشان از انسوز اند که دستهای عابری داشتند و بگو که زبانهای ایشان از انسوز اند چون باین
 تران بسیار بخوانند پس مالک خازن بخش گوید که شما چه کرده اید که شمارا بنجم را آورده است ایشان گویند که اعمال
 خود را از برای خدا نمیکردیم پس ایشان گوید که بکیرید فرد خود را از ان سیکه عمل از جهت او بجا می آورید و صدقه
 ثواب خف عقیاب علی الاثر الا انظر ضرر ندارد و در ضمیمه که در حاشیه شد باین نیست مثل انکه با قربت و تقرب
 منضم شود و در صوم با جاذبه آن شرعی مانع می شود و سخن در وضو تا سر بگردم پس ایضا اختلافی است بخواران
 مشکل است کما اگر مظنه ضرر بآب سرد یا با اختیار آب که شود و خارج از محل تراغ خواهد بود و علت آنکه ایضا محال
 از حجاب شرع نیست اما مشکل است که آدمی در کار اختیار بار نکند یا در سر کارم را ملائم مزاج نداند که فرقی است
 و میان اختیار بار و یا حار بر آبر حار است تا نفس اختیار آن بجز قربت ترک خدا آن خیال نافرمانی از
 دغدغه نیست فانی و نیست که هیچ باشد و این مسئله را در منابع الدقیق و بجز تفصیل ذکر کرده ایم شرح غایت
 ایها بعضی ضرر میداند قصد رفع حدث است با صلوایه یا بمعنی که وضو نگاه از پیشین است یا مشروط
 با تلبیة یا آن سجایای آن و در ظاهر است که در تلبیة یا با تلبیة یا بمعنی که وضو نگاه از پیشین است یا مشروط
 تلبیة یا آن سجایای آن و در ظاهر است که در تلبیة یا با تلبیة یا بمعنی که وضو نگاه از پیشین است یا مشروط

[illegible]

روید که در مجلس تطهیر بعضی از مضاعف است آن باینکه و در بعضی سید این است و در بعضی دیگر
حالی از تامل نیست و اتصال آن به طواری و سرکاه این و آن نیست پس آنکه در غسل و جابت با اعلای و جعلی
ضرورت و رویت لا تلطم و بهک بالما رطوا و لکن اغسل من اعلى و بهک الی اسفل صحت در آن مع
انه احوط و بعضی قائل به استحباب شده اند و بنا بر قول مشهور است با اعلی کافست و چنان نیست که بعضی توهم
کرده اند که شستن جزوی از باین قبل اعلی مطلقا جائز نباشد اگر چه مسامت آن باشد کما صرح بعضی الاقل
سوم غسل هر دو دست است بالترتیب بنمایا اول دست راست و بعد آن دست چپ و ترتیب فیما فی نفس
بالبداهه من المرفوع علی الاظهر و کما از قوت نیست بعضی عکس اجازت داده اند و آنظر تقیه نیست شستن با دست چپ
ضرورت بلکه رسانیدن آب تحت آن لازم اگر چه کثیف باشد و بعضی بر این باغ غسل دست ساخته اند لکن این باغ
شکست و بنا بر آن که زیاده از مقدار باشد خارج از دست پس در وجوب شستن آن عدم آن و قول است و بنا
حالی از قوت نیست کما افاد و الکه اعلانه جمله اند و اگر ناخن چرکی داشته باشد جمعی از الازرا و جب ایند و بنا
ذخیره در حکم نامل فرموده است بعد از تسلیم مقید ختم بهر یک که مانع وصول آب بطاهر باشد آنچه در طهر آن باشد و بنا
سیند فرموده که اگر ناخن انداز مقدار اذاله چرک ضرورت از قدر مقدار احوط چهارم مسح سرت مراد از آن
سرت خواه جلده باشد و خواه گوشتی باشد بلکه بشید آن حد آن بیرون و در ظاهر است که مسامی مسح گاه باشد و بعضی
انگشت او جب است و این قول غصیف خواه مراد تحدید مسح باشد و خواه تحدید مسح و لکن رعایت آن
و احوط است ظاهر است که مسح بنبش است و همچنین بقدر مسح و آنست که از انگشت کمتر باشد
و جمع میان این بعضی باین تصویر نموده اند که از سه انگشت طولاً مسح بقدر سه انگشت باشد و شش که از انگشت
را جائز نیست و آن احوط است و مشهور است که عکس در مسح جائز است بقوله لا یس مسح بالیمنى
مقبلاً و مدیلاً و جمعی اقبال را واجب دانسته اند و آن احوط است پنجم مسح سر و پا و غسل آن بدست محد
اصل خلافت و ظاهر است که در عرض سیمی کافست اولی بل احوط مسح تمام کف است در طول استیجا
ضرورت از انگشتان تا بغیرین است الاظهر الاظهر سر و دو وقت و جمع می مفصل ساخته اند و آن احوط است و بنا
این احتیاط را ترک نباید کرد و در غرض تمام اشاره بنخیزیم است یکی آنکه در مسح تقلیل مطلوب است اقل غسل

[illegible]

و عدم تاخر جفاف با قبل ضرر نمی آرد لکن ان ضرورت و اگر تاخیر جفاف شود پیش از آنکه غشی آید بود
نه قدری متقاضی در توابع مسائل مذکوره آنهم چند چیز است **اول** حکم جابر بر آنکه جیره عبارت از
و غرقه است بخوان گشته بیدند و در حکم است خیر که بسته شود بر قروح و جروح باطلانموده و بالای آن از
دو اها و جناسید علیه الرحمه بر این عوالمی اجماع از روایت فتوی نموده هرگاه جیره و آنچه در حکم آن است آنرا
شناختنی پس آنکه حکم آن نیست که برین کشیده شود یا مکر آب بالای آن سخیته شود یا در آب فرو برده شود
تا آب بشیر برسد اگر وصول آب ضرر نمی باشد شنبه و شبنج الطائفة علیه الرحمه علامه علی علیه الرحمه ترتیب این
را لازم دانسته اند و جمعی قابل تجزیه اند زیرا که غرض وصول آب نیست عنوان که باشد و غایت از قوت
و حکم نزع جابر محمول بر او گوشت یا بر آنکه حضرت بیان کی صورت از صورتها مکنه فرموده و حضرت در آن
اینهمه که صورت نیست که جیره در محل غسل باشد و اما در مقام مسح پس درون نزع چاره نیست اگر ممکن شود و الا مسح
بر جیره خواهد کرد و بعضی میانیجا هم قابل تکریر شد اند تا طوبت بشیر برسد و این بعدیت درگاه کشود
جیره ممکن باشد و رسانیدن آب ضرر داشته باشد یا نه مستغیر از تطهیر باشد کرد و اگر جیره میشود اگر در محل غسل
یا مسح میکند اگر در مقام مسح باشد و اما جیره در سرد و صورت مسح بر آن کشید و جوبا تا بشیر و بعضی در محل
غسل مسح نیست میدانند و در حقیقت اول احوط است این حکم عام است جابر قروح و جروح و شکسته آب و اصل
فی الحکم تخصیص حکم بقروح و جیره کردن و اگر جیره جرح مسح جیره مخصوص است و نیست که در جرح و
عن الجیره غسل ماحول کافی باشد و گذشتن چیزی بالا آن و مسح بر آن احوط است لکن بعد غسل ماحول تا با جیره
مستور سازد و در اعضا غسل در مسح جابر اقل غسل نظایر لازم نیست اگر چه با احتیاط است عن الجیره
و اما استیجاب مسح موضع جیره را واجب است و یا کسی کافی نیست در این و قول است احوط بلکه احوط و جوبت هرگاه
جیره بر بدن جمعی از اعضا تصریح کرده اند و آنکه طهارتی بر آن مسح کنند و آن احوط است و بعضی
ماحول اتفاق کرده اند و بعضی مسح را بر مسح احوط دانسته اند و لا یخفی فایده هرگاه باطل و ضار بر وضعی اعضا طهارت
باشد که در گردن و آب نمایند بر آن مسح پس است که مسح با آن کافی نیست آن منصوص است
در جیره بر بدن و شاید در بعضی اعضا هم ارو شده از گذشتن جمع مانند آن را خنثی قطع شده یا برگاه

[illegible]

فماثل از وجوب است حکم عدم اعتنا بشک فعلی در حال اشتغال بفعل دیگر در نماز و الا شده بخند
از جمله آن عموم اردن که جابان این وضو محل اشتباه است چه حدیث نمیکرد و نمیقام مثل حال
در حال فعل حاضر وضو پیش از عدم اعتبار شک در فعل متقدم وقت اشتغال بفعل متاخر خالی از وضو
نیست تا مکمل فعل وضو اول است آنچه در حال شک در افعال وضو پیش از بعضی در غسل و تمیم حاکم است
در بعضی بصراف شک در غیر فعل حاضر قابل اعتنا نیست و قبل از موجب کجا آوردن شک که است منع بعد
تخصیص الترتیب با و فعل اخیر غسل پیش از غسل کننده عادت بمولات عرفی داشته باشد ظاهر است که اعتنا
بشک نمیکند و اما در غسل اتراسی و در غسل تربی نسبت بحکمی عادت بمولات اندازد و بعضی قائل
بوجوب بیان آن نیست و نیز سبب دیگر ظاهر است که انتقال از غسل فعل آخر کافی باشد در عدم اعتنا بشک
و اگر ظن ترک کند در جای که اعتنا بشک نیست اعتنا با آن بطریق اولی لازم خواهد بود و اگر ظن در موضعی اعتنا
بشک نشاید اعتبار ظن فعل اولی خواهد بود و اگر امر یکسان باشد جمله خالی از اشکال نیست و اگر شخصی
کثیر اشک باشد پس اعتنا با آن سبب دیگر چه انتقال از وضو کرده باشد پس برستی درین جرئی نیست سبب
از شطانت و بی صبر و از شک که ذکر در نزد حضرت صادق علیه السلام که مروی بتلای وضو نماز و حال آنکه حساب
عقل و فهم است حضرت میفرمود که عقلی دارد و آنکه اهل شیطانی میکنند پس سائل عرض کرد که چگونه
پس این سبب میگوید از چه است پس برینیک در جواب میگوید از وضو شیطانی میگویند که در وضو
در طهارت یقین حدیث مزبور میفرمود و در کمال ظن را قطع یقین نماید و اگر خرم بر دو و در تشخیص تقدم و تاخر
تا امر ترک طهارت نماید کافی است که تکلیف است که این امر مشموله یقین احدی باینکه وضو پیش از آنکه اگر
سابقه علی الحالین را بجا آورد و بنا بر صدر آن که از وضو قائل باشد حکم آن را داشته باشد و این سبب
آن و این همه محذور و مشتمل است اگر چه است که علم بحالت سابقه از او حادث میسر نیست حال آنکه
می شود پس طبق علم خود عمل می نماید که اگر محض است و موضوع کلام خارج می شود و خارج است از حدیث
خروج این سبب باینکه استغناء از غسل الاستبراء و علم مقتنی بقا طهارت باشد است که این جامع است
باعث ترک وضو و این سبب که این اصل عدم شکی که به یقین است که وضو پیش از آنکه اگر

[illegible]

است خصمه استنشاق بسبب نفس کشیده علی الاظهر و بعضی نگارند و چون استنجا آن که در اندام نفس و آب
و آن محمول است نفی جوب نفی نیست و بر اعلی الغسل عاتقه القائلین بالوجوب است تثلیث این بر دو صورت
الی شیخ و تقدیم خصمه استنشاق هم از آن استناد نمی اندازند و از آنجمله تنبیه غسلاست علی المشهور و اعلی
و آب استنجا محمول بر تفسیر ساخته اند و صدق محمول است تمام انکار می رود و محمول بر کار بعد از سیاق اخبار است
لکن بر آب و اقوال در این باب است اختلاف و اگر از هر یک از این اختلاف به احتیاط باشد بدو خواهد بود و در بعضی
بار سوم بر محبت خبر و از آن جهت است که در حال شستن و و لازم نیست که آب داخل چشم کند بلکه شستن تا
اینکه مروی شده که این عمر قریب این امر می بینیم علتش اینست که از آنجمله است که اگر در شستن دست و پا در محبت
وزن شکم است و بعضی می بارد و علم کسی آن اولی است و استند آن واضح نیست مگر در آن اولی است و از آنجمله
کامل کردن وضو یکد آب چنانکه در اخبار کشیده وارد است و از آنجمله است خواندن دعا یا التور و در بعضی از افعال وضو
چنانکه در روایت محمد بن خفیه رضی الله عنه مذکور است و آن بر اینست مشهور است و دفعه الرضا علیه السلام منقول است
که کسی که در حال وضو سوره از آله بخواند از کلمات باج و این و مثل و زکیر که ما در روایت شاهد جامع الا
لا می شود که خواندن آیه الکرسی بعد وضو ثواب بسیار دارد و از آنجمله است که در این است در غرض منقول قول
بوجوب است بر آنکه از راه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود و گفت بر بابت جلد و
کفایت میکند ترا و از جمله مکروهات وضو است تعاست یعنی طلب اعانت از دیگری بلکه اگر در آن حالت
بفعل از افعال وضو و مراد از آن سختی است که در کفایت یا کفایت و تنبیه دیگر می شود چنانکه در روایت
و حرام است در صورت اختیار علی الاظهر و بعضی قائل می گشتند که شده اند و کیفما کان ظاهر است
غیر و طلب گرم کردن آن در استعانت مکروه است و از جمله مکروهات خشک کردن آب وضو است از راه
چرا حضرت صادق علیه السلام منقول است که وضو کند و بجهت خشک شدن یک حسنه بر او نوشته میشود
و آن یک خشک کند تا اینکه تری وضو خود بخود خشک شود بر او نسی حسنه نوشته شود و خندیدن روایت
و لایب بر نفی که است که اگر احتمال تفسیر نیست عمل بر آن واجب بود و از آنجمله است آنکه کوزه یا
که آب وضو از آن کبریا در آن بریزد صورت سیوا در آن شست و از آنجمله است آنکه آب از آفتاب گرم

[illegible]

علیه السلام مروست و در شده خوشحال نهد که وضو کند در خانه خود پس زیارت خاتم النبیین باید که باشد
 که اگر ارام زیارت کننده بر سنا خانه لازم است و از آنجمله است تهیه نماز سرچند فاضل سنگد صاحب کشف اللام
 و محقق حسین انصاری سندش یافته اند لکن در شرح مفاتیح از ذکر سی نقل کرده که حضرت فرموده اند
 نماز کرده است آنکس که طهارت تا آخر نماید تا آنکه وقت نماز داخل شود و از آنجمله است خواندن قرآن
 با طهارت ثواب بسیار است پنج حسنه بی طهارت ثواب هشتاد و از آنجمله است کتابت قرآن با طهارت پنج
 مفاتیح میگوید بوجوب طهارت در هر یک در حدیث صحیح وارد شده که نوشتن قرآن بدون طهارت حلال است
 لیکن اینکلام محمول بر آنکه در جمیع این حسنه او و قائلی بآن از چهار یا هفت حسنه و از آنجمله است
 میفرماید و اگر بای و آیت نه در میان بود حکم قطعی تحریم میگردیم بآنکه این حکم نسبت به تغیم قرآن و کمال
 از طریق اخبار بعید واقع شده از آنجمله است بر نوشتن قرآن اگر چه با خلط باشد و از آنجمله است کتابت
 خواب با طهارت ثواب بسیار دارد و از آنجمله است بر خواب جنب از آنجمله است سعی بعد از حاجت روا
 عبد الصمد بن سنان از او است که کسیکه طلبد حاجت خود در حالیکه با وضو نباشد پس آورده شود پس لالت کند خود را
 و از برای زیارت قبور مؤمنین کجاءن اجماع ماکسین خواند فی مود اند که بعضی از علما ذکر کرده اند که در وضو
 روایتی وارد شده لکن مطلع بر آن نشده ام و از برای ذکر حاضر در او قاصد و خلافی در رجحان آن نظر
 نرسیده بلکه بعضی از علی بن بابویه قول بوجوب انقل کرده اند و میاق و آیت این باب لالت است
 دارد و از برای تقابل علی الطهارة و اکثر طهارت که روضه را زیاده میکند و از آنجمله است وضوی مجدد پیش از
 وضو بالامی وضو نورست بالا نور و کسیکه وضو تازه میکند بدون آنکه حدیثی از آن در روایت
 ثواب و تازه میکند بدون آنکه طلب آتشش کند و در پاره از احادیث که بعضی از وضو کردن بعد از وضو
 و شک در حدیث وارد شده ظاهر امر از آن وضوی است که به سه مرتبه است و ابتدا طهارت انجام شود
 انصوص و فتاوی است که تجدید وضو نیست اگر چه وضو اول نماز می باشد و از آنجمله است وضو
 که او کرده میدانند تجدید را در صورتیکه وضو اول نماز خوانده باشد و وضو بعد از آن برای نماز
 و لکن شهید علیه الرحمه ذکر می توقف فرموده است بر تجدید وضو برای نماز و اصل بقصد الرضی

[illegible]

[illegible]

فیما یشترک علی ما فی سبب و کبر برای باب التفتانین یعنی خول غلبه شفق و کبر
 شایعاً و در بزرگ در غلام علی الطاهر مع الله اعطو علی التقدیر فرقی نیست در وجوب غسل
 میان فعل و مقول هرگاه مرد و مکلف باشد و شهید و در و فرموده است که هرگاه صبی چهلین
 بکند اقرب است که احکام جنابت با آنها متعلق شود تحقق آن ساری بفرمایند که نزع و رجوع
 از داخل شدن مساجد و مسجفات و قرار گرفتن و وجوب غسل را بها یطعن ظاهر خواهد است و در غیره
 اخیر نظر است و اگر احد الطریقین بالغ باشد تعلیل احکام جنابت با و واضح است و تفهیم میان اطمینان
 در وطنی برخاسته فاضل کاشانی قابل گردیده است و مستمسک او معارض دله اخره اول است
 در احکام جنابت آن چند چیز اول واجب است غسل کردن بر کفر و حد جنابت لکن وجوب آن با انکار
 وجوب بقیه است وجوب بنفسه خلافاً للفاضل الخراسانی و المتحقق الخو ساری است که قاضی وجوب
 شده اند وجوب بغیره را منع میکنند و کسانی که محض وجوب بغیره قابل اندکها الماخار از تنجیه النفسه انکار دارند
 پس اگر قبل از دخول وقت نماز وجوب جنابت بقصد رفع حدث و غسل العجل و علی التعلیل صحیح خواهد شد
 فائده ای را در دخول الوقت لم یخل و تاجد نماز و قصد شای آوردن و قضایا را و اما بقدر العین قصد وجوب
 و لاجتنبه عن الیه و تکلف متغنی عنه و چنانکه غسل بر مسلمان واجب است بر کافر و حد جنابت لکن حال کفر
 صحیح و بدشرف شدن با سلام هر چند کالیف باشد و زده نماز با ساقط میشود و لکن سقوط غسل با پیش
 کما اوضحناه فی الوجیز و هم در ام است جنابت قبل غسل و اقرار است و باطل است و اختصاص با آن و اقرار
 بسمله و صورتیکه قصد از انسوره بکند و احتمال تخصیص حکم به سجده بویج سوم جائز است و در این
 یعنی هر چه وقت بدو شد از اعراس گاه در صحنه و اشیاء یا جانی گریست و آینه نشسته و در بعضی
 متکبر را بدو نیست و آینه نبیند آن بکی خواهد بود و ملکی و عید جائز نیست و در ناخن کشیدن
 و در بعضی بقیه از دهان و در هر چه جائز نیست مسیحی که می خورد و در بعضی که در دهان
 انبیا و ائمه علیهم السلام و قوت و قوت و فاضل خراسانی و خیر و کرده و در بعضی که در دهان
 که از جنابت معارضه و در آن است و در بعضی که در دهان و در بعضی که در دهان

سوم شستن تمام بدن و شستن موها و شستن مکرر از باقیه مساج که در آن تخلیل موها است بعد از شستن
 و از دست برسان آب از زیرین مسواک و شستن آب و چون چاشنی خوش خشان و بین که نوی از مسواک
 بر و شستن با آنکه که آب بر آن رسد و در آنچه و آب است که چون زانده اردست که آنکه کسی فرو گذارد
 مورا از جنابت دیده و دو شستن آن و شستن است مراد از آن ظاهر اما نعمت در سنان این چنین است
 در روش اولی قضیاء شستن یا محمول است بر شستن موزا با مقدمه مخفی صورت را رسانیدن آب از زیر
 انگشت و رویتی که بر صحت غسل در صورتی که تخلیل انگشت و از دست محمول است بر شستن که سنگ شستن ظاهر
 اعضا و غسل در کار است باطن آن پس داخل کردن آن شستن در گوش چنانکه در روش سابقه گفته شد
 غسل ظاهر آن است باطن آن و سوراخ گوش و مانند آن اگر باطن آن نمایان شد ظاهر آن است که در حکم ظاهر
 باشد اگر مستتر باشد و خوب سایندن آب آن است اگر چه احوط است از آنجا که
 است و غسل مراعات ترتیب یا ارتماس بدقت و احداً ما اول پس بقیه شستن است اول سر و گردن
 نیت بشوید و بعد آن نیت بعد آن نیت چپ و اهل بعض اخبارین در حکم کردن به جهت اما ترتیب
 جابن پس عمده دلیل آن اجماع است و روایات دلالت صریح بر آن ندارد و کما فصل فکلمه فی الوجوه و عورتین
 نصف در جانب است و نصف دیگر را در جانب چپ است اما با مقدمه بشوید بلکه سهل است که با سر و جانب بشوید
 و بعضی از علما گفته اند که شستن آن با یکی از دو جانب کافی است و اول احوط است و در شستن جمیع
 اعضا شستن آب کافی است و امرار دست و صورت و اطراف و تانی غسل یعنی ارتماس پس داخل شدن در آن
 است بیک دفعه عرفی بعد قصد غسل نیت قربت کما هو الاظهر و مقدم داشتن جز این بدن
 و کما نیت همین امر نیت که ارتماس لازم است و خود بدون تکلف بوقوع می آید و بعضی گمان کرده اند که
 اگر غسل تمام بدن بتدریج و فاصله نم نتحقق شود کافی خواهد بود و در این مشکل است و می فقه حقیقی و در
 دفعه عرفی چندان اتمام و کار نیت اس در آن نیکانند و از اینجا است که حسب آنچه و نحوه و غیره
 تخلیل شمرایچه ای جلالتکم و مانند آن داشته باشند این تخلیل منافی دفعه عرفیه نخواهد بود و آنچه
 و حیض است در اعضا آن آنقدر نمی نظر بر سیده مگر آنکه اجماع است و حدیثی که گفته اند که شستن

[illegible]

و در صورتیکه بعد از غسل بر طوبی مشتبها رخ شود ظاهر است که اعاده غسل در کار نیست از آنکه شستن بول و غیره
نمیکنند بصورتیکه شستن استبرأ بعد از نماز بول که صحت آنست چه با آنکه بول که در بدن او ممکن باشد و ظاهر
است که برین تقریر اعاده غسل بعد از رجوع لازم باشد که او را لا شهر صورت شستن با شستن و اگر در وضو که بول
کردن در آن محل نشد و شستن با بر شستن است که اعاده در کار نیست ظاهر کلام علامه علی علیه الرحمه در تذکره خوب
اعاده است و الیه میل کلام سید المدارک و بهر مختار الفاضل البحر و بر خلاف آن لالت میکند ظاهر است
فقه رضوی که احتیاط در اعاده است و سوم حسب تطهیر بدن قبل غسل هرگاه نجس باشد چهارم نیکایه مباح باشد
و مکان هم مباح باشد پنجم در ذکر استنجاء غسل است که بول داخل کردن است و در ظرف بسلم نمیکند و در
دست اسبه بار بشوید از بند دست بلکه از نصف ذراع بلکه از فرقی و اکمل مرو و محمول علی مراتب الفضل و بعضی
گفته اند که بکثره هم کافیست و در ظرف واسع الفم و حکم سبجات ممکن است انوار آن سبب است بول از او
الغالب هم مستور و مضغه اشتنان است و استمالیدن بدن در وقت شستن اعضا و اجزای بدن
گفته اند که روایتی درین خصوص نقل رسیده مگر محقق و معتبر فرموده است که همین حکم علمای ائمه علیهم السلام
و علامه منتهی می فرماید که نیست بذهب اهل بیت علیه السلام و این عبارات دلالت بر وجود روایات دارد و
رضوی چنین وارد است تو تمسک سائر جسدك و تذكر الله تعالى فان من ذكر الله تعالى على غسله
وعند وضوءه ظهر بدنه كله و قول الوجوب آن را مالک فقیه است نقل کرده اند و است
آب بدست جائیکه بدون ایصال هم آب بر بدنش مویهای خفیف و پهای گوش و دست و پا و اندام
مانوره در وقت غسل کردن بعد از آن نیست است یعنی شستن اعضا و اجزای بدن با آب
مغفرت غسل کردن بصاعی صاحب حدائق میفرماید که از احادیث کیفیت غسل تطهیر و شستن و که آب
استنجاء و مضغه استساق و دیگر مستحبات صاع مذکور در اصل است جمعی از علما فرموده اند که اگر
از اعضای غسل را سه بار شستن سنت است و روایات غسل جنابت بر استنجاء تکلیف در شستن
در باقی بدن دلالتی دارد و در غسل میت تکلیف بر شستن تمام اعضا مخصوص است و اینهم وارد است که غسل
میت مثل غسل جنابت است و این جنید قائل شده باینکه در خصوص آنکه نیز باید بر آب فرو رفتن است

[illegible]

احتیاط در تمام است و وضو کردن بعد از آن اعادة غسل ستر از آن اشبه در خصوص احتیاط فرموده از احتیاط
 یکی دارد و نسبت به نظریه نیست که اول اعادة ما مضی لغی غسل الاطلاق و این عمل از دنیا نیست بعد از آن
 بفعل اگر وجوب بعد از آن وضو با آن ضم کند احوط است که بعد اعادة اتمام ناقص در صورتی که
 وضو بقصد و وجوب بعمل آید و اگر از اول امر ناقص غسل یعنی حدیث اکبر را آن ممکن واقع سازد و غسل را
 بجا آورد بی غرض خواهد بود و غسل را تا منی وضو نمیکند بعد از آن که از دایره امکان برین نیست و اعم
 قبل الا تمام در اینجا اشکال است بعد از آنکه وضو در مدارک میفرماید که اجرای این حکم در غسل دیگر غیر
 از جنابت هم می تواند شد و تنبیه قائل شویم با اجرای آن از وضو و الا تمام وضو متعین خواهد بود و ممکنیم
 که بر این تقدیر نیز طرق خلاف محتمل است چنانچه در بعضی غسل جنابت است و در بعضی غسل دیگر احتیاط
 می تواند شد که می توان گفت که نص مخصوص است با غسل جنابت پس در غیر آن این حکم مطرود خواهد شد و الا
 الا ولو قیام این حکم غسل جنابت را که جمع شود یا دیگر غسل از همه آن کفایت نمی کند و احتیاط است همه غسل
 و خواه نیست چنانچه آنها و سرگاه بریت قریب بقصا نماید پس کار از آن نیست چنانچه جنابت بیکر و در
 رفع حد و سرگاه نیست غسل مخصوص بیکر نیست رفع حد عاری خواهد بود و محض قریب و وقتی کافی میشود که غسل
 مطلقا کار و وجوب و مذنب باشد و حال آنست که غسل علی الاطلاق همچنان شرعی ندارد و بجز وضو و اگر اطلاق
 رفع شد را بجا نهد و اشتباه باقی باشد و قد مشرک خواهد بود و بر این تقدیر کفایت آن ظاهر است اما اگر نیست
 غسل چنانچه باید پس حکم بدخل مشکل است و نصوص از افاده آن قاصد عدم احترافی و بلکه پس اعادة آن
 جنابت احوط است اما الاصل عدم التداخل علی تحقیقاه فی الوجیه الدائق و سرچین داخل و شرطی احکام
 شرعی مثل نجاسات و هلاکت و رفع حد اصغر و مانند آن تا نیت داخل مسکیند لکن شرطی دیگر از احکام بجز آن
 دلالت دارد و اول آنست که عموما دو شرط و خبر اولالت بر تعدد میکند و اما نیت خلافه الاصل عدم
 التداخل و بنا بر این سرگاه اسباب عیدیه صلوات آیات هم آید تعدد صلوات خبر و خواهد بود و آن
 صورت متصور است یکی اینکه دو سبب هم مثل خوف زلزله واقع شود و بعد سبب لین نماند اگر
 باشد پس در صورتی که وجوب زلزله کلامی نیست و چنین اتفاقی اگر در غسل شود نیز عدم داخل محتمل خواهد

[illegible]

الشریعۃ البتہ و مرگاہ این ادنیٰ پس بدانکہ در تحقیق موضوع شرط پذیرند کہ فیہ فائدہ قبول و نفیست
 ضروریست کہ اول آنیکہ بدانند کہ خون حیض در شرع کمرنگ و زرد و سفید و گندم و در آنست که اختلافی است
 کہ تہ و متوالی مقبرست یا تہ و متفرق منفرست و جملہ عشرہ از ابتدا دیدن خون هم از حیض مستحب
 اول اصح و اشہرست ثانی مختار شیخ است در سہای از تقدیر و صفا حدائق المتأخرین بر سہویس قول اول
 ترست و در خبر ائمه و تحقیق مقام سبطی تمام ادعای خبرین علی علیہ السلام بنا بر قول آخر نیز در چند خبر شہداء واقع می شود
 یکی آنیکہ مراد از تہ یوم آن باشد کہ تہ شبانہ روزگار خون باشد بگویند کہ مرگاہ منیہ البکر در تلوث لازم
 باشد یا مراد آنست کہ وجود دم در ہر یوم و در وقتی از او تا کہ حیض است کہ مستوعبات اوقات نباشد یا وجود آن
 در ابتدا و زوال و آخر و در سوم و در وقتی از اوقات و زود دم در کار است بہر واحد از احتمالات مذکورہ
 جمعی از علما قائل شدہ اند و سید در مدارک قول وسط را اشہر دانستہ و اگر القویت ادہ لکن مجمل تا بل است
 نیست در آنیکہ در صورت اولی حکم تخفیف متعین است و اما عدد آن مشکوک پس گاہ در صورت دیگر حکم تخفیف
 معلوم شد باجرائی احکام حیض بر آن نمی تواند شد پس قول اول نماز اوقات نیست و از کلام شیخ منہم می شود
 کسانی کہ قائل ہوا لی ایام ثلاثہ اند استیعاب اوقات بشرط میدانند و اطلاق ثلاثہ ایام تا بدان می کنند
 فقہ الصیحاہ دینی الحيض ثلثة واقضاہ عشرۃ و حمل آن بر بروج مسماؤم در ہر یوم چنانکہ سیدگان
 بردہ بعید است و در فقہ رضوی است ما لم تر ثلاثہ ایام متوالیہ و ہر چند در صدق ویت و تحقق
 مسمیگان است لکن نظر تمام عبارت و مجموع ادلہ استیعاب قوی است تا یہ می گذارند و اگر فقہ آنیکہ
 زنی را انوقت نہ وال یوم اول خون باید و تا ربع اول یوم ثالث مستحب شد و عرفیہ گفتہ کہ
 سہ روز خون آید و استیعاب فراور خون آید و لکن تخلل فرات یسیر کہ در عادات جاریست و شاید
 تخفیف است کہ اصح بہر دو آیت باشد ما ز ایام سیمہ کاندہ داخل است یا تہ روز شہما کافی است یا دو
 واقع فی الوسط داخل است نہ شب اول مختار اسکا فی و خلاصہ علی است علی نقل عن المنہی و دعوی
 ہم از ایشان منقول شدہ و احتمال آن در کلام جناب سید سند واقع است یا تہ شہما قال مع احتمال الاقتصار
 علی النہار فاصفہ ثلاثہ ایام بعد تہا و اللہ اعلم فیہا الا ان الظاہر عدم خلاف است و حمل متعین

منها فیها و لکن بنا کنیم بر آنکه طایفه منافق اجماع داشته و خارج بودن شباهل از انظار بعضی
درست و قوی است لکن گفته اند و طایفه منافق در ان شباهل است که اگر شب فرزا و اخرون انبیا در
آن شب که پیش از بلارد و این تعلیقات را جمع از فروغ شمس است و نه و و بهیمار و بلکه چنانکه سابقا اشاره
آن نموده ایم بنا بر دو قول قوالی و تفریق القبار لیا ال عدم آن استمرار دم و عدم آن متطرق میشود
در جمیع عشره بنابر قول تفریق نیز خالی از اجمال نیست احتمالات مذکوره در ان جا نیست و از
نتیجی نقل شده که اگر زنی را شکست خون از وساحت دیگر خارج نماید از منه خون را با سکه که جمع باید کرد اگر در
عشره سه روز ظاهر آید حیض خالص است و اگر بعد از آن در آن شبها که در انجا است و در انجا است و در انجا است
لا محذور میشود که بنا بر قول بعد دم قوال نیز استیجاب از منه ساعات که از فرام آید سده روز کامل شود
مستمر است لکن ساعات خلوات در سه ظاهر و نه ساعت یا حیض بر تقدیر ثانی که در نه حیض کامل میشود
قبیل انکه ساعات و سوره سوره روز کامل رسیده و بر تقدیر اول ساعات خلوات در دم در حکم طهر خواهد بود
پس باید که در انحال نماز و دیگر شریکات با طهارت را بجا آرند پس با ضعف حیض نماز از وساطت شباهل
و نه از امر بنیمان التعلیل با التفریق علی این وجه التفاضل الحرفی و من بخید وضوء و هم لکن زیاده از
ده روز نمی باشد بنابر ادان همین است که در روز شنبه که باشد و فاضل بحرانی درین مقام خلاف جهت
اصحاب تفریق شده نموده است بنا بر این میشود که یک حیض تا باز نوزده روز بلکه تا سی روز طول
کشد و هرگاه که در آن سه روز اول سوم آنکه اگر کمتر از ده روز نباشد و مراد از ان بالاتفاق در روز
تعداد است لکن فاضل بحرانی که گفته اند و در بطور تفصیل در حیضتین و یک حیض طهر یا متعذر
من المیشو بر یکسده است که درین مقام هر سده ایست چهارم آنکه خون که قبل از بلوغ یا بعد
یا در انجا اجماع غیر است که آن سده حیض غرض و مدت پس در غیر قرینه و بنطریه نگاه است
و در غیر شنبه است بنا بر این حیض بنطریه یا در او است و در آیات دارد درین مقام اختلاف است
بعضی از آنکه یک روز یا یک سده یا یک ماه است و بعضی از آن که شنبه شنبه است و بنطریه یا در او است
و در این میان ان اقلی مشرکان و حجت طلاق کا تقدیر فی الذخیره و بعضی از آنکه یک سده یا یک سده است

ساکنی حاصل میشود مطلقاً و آن مختار محقق است در بحث حیض و مستند قول مشهور مسئله این است که
 عبد الله که آنحضرت فرموده وقتی کسی بپدر زن بخواهد حال غریبی یا شکری بشمارد از قولش درین وقت
 من حیث استند جایز است چه بر اسیل محمد بن ابی عمیر یا مساند غیر اوست و لکن در دلالتش بر این
 اولاً نهایت انچه از آن استفاد میشود آنست که قرشیه بعد بخواه سال خون آمی بند لکن صریح نیست که
 آن حیض میباشد بجز از آن بگویند که یا ما هو الغالب حالش که افاد فی الذخیره و آن محل نظر
 چرا که منافی از سایر فساد حیض است لضعف القول باین مطلقاً پس ثابت در زن قرشیه هم حیض
 خواهد بود علاوه آنکه لفظ حمرة در این مقام در معنی حیض است پس احتیاج بآن باغنی ندارد و اگر چه
 احتمال دیگر نیز منطوق شده و اشکال دیگر نیست که درین روایت ابرامی قرشیه حدی مضبوط نیست پس ثابت
 ستین از آن نمیتواند شد و جایش نیست که هرگاه ازین روایت لایح کرید که قرشیه بعد بخواه سال خون آمی بند
 پس باجماع مرکب نمیدارد آن نسبت سال ممکن است خصوصاً نظر باینکه جمع بین روایات ستین و روایات
 خمسين هم مویده نیست پس اطلاق این روایت محمول بر خصوص ستین میتواند شد سیما نظر باینکه در مقصود
 است و قد روی ان القرشیه والنبطیه تریان الدم الی ستین و آن دلالت بر وجود روایت صریح دارد
 لکن روایات خمسين مطلقاً با قوت مستند معتضد باصل عدم تخصیص است و اصل عدم سقوط عبادت است
 پس احوط آنست که قرشیه بعد بخواه سال عمل استحاضه بکند و عبادات را ترک نکند و در باب حد بخواه
 تخفیف نمایند و نیز در جمع بین روایات میتوان گفت که حکم بانقطاع حیض بخواه سال بحسب عبادت
 ناست و حکم بنبطیه سال باعتبار ما قد تفرق و لو نادر و از بعض کتب طبیه انقطاع حیض از سی و
 سال تا شصت سال معلوم میشود قال شارح القانون المتطبب الجیدانی و یفقط حمل المرأة فی الستین
 هو الغالب قد یحصل التولید بعد ذلک کویا اعتبار بخواه سال در اکثر روایات باعتبار الغار نادر است
 من الطرفين و هر چند جمع بر پنج مذکور بظاهر مخالف اجماع است لکن ممکن است که گفته شود که این جمیع
 برمی گردد باعتبار شصت سال یعنی اگر بعد بخواه سال آمدن خون موقوف شود حکم باین سقوط عده جاری
 خواهد شد و اگر خون بحسب عادت بعد خمسين جاری باشد اگر چه نادر است که چنین اتفاق واقع شود پس

ناشست حال رعایت احکام حیض باید کرد یا اینکه گفته شود که شارع برتجاصضیة احکام حکم عام غایب
 خبیثین از حدیث تقدیم و قاضی القاضی کثیر الترویج است مناسط اختلاف احکام نیست و وجود حیض بعد
 از حیض در نظر شارع بمنزله عدم نیست چنانکه انقطاع آن قیاسا پسین در حکم عدم است پس حکم متبرایه بر او
 جاری خواهد شد هر چند عادت مناسط اختلاف افروجه و بلا مختلف باشد فتنه پیغمبر آنکه جمعی تصریح کرده اند
 با اینکه حیض باطل می شود پس بنا بر قول اشیان لازم است که در تعریف حیض فیک عدم اجتماع و حامل
 افزوده شود لکن ظاهر است که حیض باطل می شود در این سلسله چهار قول است یا هیچ اقول آنکه
 حیض باطل مطلقا جمع می تواند شد و می تواند نشود و هم آنکه باطل می شود در این سلسله چهار قول است یا هیچ اقول آنکه
 ظهور آن سه وجه که اجتماع می شود است یا اینکه عادت بقدر است روز تا نیکند چهارم آنکه هرگاه
 مصداق فایام عادت باشد یا نه از وقت تعیین شود و یا بصفت حیض باشد حکم تحضی می توان کرد و در این
 این هر دو قول صحیح است آن ثابت نیست چنانکه حیض باطل مطلقا جمع می تواند شد و می تواند نشود و هم آنکه باطل می شود در این سلسله چهار قول است یا هیچ اقول آنکه
 مکان الله علی جعل حیض جامع حال و این روایت با وصف ضعف محمول بر بقیه می تواند شد یا بر عادت
 اغلب ثانی روایت صحیح و آلات بر کمال جمیع از دهنها علی الجبلی تری الدم امتزاج الصلوة
 قال نعم ان الجبلی بما قدرة الدم یعنی شخصی حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال زن حامله
 که خون را به بیضی آید تا ای که نماز را فرمود آری بعد از آنکه حامله گاه است که خون را دفع می کند و اطلاقی
 الحمال آن دلیل است بر قول اول لکن در بعضی روایات وارد شده که حامل هرگاه به بیضی خون را بعد از
 است روزی از وقت عادت خود که در آن خون را می بیند از آنماه که در حیض نیست در آن پس آن خون
 از زرع نیست پس علی استخاضه عمل می آرد و نماز را باجماعی آرد و هرگاه به بیضی قبل از وقت عادت
 باشد که در وقت پس آن نیست پس باید که باز از نماز بقدر ایام عادت خود و همین است
 حیض در آن سه وجه که اجتماع می شود است یا اینکه عادت بقدر است روز تا نیکند چهارم آنکه هرگاه
 مصداق فایام عادت باشد یا نه از وقت تعیین شود و یا بصفت حیض باشد حکم تحضی می توان کرد و در این
 این هر دو قول صحیح است آن ثابت نیست چنانکه حیض باطل مطلقا جمع می تواند شد و می تواند نشود و هم آنکه باطل می شود در این سلسله چهار قول است یا هیچ اقول آنکه
 مکان الله علی جعل حیض جامع حال و این روایت با وصف ضعف محمول بر بقیه می تواند شد یا بر عادت
 اغلب ثانی روایت صحیح و آلات بر کمال جمیع از دهنها علی الجبلی تری الدم امتزاج الصلوة
 قال نعم ان الجبلی بما قدرة الدم یعنی شخصی حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال زن حامله
 که خون را به بیضی آید تا ای که نماز را فرمود آری بعد از آنکه حامله گاه است که خون را دفع می کند و اطلاقی
 الحمال آن دلیل است بر قول اول لکن در بعضی روایات وارد شده که حامل هرگاه به بیضی خون را بعد از
 است روزی از وقت عادت خود که در آن خون را می بیند از آنماه که در حیض نیست در آن پس آن خون
 از زرع نیست پس علی استخاضه عمل می آرد و نماز را باجماعی آرد و هرگاه به بیضی قبل از وقت عادت
 باشد که در وقت پس آن نیست پس باید که باز از نماز بقدر ایام عادت خود و همین است
 حیض در آن سه وجه که اجتماع می شود است یا اینکه عادت بقدر است روز تا نیکند چهارم آنکه هرگاه
 مصداق فایام عادت باشد یا نه از وقت تعیین شود و یا بصفت حیض باشد حکم تحضی می توان کرد و در این
 این هر دو قول صحیح است آن ثابت نیست چنانکه حیض باطل مطلقا جمع می تواند شد و می تواند نشود و هم آنکه باطل می شود در این سلسله چهار قول است یا هیچ اقول آنکه

می‌تواند بود و چنانچه است که جمیع حیض با حمل تا دست پس جمیع شرائط و قریب عادت قریب نیست
 خواهد بود و در صورت فقدان آن احتمال حیضیت ضعیف خواهد شد پس اقتضای آن خواهد بود پس
 احوط آنست که در صورت عدم قریب عادت فقد صفات ترک حیضه بحال استیجاب آورد
 و نماز را بجا آورد و تحقیقات استفاده زین و آیات دلالت بر عدم تحیض در صورتی دارد لکن عموم و آ
 سابقه مؤید عمل اکثر با قاعده مایک که حیضه فحش و دلیل بر تحیض است قابل و دلیل قول ثانوی
 نیست که شیخ در خلاف دعوی جماع کرده بر اینکه حامل است پس حمل حاضر نشود و بواسطه آنکه
 مقام ورم در تعریف حیض چنین است این صفات پس با کمال قطع نیست سرخ رنگ تازه مایل سپیدی
 که بقوت می آید چنانکه از صحیح خبری باشد و دیگر روایات متفاوته شود و لکن این صفات باعتبار
 حالات و اوقات است و از اینجا است که بیانات روایات درین خصوص مختلف است پس روایات مرسله
 است که اگر خون گریز باشد نماز را ترک کند و اگر کمتر باشد و زرد رنگ باشد پس نیست بر او که وضو و غسل و ایست
 بر مرض حرمت کفاش شده و بعضی آخر بر حرارت و حرقت و صاحب خیره فرموده است مقتضای این روایات
 آنست که حصول این صفات علامت امارت حیض است پس گاه این شرط متحقق خواهد بود حکم حیض داده خواهد بود و اگر دلیل
 بر خلاف آن یافته شود و قریب نیست کلام شیخ یوسف بجزا بلکه اصح از آن جاسید سیف است که روایات
 بسبب اختلاف دلالتی نیست اینکه این اوصاف خاصه که باشد علاوه آنکه قابل انکار نیست و کف
 این صفات و نسبت با آنکه دانسته که حیض از موضوعات احکام است و رجوع در شناختن آن شرع ضروری
 و آنچه افاده فرموده خوب است که آنکه کسی که از اخاصه قرار داده اند خاصه علی الماطلاق قرار داده اند
 و انکار خاصه غیر تمامه است و از اینجا است که مخرج بالدلیل استنباط کرده اند و حیض که موضوع حکم
 است لکن معنی شرآن از معنی لغوی حیض پس عدم رجوع بشرح بالمره نمیشود و آنقدر از قیود که در
 معنی لغوی عرفی دلیل معلوم باشد خواهند بود و ما را واصل عدم منفی خواهد شد و چنانکه صفات مذکور گاهی
 مختلف از حیض میشود و گاهی در غیر حیض نیز یافته میشود و مثل آنکه خونی بصفه حیض بعد از مجاوز
 عشره باید پس آن استیجاب است با آنکه صفات حیض در آن وجود است پس این صفات با هم

[illegible]

معلوم می‌باشد اگر چه بصفت حیض نباشد و از اینجا است که گفته‌ام این صفا تر خاصه غیر شایسته نیست
خواص غیر خفیه آری عند التمزین حاجت بصفت بیشتر می‌شود و در الکراهیه جاری آمدن در صورت عموم آن
بعضی فاضل را اجماع شریفه است که تعرض آن انشاء الله در رساله منفرده نموده خواهد شد و مقام معلوم
بدانکه هر خونیکه از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد اگر چه مختلف اللون باشد با تمامش غیر صفت حیض باشد
بنا بر ضابطه مذکوره و غیر آن تا وقتیکه علم بخلاف حیضیت حاصل نشود یعنی شوق رسد که از قرح یا جرح است
و اگر در اثناء این سخن تقاضی تخیل شود بنا بر مشهور حکم حیض در هر گاه حیض دیگر معارض آن نباشد و بگاه
خون از ده روز تجاوز نکند پس ذات العاده بسوی عادت خود رجوع میکند و مبتدئه مضطرب رجوع
نمیکند و این مقام بر سه موقف مشتمل است چه حاضر بر قسم نیست مبتدئه و ذات العاده مضطرب
اول در احکام مبتدئه است بدانکه مبتدئه آنست که خون اول مرتبه دیده شده و بعضی اطلاق می‌کنند لفظ
را بر زن مذکوره تا وقتیکه خوشش بیک نقطه قرار گیرد و عادتش منضبط نشود و بنا بر اطلاق اولین مرتبه
را در مضطرب می‌شمرند و حکم مبتدئه در خصوص هر چند معلق بر سه مبتدئه نیست تا تحقق موضوع لغوی باشد
باشد که بعضی روایات مناسبت اطلاق اول دارد و هر گاه این ادو سی بین آنکه مبتدئه اخذ حکم
اول آنکه مبتدئه بامی معنی کانت بلکه مضطرب نیز بنا بر شهر علی اصحیح فی الریاض مجرد دیدن خون منقطع
و عبادت ترک می‌کند و ترک حیضیه العمل آورد و جمعی قائل شده اند باینکه ناسه و ربکزد نماز ترک کنند
استظهار للعباده و الاول مختار شیخ و الثاني مختار استید و اکثر روایات مقام می‌گوید قول اول است و بعضی
بر ثانیه دلالت میکند مثل استصحابا کالیف سابقه و اصل عدم یعنی اصل نبودن خون حیض و هر چند روایات
اول اگر دلالت بر قول اول بصراحت میدهند این در صلاحیت معارضه آن نیست لکن کلام در افاده
این مجامع است و عمل بر عموم روایات و اصل کون الدم حیضا باعتبار کونه اغلب ما هنن خارج رجحان
بحرانی و سید هم قول تقویت نموده اند و لکن احتیاط بفعل عبادت عمل ترک حیضیه و غیر
احتیاط است لعمومات التکلیف قال المحقق فی النافع و الاحتیاط للعباده اولی خصوصاً در صورتیکه
خون بصفت حیض نباشد و هم آنکه مبتدئه و مضطرب خواه معنی غیر مستقر العاده باشد و خواه معنی بامی

حادث خون نشان زده روز پنج و نهم آن حیض خا بر بود و اگر تجاوز کند زده روز پنج و نهم یعنی
 صفات دم حیض و دم مستحاضه که خون که دیده است مختلف المصفا باشد و شرایط قیز در آن چنانکه خواهد آید
 آمده باشد و بعضی گمان کرده اند که حکم قیز در مبتداه جاری نمیشود و بطاهر مرسله یونس و تعلیم قوی است که صریح
 است پس در طباطباه و فاضل المعاصر و غیر هم و مرسله محمول است بذرت اعتبار مبتداه و بسوی تیز خیز که در پیش
 برو صنف طبعی میباشد سوّم آنکه هرگاه تیز در خون مبتداه متحقق بشود یا شرایط آن مفقود باشد یا جمیع یکینده بسوی
 اقارب و خواه مادر او باشد و خواه غیر یا به مقترب یا باین باشد یا با حد اعلی المشهور مستند آن خبری است که
 ضعف آنرا منجر بشهرت دعوی اجماع دانسته اند چه در آن اردست که سوال کردند از حال زنی که در اول مرتبه
 حیضش آمد و تا سه طول کشید فرمود قوه ها مثل اقراء نسائی یعنی حیض او مثل حیض زنان است
 و متبادران زنان قرابت او هستند بعد از آن فرمود فان کن نسائها مختلفات فاکثر خلوها
 غشیره ایام و اقله ثلثه ایام یعنی پس اگر زنان قرابت او مختلف باشند پس اکثر تحض او در وقت
 و اقل آن ستر و رست و در خبر راره و خبر محمد بن مسلم وارد است که در حجت مرستحاضه که مبتدیه زن خود را
 پس استرا کند با قریبها و خلای و شکلی نیست در اینکه مبتداه بالمعنی الاخص همین حکم دارد و لکن بعضی تعلیم کرده اند
 و بعضی فاضل معاصرین آنرا اختیار فرموده و حکما از قوت نیست لکن روایت اخیر مضطر به این شامل است
 و مضطر به بعضی اخص از آن استناد کردن لازم است لکن درین مقام تحقیق خیز ضرورت یکایک را
 با قارب خیال کند در روایت اولی استفاد نمی و مقتضی استغراق است لکن علم باتفاق عادت آنها
 نادر الوقوع است بلکه استحیل است هرگاه عموم نسبت بندگان مردگان گرفته شود پس لا محاله
 محمول بر زنان خواهد بود که استعلام حالشان ممکن باشد و باین جل پس تکلیف بتعیینا خالی از تعین نیست
 از اینجا است که جمعی لفظ مذکور را بر اغلب نسائ حمل کرده اند و محاورات عرفانیدان میکنند و در او
 دیگر وارد شده اگر نشناسد ایام نفاس خود را و بتسلی شود نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا
 خود و اکثرا بیک زن در صورت عدم تحقق تخالف محل مایل است اگر چه این روایت اشعار بر آن
 دارد چه او را پسندش ضعیف است و ثانیاً حمل آن بر همه ممکن از معرفت عادت دیگر زنان است که آن

ممکن است پس فرض آن خواهد بود که در صورت انحصار یا عدم ممکن از استعلام حال جمیع سکنین
 مستور اند کرد و در صورت تعدد و تفسیر دریافت حال شایع جمیع باغیان و کمال است بکذا افاد
 السید صراط شاه فی الریاض دیگر آنکه مقتضای راجع با قار بمقدم است بر جمیع بهم سنان و یکنه
 اصحت اول اشهر است و بعضی قائلین بآن قید اتحاد و بلذ سنان بلکه اقارب نیز و قید اقارب افاده
 در صورت تعدد اقارب با و خود آنها با عدم موافقت عادت یا عدم علم بعبادت آنها راجع بهم سنان
 خواهد شد نه بدون آن دلیل غیر عموم نه آنهاست چنان شایع است مع اقارب غیر اقارب ان سنان بلذ او غنا
 آنکه در اضافت ادعای ملاست کافی است لکن این تغییر مبتدا در است و بعضی اقارب را اقارب ان سنان
 خوانده اند و آنهم ثابت نیست لکن راجع بهم سنان بلذ باعتبار حصول منظمه می تواند شد و نماید سکن را از امر
 بونس چندان وارد است که زن در اول حیض خون دافرد پس حیض او ده روز می باشد پس همیشه
 هر قدر که سن او زیاد می شود و خوش و بکمی می آرد تا آنکه بسبب و زمرید چنان وایت دلالت دارد که
 مقدار حیض سنان مختلف شود پس نهایی سنان می تواند دیگر آنکه حوط است که اول راجع بسبب
 اقارب و بکند و هرگاه آنها مفقود باشند یا احتلا با هم داشته باشند پس جمیع بهم سنان یا لکن راجع به
 آنها از و متمدن و بلکه نمیتواند غالباً بلکه کفایت میکند راجع بهم سنان بلذ او از زمانیکه استعلام حال
 شان قیام اند کرد و افاد السید صراط شاه و لکن از بعضی آیات سابقه با اعتبار معنی ظاهرش ظاهر میشود
 که بعد از قار بمجموع بعد و زوده روز که اقل اکثر حیض است می تواند کرد و کیفای کان هرگاه بهم سنان
 نیز بهم سنان مختلف بوده باشند و تفسیر هم حاصل شد بر جمیع بروایا میکند محقق و شرع فرموده که مبتدا
 در هر ماهی هفت روز حیض قرار میدهند یا درگاه روز و در ماه دیگر سه روز و لکن بعضی تقسیم سه روز را
 روز و بعضی بعضی قائل شده اند و شارح معاصریده است مبتدا المصنفی اعلم گرفته بلکه فرموده است که
 نتیجه نیز در مصنف در حکم یک است لکن در قیام اول سیم حکم تخیر و تفسیر و بوقت روز و در مبتدا
 بر روز هفت روز گفته اند و بعضی قائل بوده و سنید و ریاض المسائل فقط بر دو است و بعضی
 از علماء التفکر ده روز و تخیر شده و بین تخیر و بعضی قائل شده اند باینکه از سراده روز یک و در حاک

لاکثر الحیض و بعضی در هر ماه سه روز قرار داده اند بر حاکم اقل حیض که قدر متیقن است و روایا و اقوال در این خصوص
اختلاف بسیار دارد و عمل سبده و زور و در اول مبتدأ از نضایت است لکن بعضی آنرا عام نمیدانند و بعضی
در هر دو ماه در راه اول و در روز حیض از هر می بند و دماه که سه روز و عبارت است خیالی از اجابت و قول آنحضرت
سابقه خا از حیض است و لکن احتیاط در اختیار نیست که ذکر است پسند ظاهر است و در ذکر احکام و العاده
بسیار لایذکرم عادت حاصل میشود و تکرار و توجیه عادت مشتق از عود است پس عادت واحد است نخواهد شد و لایذکرم
موقوفه است بر آن اذ انفق شهران عدة ایام سوا فذلك ایامها و مرسله یعنی لقول سلی الله علیها
ایامها عی الصلوة ایام قرآنک فعلی الله لم یجعل القراء الواحد سنة ان قال لکن لهما الاقراء
حیضتان فصاعد الی آخره بالکمال و درین باب است که بعضی میگویند که عادت در هر سه
اولی عادت قیسه و عددیه معا و دوم عادت عددیه تنها سوم عادت و قیسه تنها و نوع اول از عادت متحقق
در دو ماه و بالاخر اتحاد وقت شهر واحد صورت نمی پذیرد و نوع دوم یکبار در یکماه میسر میسر میشود لکن بعضی این قسم را اعتبار
نکرده اند و آن ضعیف است موقوفه است بر اعتبار آن نیست لکن وجه تخریج الغالب است که عادت که وقت آن متحد
باشد و عدد مختلف باشد و آن نیز مقتضی تقدیر سهو را و اگر مردان از آن وقت که قیسه و اقسام در هر سه روز یکبار
که اتحاد وقت از آخر حیض یا وسط آن متعادمی و اعتبار اول و الغار وسط و آخر حکم است لهذا بعضی از معاصرین
از اقسام آخر معتبر نیستند لکن فرموده است که من مطلق شده ام که کسی این امر متنبه شده باشد یا حکمی است بی آن که کرده باشد و اگر
اتحاد وقت را عم قرار دهند از اتحاد وقت در این اتحاد و آن در آنها و یا اوساط پس کلام عم و مختصرا هم
و کما فی غیر نیست که اتحاد عم را در این عین هم تعرض بقیام اخر این خواهد بود و از راه عدم اعتبار آن کما اشارت
کلام المعاصر درام مجده و قریبه بر آن است که در مضطر که بهیوقت و العدد و واحد یا یکبار که وسط حیض است
بخطا و شبهه باشد تعرض مثل این قسام نموده اند قال فی شرح اللغه اما لو نسبت احدیها خا
فان کان الوقت اخذت العدد کالروایا و العین جعلت ما یقتضی من الوقت حیضا و الا و غیر
او صابینهما و اکملته با حاکم الروایا الی الخ و افاد پس آنرا می گوید که علم عادت بحیض این است که
تعرض باین صورت که در هر ماه این در هر سه روز یکبار و اینها چند است و اول آنکه در صورت

تعیین عادت و قاعده و سرگاه خون در وقت آن می بیند حکم حیض بودن آن محرز است و می کند خواه آن بصفت
حیض باشد و خواه نباشد بلکه صاحب عادت و قیمة تنها نیز در این حکم ترکیب است و کلامی نیست که در صورت
تقدم و تاخر از عادت پس اگر قبل میزاید و در وقت مقدم می آید تاخر باشد پس جمع تصریح کرده باینکه مجز
رویت حکم حیض نکند چنانکه شیخ در مبسوط و سید در مدارک گفته و بعضی شرط کرده اند که خون اگر دیده بصفت
باشد لکن مقام مقتضی تفصیل است پس آنکه در صورت تقدم مفاد و خصوص اعظم است حکم بر طبق آن نیست
چه بمفاد و موافقه سماع عادت که است که تقدم می کند بلکه موافقت عادت کمتر است سید در صورت تقدم حیض
بودن بهم می رسد و استظهار بفعل عبادت کما از غیر نیست پس رجوع بمطنه در امثال این مقام در دو روز و بیست و یک
و بیست و یک احتمال دارد که به جهت تشبیه واقع شده پس اگر مظنه در سه روز مقدم بحیض است هرگز حکم حیض نیست
و لکن در صورت احوط است که عمل به استظهار نماید خصوصا هرگاه خون بصفت حیض باشد و عجب است این شیخ
ثانی علیه الرحمه که حکم عادت بر خون مقدم مطلقا در مسالك جاری نماند بلکه حکم تشبیه حکم بقره و مضطر بر آراء
با حکم عقل و نقل بخلاف آن دلالت واضحه دارد و مگر تخصیص و هشود تفاوت فاحش لکن ظاهر کلامش این
محل را می کشد و هرگاه این ادستی پس بدانکه سرگاه خون عادت تاخر باشد پس جمعی از علما تصریح کرده اند
باینکه حکم تقدم دارد چه خون عادت چنانکه گاه است مقدم می شود گاه است که تاخر می شود و تفاوت در
خون عادت تقدم و تاخر سیر را که زمان باشد است حکم در موضوعات اکثر متبنی بر بطون غالبه می باشد
بلکه بعضی از افاضل ضررا باعث زیادت استنباط است و اندک حکم تشبیه محل نظر است خلاف شهید ثانی
در اینجا قوی دارد و بعضی روایات مثل وثقه ابو بصیر عن الصادق علیه السلام می آید آن می کند حیث فرموده
ان قبل الحيض يومين فهو من الحيض ان كان بعد الحيض يومين فليس من الحيض و لکن این
روایات احتمالات عدیده دارد چنانکه در و خبر را نقلی فضلا ذکر کرده ایم تحقیق همین است که تقدم تاخر سیر
از مبدا عادت قاض و تخصیص محرز و رویت نیست که حکم حیض را بی تقدم و تاخر فاحش خصوصا هرگاه
از آخر عادت باشد و صورت انتظامی صفت فقدان پس در این مقام مراعات حال مضطر با و است
چه این چنین بحسب مضطر است اگر چه عیب ذات العاده است آنچه از جامع المقاصد نقل شده که تقدم

علی القاعده و محکوم محقق شود که علم حقیق درین آن حاصل گردد بمقتضی نص است من غیر دلیل و وهم آنکه کما
 عادت بمقدار حادث باید اشکال نیست اگر از عادت تجاوز کند پس اوست استظهار ترک عبادت بدین نظر که
 حال کلم حقیق است و بکنند و کن در مقام چند خیر لایق تعرض است اول تحقیق حکم استظهار پس آنکه بعضی این
 استظهار را واجب در بعضی ترخیص است و حکم قائل که از شده من و آن حجتی که بعضی از علما اشکال کرده
 که عبادت کمال از بجا آنست که نمی باشد چنانکه ترک آن است و انبیل آن است و بعد و این اشکال اختصاص حق احصای معامله
 بلکه در اصل اشکال است در عبادت کاه مساوی الطریقین با هم جمع چگونه تواند بود بلکه در قول و جوب این
 اشکال را را می است چه اگر فاعلین در جوب اظهار قائل تخیر و اختیار حائض می باشد و اختیار در استظهار
 و در روزی تسلیم است که حائض در فعل ترک عبادت در روز و دم مساوی است باشد پس اشکال اندک در اول
 قیاس و در کتب فقهیه القاعده اشکال می تواند بود و حل این اشکال عام الورد در و غیر مفضل ذکر کرده ایم و لکن بنا بر
 اصل مسئله جمع باطل و آیا مسئله لازم است پس آنکه در اکثر روایات حکم استظهار وارد است در چند روایت
 حکم بعمل است خاصه در نماز و علی القاعده و در گذشته جمیع روایات بخند و جمع است یکی آنکه روایات اول
 محمول است بر آنکه روایات محمول بیان جاز و وهم آنکه روایات اول محمول بر وجوب استظهار محمول
 بر تفسیر عموم آنکه عموم عمل است خاصه محمول بر آنکه ایام استظهار با حق قول و جوب و الجمع با حد الوجهین الاخرین
 سال از وقت است و تفاوت و تخلفی از غیر الزامی و وهم آنکه استظهار خواه و حب باشد خواه مند و چند
 در دست و ایات دین باین نیز اختلاف بسیار دارد از بعض روایات یک روز و در روز و در روز
 مستفاد میشود و از بعضی که تفسیر مستفاد می شود و از بعضی دیگر الی تمام العشره و مشهور تفسیر است
 الیوم و الیومین و جمیع اشکالات و ایات احوال نیز مختلف است بعضی معاصرین در مقام تحقیق
 شریفی در جواب القاعده فرموده شخصی که این اختلاف روایات محمول بر اختلاف عادات است
 و هر واحد از آنها استظهار از تمام عشره یعنی تمام ایامی که در پس آنکه عادت هر روز دارد و میگوید
 استظهار آنکه عادت هر روز است و در پس آنکه عادت هر روز استظهار نماید و علی القیاس و اول
 بقول آنکه در روز و ایام جدا است و در جمیع ایام و ایام یکبار از استظهار و بعض

اخبار معتبره و قصه آن فرموده که الفاظ روایات عبارتست چهارادب و نیز حمل تنويع نماند و این کلام
 از وقت متأخر است و لکن متواتر و اشباح شریفه که عند التامل در نظر قاصر بر کلام فاضل معاصر وارد میشود
 آنرا مشروحاً در و جیرا تو ذکر کرده ایم لکن اطلاع علیه فیرج الیه قول مشهور که از وقت نیست مظهر التردد
 فی التخیر و عدم التعرض فیها لانا و اعلم بعد قد استظهار احتیاط در فعل عبادت با عمل استحضار
 ترک حیضیه سوم آنکه هرگاه خوش بعد از عادت بر عشره منقطع و پیش نیست که همان حیضیه است
 صریح نظر رسیده بنابرین قضایا صوم بعد استظهار لازم است مصلوحت آن چه در حیضیه صوم صحیح است
 بالمره ساقط نمی شود پس قضای آن بعد لازم است بخلاف صلی که اداء و قضایش ساقط است و روایات
 مشهوره و آلات در و چه آنچه از روایا ظاهر میشود نیست که بعد استظهار استحضار است خون بر عشره منقطع شود
 یا نشود و لهذا بعض متاخرین درین حکم تامل نموده اند و این مضمی مرجع است که اختلاف روایات عذایم
 استظهار محمول بر تنويع باشد چه هرگاه استظهار بقدر تمام عشره نسبت به هر فرد معاده یا بعد از آن
 استحضار خواهد بود بخلاف آنکه محمول بر تخییر باشد چه در بصورت بعد استظهار تمامه از عشره باقی ماند و فرض
 بودن آن غیر حاصل پس قوت آن تنويع ازین لایح میگرد و رسید علیه الرحمه حمل تنويع استعدیقا
 عادات زمان بنوده چه پیشتر همین است که ایام عادت استظهار عشره میرسد پس روقی که خون عادت
 در استظهار میگزیند و روزیاست و در عشره بعد استحضار بنیاید تصور می تواند شد خزان و این
 لازم نمی آید که هرگاه عادتش قلیل باشد در بصورت هم بنا بر قول ایشان در عادت استظهار بعد
 استحضار باقیست و این هم می تواند بود بصورت محمول بر افراد غالبه خواهد بود و ممکن است که محمول شود بر آنکه
 در ظاهر استحضار است سرچند در صورت انقطاع عشره حیضیت آن لایح میگرد و چنانکه استظهار
 بظاهر حیض است در صورت تجاوز از عشره منکشف میشود که استحضار به است این معنی بدست
 انطباق کلی دارد و آنادر در تمام من حیث الدلیل اشکال است لکن مشهور بر آن که احوال
 لکن در صورت عدم تجاوز از عشره عمل بر آن متعین است چه قول مشهور و قول تنويع و استظهار
 در روزیست و متفق اند بر آنکه باید که آن ده روز با تمام محکوم بحیضیت باشد پس قضای صوم

[illegible]

از ماه بود و اول و آخر از اند سبب اینکه مجموع عادت سیست بیان بعمل گردیده پس آن شش ماه
قبل و یک روز بعد در سرد و صورت تمیقین است که حکم حیض در آن جزا جاری می یازد و بعد از آن مجموع بر و یا
می کند و هر روزه که مطابقت بعاتد و دوشته باشد آنرا اخیا میکند و از طریق تنبیا و بین آنرا خصوصیات
و اگر وسط حقیقی را بخاطر دوشته باشد بلکه فی الجمله بداند که در آن ماه عادت او فلان روز واقع می شود و هر یک از آن
روز بعد آن حیض تمیقین قرار می دهد و کامل میگردد و اند عدد در آن مناسب حال خود است و اما در او سار او اعراض
نیاید و روح او درین تعیین و اگر اول ابد اند و روز دیگر متصل با آن حیض قرار می گیرد و بعد از آن
دارد و همچنین اگر آخرش ابد اند و روز مقدم بر آن حیض تمیقین قرار می دهد و مقدم بر آن کامل عدد قرار می دهد
و هکذا شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده است که احتیاطی بر آن خافض درین صورت نازد و ماست که مجموع بین تعیین
تکلف نماید اگر چه محسوس جان نباشد و تفصیل و ایاتش اهدا نماید ان شاء الله تعالی مسئله آنکه عادت عدد در
نه عادت و قتیة مثلا بداند که هر هفت روز در ماه حیض امید پس هرگاه صاحب جنین عادت زیاده از ده روز
باید بقدر نفست و در حسب عادت خود خون حیض قرار می دهد و باز او را استحاضه شمرد و لکن چون که وقت را
نمی شناسد و تعیین ایام حیض را ابتدای آنچه از خون دیده است و در اواسط آن اختیار دارد و تا وقتی که نفست
روز از عادت کمی واقع نشود و شلار گاه باز زده روز خون را بنده اگر خواسته باشد نفست و ز اول حیض
دهد و اگر خواسته باشد از روز دوم ابتدا بحساب عادت بکند و اگر خواسته باشد از روز سوم و هکذا الی الثانی
و اول و آخر استحاضه قرار می دهد و اگر حساب از نهم بکند تا آخر بانها خواهد رسید حکم با تحاضه نخستین اول
دم خواهد گردید و از نهم تجاوز نمی تواند کرد و هر چه در نفست روز عادت و تنبیا خواهد شد و وقت مجموع این حکم مضطر
مضطرب العادة و مبتداه غیر مستقر العادة هرگاه خوشان تجاوز کند از ده روز رجوع میکند تمیز اگر خوشان
مختلف اللون و متمیز الصفات باشد در حدیث صحیح وارد است از زنی که خوشش دوام و استمرار بهم رسانید
بداند که آیا حیض است یا غیر آن فرمود که خون حیض که ممانه تیره رنگ که برای او قوت دفع و حرارت من
استحاضه سرد و زرد است پس وقتی که در خون گرمی و قوی و تیرگی بسیار بداید که نماز را ترک نماید و در اینجا چند
نوعی از حیض است اول تعدد صفات حیض پس آنکه از آنجمله است صفات مذکوره در روایت صحیحه منور

[illegible]

میتوان ادوهرگاه از سه روز کمتر باشد آیا تمیز او بر و ایات لازم است یا تسعین است درین صورتها بطریق
 نسو و روایات قول اول اسیدند اقرب دانسته و آن محلی تا مل است چنانچه در حاکمیه شرح
 کبیر چنین بقلم آمده سووم خونیکه از حیض خارج است و در طهر محسوب ده روز که اقل طهر است کمتر نباشد
 والا آنکه محکوم بحضیت یا مثل آن که در طرف آخر طهر تخلل واقع است معارض خواهد شد و در بعضی
 ولیکن صاحب ارک و ذکر سی تقدم را مرجح دانسته اند و بعضی تر و ذکر ده اند و در اربع چهار روز از ده
 تجاوز کرده باشد والا تمیز موثر نخواهد بود چنانچه عیشره و ما قبل منها اگر چه خون مختلفه الا اول آن وجه باشد حیض
 پنجم آنکه عادت معارض تمیز نباشد و سرگاه این آیه است که رجوع مضطرب و مبتداه بقیة الشهر اولیة علیها
 مشهور است جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند که بعضی از این سره نقل کرده اند که بنا بر اقل حیض یا اگر نباشد
 و متعرض گردیده نشود و از ابو الصلاح تقی علیه الرحمه منقول است که مضطرب رجوع نمی کند بسوی زنان و پس
 اگر مفقود باشند رجوع تمیز می کند و مبتداه رجوع میکند بعد از شان خود تا آنکه عادتش استقرار یابد
 مسلم هرگاه اصل تمیز با شرائط آن بهم نیاید مبتداه بمعنی احض یعنی آنکه اول مرتبه خون
 را دیده باشد رجوع میکند بسوی عادت اهل خود از مادر و عشا تر خود خواه پدری باشد و خواه
 مادری و همین بدین مشعرت است و مستندش و بهت ضعیف است که ضعیف است بشهرت بنجر نبشته اند و در آن
 است که دخری احض او نشد پس سه ماه طول کشید فرمود که حیض او مثل حیض زنان است و در ولایت
 آن نظری است و موثقه وارد است که مستحاضه نظر می کند بعضی با خون در اینست می کند با قران یا
 او علی ان کون الاقرار بالهرة لا بالنون و در ثبوت موثقه دیگر وارد است اگر کسی از زنی ایام نفاس و زین
 بتلی شود یا متداخون نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا خاله خود و استظهار نماید بدو ثبوت آن
 و جناب سید سند علیه الرحمه فرموده که این هر دو روایت را دلتی بر مطلق بوجه من
 الوجه نیست چه این روایات آن مضطرب را شامل است با این همه ولایت می کند بر اکثر احض
 زنان اگر چه کسی باشد کسی با آن قائل نیست چه آنکه رجوع بعضی آن کافی نیست اند
 البته اکثر بقول بعضی نخواهند کرد و آن آنکه کاسه سید اند فیه اعطیت الاعتبار می کنند

[illegible]

المستحق صاحب خیر و غیره و را اول عمل سه روز را متعین است و سجرات حدیث کار از اجمال
و عمل علی المشهور غیر تعبیه جماعین الروایات الباقیه شتهار القول بذلک بدین الاحوال کلک احتمال دارد که
زن استاده تعیین حیض بخیر باشد چنانکه سید مرتضی علیه الرحمه درباره مبتداه افاده فرموده و جمع بین الاخبار بان
عنوان نیز حاصل می تواند شد و الا اول احوط و السد لعلم و احوط منه عدم العدول من استحبه و در بعضی
نظری که ببنید خون یا پخیز و زهره یا پخیز و زو یا پخیز خون چهار روز و ظهرش روز است
خون نما زراتر که می کند و هرگاه باکی را می باید نماز را بجا آورد تا سی و زمین عمل را می کند پس با گاه سنی و تمام
عمل استحاضه را بجا آورد و آنرا بتفصیل بیان فرموده و شیخ بسوی این روایت عمل نموده لکن عمل بان شکل
چون روایات دلالت دارد که طهر اقل از ده روز نمی باشد و دعوی جماع نیز بیان کرده اند و خلا در آن ظاهر نیست
روایتینا فات ظاهره بان دارد و قول فاضل بحرانی و من یخیر و خود شافعی است و از اقتصاد منقول است
که مضطربه در سه راه هفت روز قرار میدهد یا در شهر اول سه روز و در دوم ده روز و مبتداه آن هفت روز
عدول نمیکند و از جامع نقل شده که مضطربه مبتداه هر دو و هفت روز و سه روز و خیر اند و از خلاف شیخ منقول است
که مبتداه تحیف میکند بنش و یا هفت روز یا سه روز و ده روز و از این جمله منقول است که مبتداه هفت
وسه و ده و غیره است و متحیره عمل با حقیاط لازم است باین که جمیع کند در میان عمل حیض و عمل استحاضه و از
و غایه نقل شده که و اما ده روز حیض و ده روز طهر قرار میدهد در جائیکه زن تعیین ایام یا مقدار آن اختیار
حیضش مستلزم است یا لازم است که اول خویش را حیض قرار دهد جمعی طهر در او کول می نموده اند و
و عدم امکان ترجیح بعضی تعیین اول را لازم دانسته اند لکن عدت من اول ما رأت الدم الاول الثانی
عشره ایام ثم می استحاضه و الموقوف برکت الصلوة عشره ایام ثم فصلی عشرین یوما و یومیه الاعتبار و قاعده
الامکان و عمل بر این قول اگر اقرب نباشد لافل که احوط خواهد بود و از کلام شیخ تمهید دارد و فصلی عشره
لازم است بر او آنکه امری را که در ماه اول اختیار کرده بر طبق آن در ماه دیگر نیز اختیار کند و وقت سابق از آن
نماید و جناب سید علیه الرحمه فرموده است که دلالتش و انچه نیست متقاضی است بر بیان احکام حیض است بلکه
احکام آن متعدد است و اول آنکه وجوب نیست بر او نماز و روزه و طواف بلکه در آن است بر او نماز و طواف

۱۰۳
در روز سه شنبه بود اگر بیاورد آنرا و مخصوص سبب علیا بر آن لالت دارد و این حکم در حال حیض ظاهر است
لکن بعضی از اعلام تصریح کرده اند باینکه قرنی نیست بیاوردن حیض بقای از آن قبل آنکه غسل کند و ظاهر مراد است
که غسل شریعتی صوم و صلوئه و مانند آنست آنکه اصل وجوبش با شریعتی نفی وجوب ظاهر صوم ندارد
و چون در میان آن فرست که صوم و صلوئه از دور مال قرنی نیست لکن نفی اصل وجوب و نفی توان کردن
بجای آنست در زمان عدم غسل لا بشرط و آنکه ان الصلوة علی الکافر واجب زمان الکفر
لا بشرطه و باز آمده است قرنی نیست میان عبادات و اجبه مسنون در طهارت شرط است در صحه اولین
یعنی صلوئه و صوم مطلقا و طواف واجب جماعا و بنا بر اصل و طواف مندوب و بنا بر قول دیگر که استحباب
است نیز طهارت شرط است در حائض قبل غسل اصل مسجد و اندوختن طواف موقوف است بر آنست
محصل کلام در خصوص شتر اطهارت در صحت اولین کلامش اجمالی است و دعوی اجماع از سابق کلامش
در شقوق گفته شده و تا علی را در میان این اجمالی آنکه بعضی از علما مثل سیراق و اما و غسل جنابت شرط
صحت دوم مطلقا میدانند و بنا بر آنست که غسل غایب است از حد و ماه رمضان قضای آنست که ملا قوی و در
الحاق غسل حقیق آن تا بل که در مذکور است صحاح بان تصریح کرده اند تا آنکه علامه علیه الرحمه در رهنه فرموده که نفس
صیرت این باب از اصحاب ثانیة ام که بیاوردن احق اقرب است و صوم واجب غیر رمضان قضای آن و در صوم
مندوب اصل شتر اطهارت غیر ثابت پس حکم کلی شتر اطهارت در اولین علی الاطلاق بلکه دعوی اجماع
بر آنست که از اسناد و اعتقالات نیست و در حالت بقای حیض بلکه نقایض در میان و خون حیض و که محکوم
بجنس است بنا بر شتر اگر طهارتی بکند رافع حد خواهد شد که بنا بر قول فاضل سراج علیه الرحمه در میان ایم
بیشتر احدی را اگر چه کرده است که میداند و نوشته شده است حکم دیگر که از فروع حکم اول نیست
که وقتی که از بعد از هر اربع وقت نماز حاضر شود و با وصف آنکه وسعت نماز تحصیل مقدار منقوده آن
در حدیث تا قلم ایستاده از سراج را خوانده باشد با و است قضای آن نماز میسر است بدینست که بعضی
دعوی علی این که در حدیث آمده است که هر که در روز و در حدیث شرط نمک علی ما ذکر در آن مذکور
نیست لکن بیاوردن این است در صورت عدم حصول شتر در سقوط قضای این چند و سید

خلاصه آنکه گفته اند و گفته اند که اگر کسی از آنجا پیش می‌آید و در آنجا نماز کند و اگر کسی از آنجا پیش می‌آید و در آنجا نماز کند
 و ممکن است که احتیاج کند برای ایشان به موعود موعود و موعود موعود و موعود موعود و موعود موعود و موعود موعود و موعود موعود
 از زنی که دو رکعت ظهر یا عصر باشد و اثبات قضای آنست که اگر کسی در وقت نماز در ایستادن
 روایات لکن حکم قضای تمام نماز چنانکه دعا ایشان است باین که تکلیف لازم نیست و چنین است
 رکعت اده از موعود موعود حکم ظهر بر قضای آن اگر در تمام نماز فعلی و بعضی موعود موعود
 ظاهر نظر بر این روایات من غیر تعد عن صریح اللفظ فتوی داده اند که شیخ خود و ضعف در مانع حکم است
 آن استدلال ممکن از فیض لا محاله بر طهارت موقوف است و تکلیف موعود موعود و موعود موعود و موعود موعود و موعود موعود
 فرع اصل وجوب است از اینجا است که اگر از اول نماز باشد قضای آن بقدر آن که کار نخواهد بود و اگر از آخر
 وقت رکعت بقدر طهارت یک رکعت بعد بقا رخصه در باید بر او ستان باین عموم النبوی من ادبر
 الصلوة رکعة فقد ادرک الصلوة و روایات مخصوصه مخصوص عموم بر این مدلول است
 و بعضی از علما چونکه نظرشان بر روایات مخصوصه بعضا و عصر و غداه مقصور است در وجوب طهارت
 تامل کرده اند و لکن اصح و اشتهر عموم است پس بر آنکه در آن نظرین ادراک قیاسی بکفایت وقت کافی خواهد
 و همچنین بر آنکه عتائین چهار رکعت کما قد نظر لما ذکرنا فی مسئله الاختصاص والاشترک الاشرط
 شش رکعت کما یثیر الیه کلام الصدوق اگر بسبیل تمثیل نباشد و چشم ظهور ندارد و اما درین ادعا
 تمام نماز در او محسوب اند شد کما هو المشهور یا همیشگی است چنانچه خروج بر رکعت اولی بتمام رکعت
 اخیر بعت خروج آن میشود از حکم ادو خروج باقی واضح است یا آن رکعت که در وقت نماز واقع شده
 خواهد بود و آنکه خارج است قضا خواهد بود و احتمال اول نظر بطاهر حدیث نبوی ظاهر است
 ثم انما معتد به نیست چه بر مذنب و چه بر عتید ادو قضا اثر دارد و اما بنا بر تحقیق که نیست قوت استقامت
 می تواند شد فائده معتد به آنست که در این خصوص نزاع لفظی بر یک وجه که معنی ادو نماز
 که در وقت موعود واقع شود پس باینکه بسبیل تحقیق نماز که ادعی تواند گفت و اگر مراد
 از آن نماز است که تمامها خارج از وقت نشود پس در صورت معنی ادو باطل است و آن خواهد

[illegible]

اشمال مثل الظن بالحاصل من اخبار یمن مع عدم التهمة بخلاف بین الطائفتين و دستندش اگر چه و کجاست
 که آن یکمکن و ما فی الزمان و حیث حسن العدة و الخیض للنساء اذا دعت قتل
 را آورده فرموده است و توفیق بعد التهمة لا یستحق الا یاتیه السابقة و اشعار بعض المقبول بعدم القدر فی صوة
 التهمة بانکه الزمان می بود که مسکله را اجماعی گفته اند رجوع بقول آن در باب خود حیض یا و صنف در باب
 حال جاریه کمال نمی بود و بر تصدیق او در دعوی حیض و عدمی تواند شد که محمول بر حیض یا معنی و نه
 مکرر آنکه فرض شود که تعیین جنس بر حیضیت بدون قول او معلوم نمی تواند شد یا اینکه گفته شود که مراد است بدو
 اختیار حال که نسیب و نسیب باید و ترک طای با و لازم میگرد و الا ان حکم کند به آنچه مستشار اتهام مستشار
 این بطریق اولی نخواهد و ملحق است بایم حیض ایام استظهار و احوط طراعات است تا انقضای عشره و بعد
 القول بالاستظهار الی تمام العشره بل قوته علی ما تحققه بعض الافعال من المعاصرین حکم و یکم تر است که حاصل
 شویش در حال حیض طلاق نمی تواند داد و اگر بدید فاسد خواهد بود بشرطیکه دخول با و کرده باشد و غایت او
 نباشد بجهیک حال او را نتواند شناخت و حامله نباشد که در طلاق حامل علی القول با اجتماع الخیض المحل شرط
 جاری نمی شود حکم آخر مشهور است که و طای حیض دیده بود است چنانکه باعث اثر و گناه است همچنین کفاره
 و بعضی سنت و نه اند و اول جای از قوت نیست باز بداند در تجدید کفاره و توفیق آن و ایات اختلاف کشید
 پس بعضی و ایات لالت دارد بر اینکه کفاره اش مطلقا یکدینار طلاست و بعضی نصف آن مطلقا و بعضی
 تفصیل است که اگر و طای در اول حیض واقع شود پس یکدینار است و اگر در وسطش باشد پس نصف دینار و اگر
 آخرش باشد پس بیع دینار و آن مضمون است و او درین فرق است و است فقره رخصه و العمل به اشهر و در
 بعضی است که بیک مسکین تصدق کند یا نقد که او را بگیرد و اند مطلقا و بعضی تصدق کرده مسکین بقدر ایشان
 در و طای نیز و بعضی بر بفت مسکین در اول دم و بعضی لاشی علیه است و سبب اختلاف و ایات اکثری عدم وجوب
 و رض لاشی علیه جمعی است چنانکه میل کرده اند و احتمال تقدیر و ایات فتنه تطهر است و لکن احتمال کور الصق
 بر و ایات و نه اند و دعوی اجماع شهرت بین الاصلی است نموده آن فائض علی روایه او و اکثر و بعضی علی اکثر
 جانب و بعضی تصد اطلاق و ایادیکر است و اکثر آن است و از منکر است مکرر که منکر و و طای و ایات

اور اس سلسلہ کے ساتھ تیسرے دوہ اندوہ سرگاہ میں ادنیٰ سی بدلتگیوں اور اول حیض کے کفارہ دینے یا نہ تحقیق و حقیقت
 لازم است کہ یکہ مراد از اول حیض یہ ہے کہ چوتھی اور دنیار اما امر اول پس بدلتگی مراد از اول اول حقیقت
 نیست کہ اشارہ ہے کہ مختلف عادات سادہ یا غن آنہا مختلف می باشد پس آنکہ حیض سہ روز یا
 اور چار روز یا اندک یا بیش ازین درستی و او شہ روست و همچنین حاصل کلام این است کہ در حصہ اول
 در بیان اول حیض مراد از وسطہ اول آخر را قرار میدہد خواہ ذات العادۃ باشد و خواہ غیر
 علی الاشیء الاقریٰ علیہ السلام بعد از وسطہ تا منہ الی سبقتہ فلا وسطہ و الاخر من حیضہا ختمہ دون
 و من سبقتہ فیما بینہما فلا وسطہ لا آخر لذی الثلثۃ ولا آخر لذی الاربعۃ وان کان لمواسط
 و بعد الاشارۃ الی بیان منہ العجم الی الخ افارق بعبیین القول الاول اما امر دوم پس بدلتگی مراد از دنیار
 متعالی الاخریٰ انہی کہ سبقتگی از منہ اولیٰ المراد اسکا دانستہ اند و ان شکل است در کیفیت منہ و قول سہم
 ولید ظاہر نیست و اولیٰ ان مقتضای سبقت بدل اول منہ و ان دنیار نیست فقیر ان با اختلاف قیمت و عدم انضباط آن کہ
 کہ دنیار ہم نشان کم بود و نسبت فی اندند و در جوابہر الکلام مطلقا کتفا بقیمت اقرب است مگر ہمہ
 مصرف ان عند الاصحاب مستحقین زکوٰۃ اند و تعدد و تخیل کار نیست الا علی و راہ شادۃ حرمت الاشارۃ الیہا کفارہ
 نیست موطوۃ اگرچہ بطبیعی خاطر اضنی شدہ باشد اگرچہ در انش مشارکت او تحقیق حکم آخر محبت از برکات حاصل
 حیض کہ در ہر وقت از او تمنا نرہی بچاہ و وضو بقصد قربت یا ثواب بقصد حبس یا جبار آورد و بقصد بصلہ بخود نشیند
 و بیکر خدا مشغول شد یا تخصیص در اکثر عباد از اصحاب واقع است و مخصص ان جائز است و از اینجا کہ جمعی
 تعمیم نمودہ فرمودہ اند حیث شارت و کیفا کان بعضی قائل بوجوب شدہ اند و ظاہر روایات از جهت
 بدلتگی و دنیار متوالیہ شدہ و اگر شہرت قول بہ استحاشیوع مجاز امر در مذنب نمی بود حکم بآن خالی
 از تہنیت و معارضہ در میان نیست پس رجوع باصل رابعت مقتضی بدلتگی جماع متفقہ بہ شہرت
 از بعضی و ظاہر آنست کہ ذکر اعظم است از تسبیح و تہلیل و تکبیر و تحمید و درود و استغفار و بعضی
 تسبیح و تہلیل و تکبیر و تحمید و درود و استغفار و بعضی تسبیح و تہلیل و تکبیر و تحمید و درود و استغفار و بعضی
 کہ باشد کافیشہ و روایات حدیدہ و تحمید بقدر صلوۃ او وارہ است عام و مطلق محمول بر جمیع

[illegible]

[illegible]

و دیگر آنست که برای هر نمازی وضوی غلظه بجای آوردن بر آنچه مشهور است میانه اصحاب اخبار را با
دلالت دارند بر صحیح و درست که اگر بشد خون او که در بنیه نفوذ کرده باشد وضو میکند و غسل میشود
و بجای آوردن نمازی بر وضوی مشکه غیره و خلاف آنی در خصوص عدم تعدد وضو و خلاف آن
ایجاب غسل ضعیفست و این حکم عام است نافله و فرضیه او بعضی تخصیص نافله کرده و بعضی از این
او در بنیه نفوذ کرده بر طرف دیگر اثر پیدا کرده لکن بتسلیان آن شکست و بر تقبیح خون و آنجا
متوسط خواهد بود و آنست که با تغییر قطنه تبدیل فرقی نکند کما منصوص است در خصوص غسل بر آنما صیحا
آرد اگر وصف توسط قبل صبح حاصل باشد و خلافی در آن ظاهر نیست و آیات صحیح بر آن دلالتی دارد و
اجماع است و روایت فقه رضوی بعضی و آیات صحیح که دلالت بر اقسام نشسته و یا خون و تسلیان که در
و برین تقدیر استحاضه کثیره خواهد بود و لازم خواهد شد و با این غسل بر آنی نظیر آن را یکجا جمع خواهد کرد
هر دو غسل بر آنی شایع است متبعین با و همچنین جمیع میکند بغسل واحد میانه نماز شب و نماز فجر اگر حادثه غسل
یا اراده تفل کند صاف کفایه میفرماید که خلافی درین مسئله نیافته ام و ضعیف از اخبار نیز درین باب نظر نیافته و
جمعی از علما وضو را درین غسل افکند کرده اند و مشهور است که وضو بر هر نماز در کار است و عموم کل غسل
قبله وضو بر آن دلالت دارد با آنکه حدیث استحاضه قلیله مقتضی حدیث کثیره است بالاولی لکن حدیث
ای شعی اظهر من الغسل دلالت بر اول دارد قائل و خرائینیت که غسل واجب میشود و صورتیکه خون
موجب غسل است قبل فعل نماز آمده باشد اگر چه در خارج وقت نماز حاضر آمده باشد بطریقی که غسل بر آن جایز
باشد و خبر صحیح بر آن دلالت دارد و بعضی اعتبار وقت نماز نموده اند و مستندش ظاهر نیست و واجب میشود
که کانه با استمرار کثرت خون از ابتدای فجر تا شب یا حدوث آن قبل فعل هر نمازی و الا قبل هر نمازی که بسبب آن
متحقق خواهد شد غسل واجب خواهد شد و در ماه و طاهر است که جمیع من الصلوات من بغسل واحد بر او واجب
است و تفریق با تکریر غسل غیر شائع است کما استفاد من کلام سید السند و صاف کفایه در ذخیره از جمعی از اصحاب
فعل کرده اند که کفایه بغسل واحد بر تقدیر جمیع است و اگر تفریق کند غسل متکرر خواهد شد و اول اجابا سید
ادقی نظوا بر اخبار و استدل بر کفایت جمیع را در این مقام باین خوبان که ده آنکه فرضیه اولی در آخر وقت

[illegible]

قبول آن را که او در غیر این فرض نفاس است یا جماع و اگر ایامیه رضوان امین است پس شیخی را قبول و لا بد نیست
استحسان است لا اقل از دو بیان در نفاس متفقین شود و الا احتمال حیضیت در نفس اکثر اطران
نوازه حیض خواهد بود و اگر استحضار نفاس است یا جماع نکند و بعضی از بعضی عدم حمل در اقل طریقه
تجسس و نه اندک اعتبار اینکه اینست بر این حمل یا نه و حیض متعین و نفاس متعین میان حیضیت و حمل
حمل است و هرگاه این را نفاسی پس بداند که حیضیت بعد ولادت که تمام می آید یکی نیست و اینکه نفاس است یا
خونیکه با ولادت جاری شود پس نفاس است که نفاس است حیض است و حیض نیز بخلاف نفاس است اما هم بقدر
علیه سلام قال فصلی حتى يخرج سراسر الصبي فاذا خرج سراسر لم يمسح عليها الصباغ و جمعی این
خون است خاصه میداند نفاس است یا جماع نکند اما حمل را علی الولادة الاولی و الولادة الثانية و اولی
السبب بحدوده و منظر الشرة عدم بطلان الصوم لعدم وجوب الغسل بالدم الخارج مع مجزئ المعصوم و بعد تمام
مع الكثرة و هذا على الاول انتهى فیکر این نیست که متفرقا حمل اگر ولادت بین تمام مختلفیا ناقص الخلقه باشد
همین حکم دارد و اگر خون شهید یا باره کشت باشد که جمیع او شود و بگویند اقبل که بعد از آن آدمی است پس کفایت
که سبب جاری شود اشکال است جمعی اطلاق کرده اند از نفاس غایب میدانند قبول یا تضعیف نموده
که اگر اجماع بر آن مثبت رسد و زنی که در تمام بر آن نفاس است و ولادت با طفل او ایسکیر و شمار عدد ولادت
طفل دیگر و همین است حکم بر آن اعضا و قطعات جنین بابر قبول بعد از اعتبار ولادت نامرسته بر نفاس در
جانب قلت حدیثی است که نفاس متولد بود و نفاس بعد از آنکه در کل مختلف و درین مسئله نیست
اما در جانب کثرت پس اجماع است احوال در روایات حدیثی ندارد و لکن اشهر و اظهر اعتبار کثرت
حیض است آن ده روز است و اکثر روایات دلالت میکنند بر اینکه نفاس واجب
عادت حیضه را رسید پس اگر خون بسبب آن منقطع شود و الا غسل می کند و احوال
استحسانه را بطلان می آید و در هر دو روایت آمده که بعد از آنکه سرگاه خون منقطع شود
در وقت تنظاری کند و نفاسی عادت حیضه را در دست نیست پس بهمین روایات نفاس
در دست است که در هر دو حکم بگذارد و قصد بر این است که نفاس در کتب غایتناظر است

می شود چرا که در بعضی آیات و روایست تقدیر حیضها و آن شامل عادت و غیر عادت و کبیر یا تنجا
انغمش و در جمیع عبادت شرط است یا در صورت انقطاع علی العشره هم جمیع عبادت لازم است بعضی فاضل
مثل نماز و غیره درین اشکال کرده بعلت آنکه و آیا جمیع عبادت اعم است و در تقدیر رضوی است که اکثر نفاس مثل اگر ایام
حیض ده روز است و استظهار می کند تسبیح و بعد از آن غسل میکند و بنا بر این با سیزده روز و عمل حیض لازم می آید و بوجه
و حکایت حل آن بر آنکه هرگاه محتاج استظهار شود باینکه روز استظهار می تواند کرد و آنکه بعد از تسبیح
استظهار می کند بعد از عشره حجت استظهار ندارد فاضل و از شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمة و بعضی دیگر
نقل شده که اکثر نفاس صحبه روز است لکن شیخ مفید علیه الرحمة در آخر کلام خود فرموده و قد جاءنا الخبر
المعتمد ان أقصى مدة النفاس عشرة ايام و علیها اعمل لوضو و نماز و بنا برین نقل خلاف و در مقام
بعضی اعلام اتفاق افتاده محل است استدلال بعضی روایات بر قولشان دلالت دارد و بعضی روایات
بجمله و منفرد وارد شده و ظاهرش مقتضی تخیر است و قائل آن باقیه نشده و این روایات محمول بر تصیفات
و دیگر تأویلات هم دارد و بعضی حل کرده اند و آیا قول اول را بر ذات العاد و روایات نایه ابرفاقه عادت
و آنجا از ضعف نیست که استیرا که ریاض از ابن ابی عمیر قول است و فکر و نقل شده و طول کشیدن آن
تا سی و چهل و پنجاه قول مخالفین است از طائفه امامیه بحسب ظاهر کس قائل نشده اگر بعضی روایات صحیحین و کتب
میکند چه ظاهر نیست که این روایات بلکه روایات نایه عشره محمول بر تقیه باشد و معنی باشند و آن باطل است
نافع و ریاض است که در حجت بر او که باز نماید حال خود را بر وقت منقطع شدن خون قبل عشره با نیک اندیشه
خروج حیض بگذارد پس اگر پاکیزه بر آید غسل نفاس کند و الا متوجع باکی بماند تا گذشتن ده روز و این حکم در تسبیح
بنا بر قول قوی که اقصای مدت حیض او ده روز است واضح است و در ذات العاده شکل است اگر چه اطلاق
کلام هر دو در اشکال است چه بر آن نفاس ثابت نیست که زیاده از عادت نفاس را قرار دهد اگر چه خون در
نفسه که اکثر است لکن لاف مؤذنه شود بر آن حدیث ان الحائض مثل النفساء و کیفها کان یا هم استظهار می کند که در
خمس نفاس هم داخل خواهد بود بلکه بنا بر قول بعضی صریح بر نیستی آن رجوع عشره چه ظاهر است و در اشکال
در بعضی روایات که در وقت هر دو سه یا یک دهه با فتنه عدو سه و کرده باشد اکثر نفاس ده روز کافی

فی الارض و فی حیرة المساجد و حکم تمیز و رجوع عبادت قارب اقرار اکثر علما استوفش شده اند و لکن اتحاد حکام
 و نفاس ثلاث باعتبار تمیز و ناسان دارد و صحیح علی بن یقین آمده قال تدع الصلوة ما دامت
 الدم العیظ لانی لانی بها فاذا فرقت و كانت صغیرا غسلتک صلیتک شاء الله و ان
 باعتبار تمیز که در سبب است آن بر سر روز و لعمریه که تمام تقیید را و اختصاص آن حکام
 و اگر چه پنج روز که در آخر عشره وقت و آخر عشره عاده و وقت و حد و شب و پس در وقت صبح و حکم
 اشکال است السیوم فروع این مسئله بسیار است در ذریعه قضی قضی آن نظر رسید که اندک احکام نیست بنا بر این
 از تطویل کلام خود را باز دهم و دیگر باید دید که خون و اجزای و باین خون نباید که اگر نقی باشد در حکم نفاس است
 و مابعد آن پس اگر بنیدر و در دم خون را همان و ز نفاس اند بود و درین حکم شکی نگردد و اندک بعضی متاخرین سبب این
 استنادش لاوت و احتیاط آن است که تولد عرفا ثابت نیست اگر بنید و زوال لاوت و هم این عشره بالتمام نفاس است
 بنیدر و زوم و لاوت و زوم و هم این روز و اول و در روز آخر عشره نفاس است بلکه نفاس همین سه متوسطه خواهد بود
 الدم النقیه فما سواه مطلب تیار هم غسل امروست و آنچه از توابع آن است از تحیط و کفین و دفن غسل مست
 و این سبب بر زندگان حلال در آن نیست و اجرش عظیم است خصوصاً بر کاه با ادعیه ماثوره و افعال نند و بسیار
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مافور است که هر چند که مومنی را غسل دهد پس یکدیگر وقت تعلیل او و بر گردانیدن
 از یک پهلوی به پهلوی دیگر اللهم ان هذا بدن عبدك المؤمن قد اخرجت روحه منه
 و وقت بینة مما فعولك عفوک پس جز این نیست که حق تعالی گناهان گناه را را می بخشد که گناهان گناه
 روایات سعد بن طریف و اوست که هر یک که میت غسل دهد پس او ای امانت بکنند حق تعالی او را می بخشد عرض کرد
 که چگونه او امانت نماید فرمود که جزند یعنی مردم را با آنچه دیده است یعنی از حال آن میت از خضیت صادق علیه
 السلام مشغول است که نیست مومنی که غسل دهد مومنی او را حالیکه در حال تقبیل مسکینه باشد
 عفوک عفوک مگر آنکه حق تعالی میگذرد از و یعنی از گناهان غسل نموده یا از گناهان است اول
 است بر آنکه احکام میت است کفائی است بقیام بعضی از بعضی آخر ساقط می شود و خلاصی در آن ظاهر است
 مگر صاحب التی انکار آن نموده و به امور تمیز او را بر دایه واجب نیست کفایت است که اگر ولی است

نماید جبر کرده می شود بر او پس اگر ولی نداشت باشد یا جبر کننده بر او پیدا نشود حکم مسلمانان منتقل خواهد
 شد و آن خلاف قول معروف است و حجتش واضح نیست بغیر این که غسل و نماز و مانند آن اذن ولی در کمال است
 گمایا قی در سایر احکام و کیفماکان آیا منطبق قیام دیگران کافی است یا یقین می باید و ابراهیم بن محمد
 مستط و جواب از دیگران است با انصراف مستط است و قول است اعتبار یقین با صاحب خیر و ترجیح داده شود
 ظن کافی نیستند و بعضی شهادت علیین کافیست و مانند و بنا بر علم یقینی مشکل است توان اینکه حصول علم
 نادرست و آن در مقام کافی است که ما فی الذخیره نیست جمیع خصوصیات و ایتان بحسب خبریات اجماعی که در آن
 وجوب کفائی دارد ممنوع است بجا آوردن آن بجمعه هر چند معلوم است لکن در گفته های ایشان اشکال است
 مگر آنکه بنا بر صحت افعال مسلمین گذشته شود و آن هم مفید ظن است بلکه گاه است که افاد ظن بهم نمی گذرد
 تقدیر بنا بر صحت نظام اسلام در عدم انفعال اصل واجب هم میتوان نمود و اما سقوط باخذ یا اتمام پس ظاهر است
 که بجز و اخذ سقوط عاقل میشود لکن آن سقوط مترنزل است که مراعی است با تمام چنانکه ظاهر کلام شیخ شهید
 ثانی علیه الرحمه است و بحث امر معروف و نهی از منکر و کلام شیخ بهاء الدین در شرح اربعین و در خصوص
 در تأیید مواخذ خواهد بود و حصول سقوط ظاهر یا آنکه فوریت و وجوب غیر معلوم است و بنا بر سقوط بشرع کسیکه
 در جماعت بعد انعقاد نیست امام قدا کند یا و کس پس زیاده و لو منفرد استعاقبا نماز بر خیاره بجا آرد
 باید که نیت استحباب بکند چنانکه از کلام جناب العلامة در فتنی الافکار مستفاد میشود و لکن کلام شیخ
 ثانی در قواعد و محبت نماز نیست برخلاف آن لالت و اروجیه فرموده است که اگر بر خیاره قی می زیاده از
 کس نماز گذارند و فقیه یا یکی در عقب دیگری باین نظم که شروع کند تا خیر قبل فراغ متقدم پس نماز همه آنها
 بوجوب بصف خواهد شد زیرا که سقوطی که بسبب شروع شده سقوط مترنزل است نه متفرع علی الاقوی
 و در این هنگام همه نیت و وجوب خواهند کرد و آن بظاهر وجهی ندارد چه سقوط مترنزل مستلزم عدم
 بوجوب نیست بلکه ثمره سقوط کذا فی عدم و وجوب فعلی است بحسب ظاهر شرع اگر چه عدم تمام
 آن فعل کاشف از بقای و وجوب نفس الامری باشد چه در مرتبه حکم ظاهر شرع معبر است نه حکم
 واقعی غیر ظاهر اگر می سرگاه قائل شویم ببقای وجوب الی ان تیم الفصل كما هو مختار المولى الاجل

السيد محمد الطباطبائي عليه الرحمة ممكن است که درنت جرم بوجوب نجاست لکن بوی مرعوم مروده عمل اهل اعصار و
 برخلاف آن یعنی بر نفی وجوب نالت می کند و ضعف العباد درین امر قابل دارد و چه وجوب نسی سکا نباشد بر تمام
 مردم مجرد اقامه بعضی دلیل و بوجوب اید بود و کفایا کان انهم لیسوا بمسئومین و جاست بر این سکا و آنکه حکم سکا
 باشد مثل طفل صغیر یا بر شوخ و اوقات فرستاد و خواهی که عموم لادله نقلی و غیره خاند غسل کل الملو
 الغریق و اکیل السبع کل شیء لا ما قتل بین الصنفین کقولنا غسل الميت کجست باخرجه الدلیل الکفا
 و فرق الاسلام المحکوم علیهم بالکفر و بقی الباس فی حاله ممکن در مخالف خلافت جاست چه شیخ مفید گفته است
 نیست احد از اهل ایمان که غسل در میان حق در آما و نه اینکه نارنجواند بر او مگر اینکه ضرورت تقیه او را شود و بوی
 آن و همین قول از ابن راج و ابن درین نقل شده صا. و خیره حرم و وجوب و در اغیاب است و تمهید باین سبب
 دلیل قائل بر حرمت کفر مخالفین است و کما فی لا یجوز ان یغسل ولا یدفن من المسلمین جماعا و من غیره منصوص
 و دلیل وجوب تجمیر اطلاق و آیتا تجمیر است و شمول آن بر مخالفان ثابت نمی شود پس این حجت حکم بوجوب نجاست
 کرد و جاست سید علی علیه الرحمة حجت آورده است بر مختار خود از حدیث جواز تجمیر مخالفین و استیحای بن علی را حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام مشتمل بر نهی عن غسل المسلم قرأته الزوالا و المشرک ان یغسله و منهم الفلانة و الخ و ان
 دلالت بر عموم حکم منع ندارد و در وقت احتجاج از صاحب بن کسبان معادیه با امام حسین علیه السلام گفت یا ابا
 استوخیری که بجا آوردم بجز بن عدی که از شیعیان بدرفتار بود و با صاحب و حضرت فرمود چه کردی
 گفت قتل کردیم و کفن کردیم و نماز کردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام بخنده در آمد و گفت
 آنها ختم تو خواهند بود ای محمد یعنی تا حق خون مسلمانان بختری روز باز پرس آنها از ظلم و عدوان تو شفاعت
 خواهند کرد پس ما و جواب بوده باش لکن اگر ما قتل کنیم شیعه را هرگز نیکن نخواهیم کرد و آنها را و نه
 خواهیم داد و نه نماز خواهیم کرد و نه دفن خواهیم کرد و آنها را یعنی لعنت آنکه از ایمان بهره ندارند
 یا سبب غضب و عدوان نشان پس شامل مطلق مخالفین نخواهد بود و بر این تقدیر عموم حکم ثابت
 نخواهد شد و نیز استدلال فرموده باینکه تقییل است بسبب احترام اوست و حرمتی برای مخالفان
 و چون تقییل غسل در احادیث منحصر در احترام نیست پس با تفاسی ان انتقامی حکم شکل است بلکه احرام

و این سبب کفری است و لهذا نجس الدم و کبر النسا و محل الموارث و یقتل ذلک علی
 الکفار و اما لا یقتل و اما هم و اما شرف الاقارب و اما شهادت و بعضی بقصد احرام یا حرام و بعضی
 تقصیل و تقصیل احکامات یا رعایت بودن یا نه و اما در احرام یا زراعه صدق و التیام مکروه و اما
 و اما التیام و اما حرام و اما شریع عدم انالغسل الموتهم فیدعوا ذلک
 الی تقصیل و اما او معتزله که قیل و کیفا کای پس تقصیل و تکفیل مخالفین که تعصب شان بحد
 نصبت سیده باشد نیز از ان ثابت نمی شود و هر چند بر وجوب آن نیز دلیل قوی قائم نشد
 که شرایط تقصیل است اما عند الضرورت پس محل خلاف است پس اگر مضطر شود غسل آنها
 غسل خواهد داد و او را بغسل اهل خلاف اگر بداند آنرا و اگر شناسد آنرا بطراز اهل ایمان غسل
 و بعضی مطلقا نظر بر اداء غسل شرعی قائل شق اخیر شده اند و حجت قول اول الزام است بمقتد
 شان و سبب تقصیده پس مراد از سلم درین مقام بنا بر مشهور جمیع فرق اسلام اند که محکوم بکفر
 نباشند و نزد جناب شیخ مفید و سید سید علیها الرحمه شیعه اثنا عشری مراد خواهند بود و او
 از حکم در حکم مسلم چیزی است که در احکام مذکوره مشارک او بوده و آن دو چیز است یکی آنکه بعض
 میت است آن بعضی که صدر در او بوده باشد بلکه صدر تنها نیز چه آن در جمیع احکام بمنزله مشارک
 تمام است و غسل و کفن و نماز و دفن بنا بر مشهور و روایات چند دلالت دارد بر آنکه
 نصف میت که شتر قلب او بوده باشد چنانکه از روایت صحیح نقل شده یا مطلق عضوی که
 در ان قلب بوده باشد چنانکه در روایت نقل شده نماز گذارده می شود و ضعیف خبری
 بمنزله شتر است و نیست و از روایت سند و روایت اذا قتل قتیل فلم یوجدا لا الحکم
 بلا عظمه لیرصیل علیه و آن بمنزله دلالت بر نماز می کند در حالیکه عضو شتر است چنان بوده باشد
 و بر فوئان این حدیث حکم داده و بعضی روایات دیگر نیز بر دلالت دارد و لکن قول او شاذ است و
 ان که مراد سینه نباشد و استخوان و شتر باشد غسل و کفن میدهند و نماز نمی کنند و اگر محل
 خطی باقی باشد خطوط می کنند و دفن می نمایند و انچه از استخوان باشد او را در حفره

می چند و دفن میکنند و آنکه شیخ نیشینج ابو جعفر طوسی و اکثر اصحاب فرموده اند که غسل نمیدهند بماء اگر و
 چهار ماه کامل از حمله گذشته باشد پس قط چهار ماهه را غسل نمیدهند و کفن و خنوط و دفن می کنند
 مگر آنکه علی الفطاسر پیش سال کامل نشود و ساقط است و از اینجا است که بعضی از علماء را رضوان علیهم
 آنرا بدعت گفته اند که چنانچه علی بن حنبل علیه الرحمة طفل ناز را واجب بعضی سنت دانستند و بعد از آن است
 آنکه چه از فطاسر کلام ابو حنبل تعلیل ببلوغ مستفاد می شود و کیفما کان پس سقط مذکور و ما فوق آن طفل در حکم
 مسلم و مومن باشد تا وقتیکه تمیز او را که مسائل اعتقادیه ندارند و بعد از آن محکوم باسلام و ایمان بالاستقلال
 هم نمی تواند شد و در وائیا عیدیه حکم منتهی است بر استوار خلقت و از بعضی مواضع لایح میشود که حکم
 مذکور منوط است بکامل شدن چهار ماه و مضمون هر دو وجبات و لهذا صاحب امر که در ذخیره درین حکم
 تأمل کرده گفته اند مگر آنکه ملازمیت ثابت شود انتهای لکن قوانین حکمت بآن مطابقت ندارد و چه لطفا
 گفته اند که چنین در دو چند ایام تمامی خلقت بحرکت می آید و در سه چند ایام حرکت بر وزن می آید
 مثلا اگر خلقت وی بسی و بجز و تمام شده باشد متنا در وزن حرکت می کند و بدو نیست
 و در وزن که هفت ماه باشد بوجود می آید و آنکه ماه هفتم تولد کرده غالب است که بماند و اگر
 او بچهل روز تمام شود و هشتاد روز حرکت کند و بدو نیست و چهل روز که هشت ماه باشد بایست
 و عادة السد بر آن رفته که این روز و بعد از او و نادر بود که هفتمه بزیاد و دلائل عقلی که برین
 گفته اند نیز گفته اند انتهای کلام بعضی المتطبیین و ولوج روح قبل آن بحسب حرکت جنین در ماه
 سیوم تجربه نیز معلوم میشود و بعضی روایات دلالت می کند بر آنکه بعد از شش ماه
 خلقت تمام می شود و از کلام بعضی علماء تعلیل بجلول حیات برای تعلیل استفاد میشود
 چنانکه در نبوی آمده که در وقتیکه چهار ماه می گذرد نفخ روح در آن می شود و در
 شش ماه بعد پنج ماه لکن چونکه حکم تمیز بعد چهار ماه من غیر تعلیل استوار
 اخلاصه و نفخ الروح در بعضی روایات آمده فان الاصل فی المسئلة کما ذکره الفاضل
 انجاسانی فی الذخیره ما رواه الشیخ فی الصحیح عن احمد بن محمد عن ذکریه قال اذا انزل سقط

اربعه اشهر قبل و ماه و نه زياره في الضيف عن ابي عبد الله عليه السلام قال سقط اذا
 تم اربعه اشهر قبل و روايات تمام خلقت و لوج روح مختلف است در روايات چهار
 ماه اصحاب است که جمیع آنها بر جمیع علیه نهشته اند و اما حدای آن شاذ است پس اصل حکم
 شرعی در شبهه خواهد بود و اما تحقیق وقت است و خلقت و لوج روح پس تحمل است که بحرین
 و حرکت و قول اطباء را بار و ایات چهار ماه بیان جمع کنیم که اول یعنی قول اطباء و بحرین تعلیق
 بر روح حیوانی دارد و ثان یعنی کلمه شرعی متعلق بر تعلیق روح انسانی می باشد و تمام خلقت گاه است
 که بحسب جسم انسانی گرفته میشود و گاه است بحسب صلاحیت لیاقت جسم بر تکمیل و اجراء
 حکمیت بر او و گاه است که باعتبار حلول احد الاربعین گاه است که بصلاحیت خروج از شکم مادر
 بر روز و عالم دنیوی بر جمیع این مختلفات روایات متماثل فیما از بعض روایات لایق میشود
 که نطفه در رحم چهل روز قرار میگیرد و تا آنکه خون منجمدی گردد و چهل روز برین حال میگذرد و تا آنکه نصفه
 گوشت می شود و چهل روز برین حال می گذرد و تا آنکه وقت کمال چهار ماه حتی سبحانه
 و تعالی و و فلک زامی می رسد که بحسب امر الهی خلقت او را درست کند پس می پرسند
 که پیش سازیم یا در خستین انق اذن الهی بل می اندازد و بهمین سبب عایذ کورت فرزند
 از استادی حمل تا ماه چهارم می خوانند کافی خبر محمد بن اسمعیل و ازین روایت تفاد
 شده که تمام خلقت بحسب نیاز چهار ماه حاصل نمیشود و آن بحسب ظاهر محل اشکال است
 و اما در عرف مجله و هر گاه سقط بر تبه و لوج روح رسیده باشد یعنی کمتر از چهار ماه بود
 باشد پس تحمل و کفن و تدفین ندارد بلکه در پارچه پیچند و دفنش میکنند و بعضی فرعی
 اجماع بیان کرده اند و گفته اند فیل الضیف بالعلل و الا این سیرین لا غیره بخلافه و از مدارک
 و ذخیره و ریاض السائلین باب سید سند تا علی بن محمد بن آن با رجه لایق می شود
 فانهتم قالوا ان سید اللف غیر واضح قال فی ریاض بل فی الرضوی المتقدم و غیره و الا
 علی و فرقی بعد آن فرموده است از اینجا است که کلام شیخ و غیره از حکم لایق خالی است

لکن حکم مذکور از شیخ مفید و سلا و قاضی کیدری نقل شده. ان احوط است اجتناب از فاضل معاصرین
 و شرح شرائع فرموده است که ظاهر اجتناب سید بدعا و اجماع و نفی خلاف التفتات فرموده
 اند پس قول بوجوب خالی از قوت نیست چنانکه قول بوجوب دفن خالی از قوت نیست و هرگاه
 این را دوستی پس بدانکه احکام اموات در یک مقدمه و چهار مقام مسبین میشود اما مقدمه پس
 در حال مختصر است بدانکه احتضار حالت جان کنندی را می گویند خداوند عالم آسان کند
 آنرا برای ما و سایر مومنین و ثابت دارد ما را بر قولیکه ثابت است نزد او و اینجا احتضار
 ازین راه می نامند که موت نزد میت حاضری شود و رانحال لمجا مشارقت یا از جهت آنکه
 ملائکه نزد او حاضری شوند یا بسبب اینکه اسمیه علیه السلام حاضر میشوند نزد او و خصوصا جانا
 امیر العقوله یا حارهمدان مزینت یزنی مومنا او کا فواقبل پس مومر
 می بیند آن حضرت را بطریقی که دش می خواهد و کا فر را بهیستی که گراست در ازاران
 یا آنکه مومنین در آن وقت نزد او حاضری باشند یا آنکه عقل او حاضری باشد یا طایفه مومنان
 این امور و برای این حال احکام عدیده در شرع اثو بر مسبین شده که اکثرش منسوخ است
 آن استقبال قبله است که بنا بر مشهور در صورت امکان برای مومنین مختص و من فی حکم
 است خواه مختصر کبر باشد و خواه صغیر آزاد باشد یا مملوک و اما مخالف پس اگر چه حکم
 باشد لکن الزام الهم بمنزله هم احتمال سقوط دارد و کما قیل و کنیفا کان در صورت عدم امکان
 و یا اشتباه جهت سقوط آن مطلقا ظاهر است بعضی استقبال مستحب می دانند و مسند
 حکم صحیح سلیمان بن خالد است می گوید که شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند
 که مرا که میرد برای یکی از شما مرده پس بپوشانید او را و بقبله و همچنین در وقتیکه غسل در ده شود
 و کوی برای او کنده شود که آب غسل در آن فرا به آید پس بوده باشد و بقبله باین
 که کف پای او را بقبله بوده باشد و روی او بسوی قبله بوده باشد
 و ازین روایت حکم موت ظاهر می شود نه حکم احتضار و محل بر مجاز مشارقت مختص

ظاهر است که بغیر از صاحب آنرا هیچ داوره اندوکن تشویش غلبه که از مستحبات است بآن است
 نمی کند و چون تشویش بر تشویش غلبه قابل ذکر روایت مرسد که از جناب امیر علیه السلام منقول است که
 صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از اولاد عبدالمطلب او در حال نزع بود و او را ر و قبله کرد
 بود و ندیس فرمود که روی او بسوی قبله بکنند پس بدیستیکه گراهِ او را ر و قبله می کنند و دست او را
 بچرا و ملائکه متوجه می شود حضرت رب العزت بسوی او بذات خود پس بر همین حال خواهد
 تا حال قبض روح او و تعلیل مذکور را با قطع نظر از ضعف سند محقق در معتبر قرینه حل استجاب
 گردانیده و آن ممنوع است و لهذا و للبنوی فی وصیته لعلی فاذا فاخضت
 نفسی تا اولها بیدار فاصبح بها و جعلت ثم وجهنی الی القبلة جمعی بهستجاب
 میل که نه اندوکن مشهور خلاف است و سیرت سلف صالح در اهتمام تام بآن
 است و بوجوب و در پیر احوط مما امكن التزام عمل است بآن بلکه انجبا ضعف
 سند و لا یتجوز الا ان اصحاب کرام حاشا المقاصد انه یجب علی الاشهر و علیه القوس محتمل
 و از اینجاست که جناب امیر علیه السلام بهستجاب را ضعیف شمرده لایق التفات نیست
 و کینا کان قسما یوجب بهستجاب قبل موت است کافی المصباح انه قد اطلق العلماء
 علی ان مان التوجیه قبل الموت و ان اختلفوا فی وجوبه و استجاب و ان محل تأمل است ظاهر
 روایات چنانکه و نیستی آن است که تنش با بعد الموت و اما آنچه جناب شید طاب ثراه فرموده
 است که مراد بیت مشرف علی الموت است اجابا لعدم القائل بالامر بعد الموت و ان محتمل است
 چه در و دامن آن ظاهر است و وجود قائل این چند قائل صریح بآن در نظریست لکن جناب شیخ
 جنفی جواب الکلام فی ما یشک فی الامور و اسم الاستقبال الا اشکال فی التثبیه و قال
 ان الاقوی بان یوجب توجیه الموت علی سبب استمراره مستقبل و لا استقبال است
 و فیهم التثبیه التوجیه بهستجاب قال فی الزیارة بل سقیط بالموت و یوجب التثبیه
 است لکن فی الذی ظهر من اخبار اعتبار استقبال بعد الموت لکن دلیل علی الدوام

و الاحوط الاستقبال الى ان يتصل للغسل وكيف كان ان كان قائل صريح بوجوب ايقاعه نشده واصل رایت
 است حکم بوجوب در غیر حال احتضار نمی توان کرد و قول بابتحباب قویست بهنجیکه مسائیش بعلل آمد
 مستمر و تکلیف به استقبال تکلیف کفائیست و بفعل بعض از بعض دیگر ساقط می شود و گمانی
 احکام التجهیز دیگر از احکام مسنونه آنوقت ثلثین شهادتین است و اقرار بنبی و ائمه علیه و علیهم الصلوة
 و سلام بلکه اول آنست که مکر ثلثین او کنند تا بشکامی طاعت کلام دارد و مخصوص بر ابی ثلثین کلمه
 فرج امر وار شده و آن بنا بر صحیح زراره از ابی جعفر نیست **لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله**
لا اله الا الله اعلى العظمى سبحان الله رب السموات السبع ورب
الارضين السبع واقفين وما بينهن ورب العرش العظيم واسئل الله رب
العالمين واختلف نسخها که ندارد و چه در عالم و زیاده نخل مطلب نباشد ضرر ندارد و لکن اول نسخه
 جامع خواهد بود و سنت است که بگوید **اللهم اغفر لي الكثير من معاصيكم واقبلوا مني**
من طاعتكم که بنابر سنن مسلم بن الحجاج و الصادق علیه السلام فرمود که هر که احتضار کرد و او پیش عرض کرده
 بخدایت حضرت سالتاب پس من است با و جمعی صحابه ندانند که رسیدند و او در حالیکه بی هوش بود
 گفت ای ملک باز دار خود را از این مر و ما بر رسم حال و راپس نفر و اقامه یافت پس غیر خدا صلی الله علیه
 و آله پرسید چه خبر دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را فرمود پس کدام یک نزدیکتر بود
 کرد سیاهی پس غیر خدا صلی الله علیه و آله با و فرمود بگو اللهم اغفر لي الكثير من معاصيكم واقبلوا مني
 این کلمات را و باز بی هوش که دید باز آنحضرت فرمود ای ملک الموت تخفیف کن از او تا بر رسم او را پس
 یافت آنحضرت پرسید چه خبر دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را فرمود که کدام یک نزدیکتر بود
 بسوی تو عرض کرد که سفیدی نزدیکتر بود پس آنحضرت فرمود که خداوند عالم در گذشت از گناهان حق شناسد
 آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود وقتیکه حاضر شوید شبانکه مشرف بموت پس این کلمات را
 اد بگویند تا او بگوید و نیز سنت است که بگوید یا مقلب القلوب و الرئوس اغفر لي ما مضى و ما مضى
 عني الكثير انك انت الله الغفور و ايضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود که

مردی از اهل مدینه در حال احتضار بنده شد پس سول خدا صلی الله علیه و آله نزد وی آمد و فرمود که لا اله الا
الله بگو پس قافله شد بران پس خدا را دوم اعاده فرمود باز تو گفت و در این سزاوارتی نشسته
پس آن حضرت از او فرمود و آیا این کس را می آید و عرض کرد آری منم با و فرمود که آیا راضی هستی و یا نه عرض
کرد که غصه ناکم را پس آن حضرت شفیع در این فرمود که دوست میدارم که غم نشود و شوی از عرض کرد که
خشنود و راضی گردیدم آن دو بر سر گذاشت نمودی قافله شد بران پس سول خدا در آن هنگام حضرت باز بان فرمود
لا اله الا الله پس آنش کلید طیبه جاری شد پس فرمود که بگو یا من یحیی الیسیر الخ پس آنهم گفت پس فرمود
چه می بینی گفت می بینم دو کس سیاه رنگ که آمده اند نزد من پس فرمود که این کلمات را باز بر زبان آید
و او کلمات مذکوره را بر زبان آورد و فرمود احوال پی می بینی گفت و شنید آنها از نزد من و دخل شد
و کس سید رنگ احوال آن دو کس سیاه را نمی فهمد و این هر دو مرد سفید نزدیک من آمده اند و این
تو می بین کن پس تا وقت جان بخت بماند احسانا الله علی السوء و استجبات احتضار نقل
اوست پس سول خدا بر گاه جان کنان او و شواله خواهی اخلاص را برای باز خود همیا کرده و خواهی اگر
در آنجا ناز می کرده باشد یعنی که آنکه سبب قتل او بسوی موضع غار او کس ترن خبری نگارید
می کرد و در آنجا دستگیر نداشت و او هم حکم بقیل بقیل الملاقات با وصف جو اکثر اخبار معلله که مختصر
را می خواهم شکل است در حدیث صحت این را با اکثر نسبت داده است آنکه در حدیث روایات از مست
و حال اعضا زنی را در کشید این علت که پشت مزید ضعف است هر کس که دست او بکند و احاط کرده بر مرگ او
کافی الدنیا باری و در حدیث ابو جریز علیه السلام که در حدیث است و در هر گاه کسی نزد حضرت رفت حضرت
که پس کی او را می بیند بلکه آنکه معتقد نیاید و حیث که این حال اضعاف احوال اوست که هر کس که می کند او را در آنجا
احاطت کرده است بر او پس کما ان یمنی بر شمشیر اندوه و ذوق اسفل با علی بن ابی طالب
و دیگر خبر است که او می گفت که من در خدمت وقت است و همی صیل فرزند از جنده حضرت اباجفیر صلی الله علیه
و آله را می بینم که او را زده اند و او شسته و در یک گاه وقت تا در سینه تنه او است بزرگ و چیمها او را می بینم
تا او این که هر یک از اهل طلاق کل و طلاق با او را از آنجا می بینم که او را بفرصت استقبال و با یکسانیدان و خلق او میشود

پس چون عیث شهاب که حاجت شرعی داشت بابتدای جموع صوم هر روز که متعلق بصلوات حال و نه
 دیگر نیست که هرگاه کسی بی رویا ربوبت شرف شود و چراغ در درویشی روشن کند و نیست که قرآن از او بیرون
 کند قبل مردن و برای تحصیل کتب و استجواب آن و رفع کرب عذاب از او و سوره الصافات و
 و آیه الکرسی و و آیت بعد آن آیه خیره ران **بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ**
سُورَةُ بَقَرَةِ اللَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ تَعْدِيلِ الْبَاقِ
 کرده است از سلیمان جعفری که دید ابو الحسن علی السلام که میفرماید بفرز خود قاسم بن خیرای پسین
 بن بابین بورت الصافاتا صغارا تا با غرسانی آنرا پس بخند پس هرگاه رسید بقبول حق تعالی اهور
أَشَدَّ حَلَقًا مِنْ خَلْقِهَا روح آنخوان را بدینش فارقت کرد پس هرگاه او را یوشانید در حیات و او
 برداشته شود بطرف آنحضرت یعقوب بن جعفر بن علی رضی الله عنه که در باچنین طاعت داشتیم که هرگاه هرگاه
 شی دیس القرآن که یکدیگر می خواندیم پس یافتیم که از مسجدا بخوانند سوره صافات پس فرمود که ای فرزند خرد
 نمی شود سوره و الصافات از نو مکرر و بی از موت که آنکه حصصا در دست او تحویل میفرماید و که در دست تمام دو روز
 بنویز و فضیلت سه روزی که کرده و یکبار در دست که هرگز که در دست که است بخواند بخواند زود می آید
 خازن بهشت می آید و در شبی از شراب بهشت پس بخواند و او را در حالیکه او بر سر زود است پس شاد و می
 در حالیکه سیراب است در وقت شرب می خرد از قبر خود و حالیکه سیراب باشد و محتاج نمیشود بچوبها پیغیان
 نیز از آنحضرت و آیت کرده که هر سال یکبار خوانده شود و زود او وقت نزول ملک الموت سوره آیتان میشود
 سحر ف از آن فرشته صفت به زود می آید و سوال میکند بر او و طلب آمرزش می نماید برای
 و حاضر میشود نزد غسل او و ششامی کند خجسته او را و نماز می کند او را و حاضر میشود بوقت دفن او و اگر زود
 مذکور از طریق ثابت است از جهت و آیه تهنیت را ترجیح بآن داد که هرگاه در او رسد عمل بر آن
 بهشت آنکه هرگاه روح او از بدن مفارقت کند که بنده شود و در دو چشم او به تهنیت شود و هرگاه و به تهنیت خواند و اگر
 انجمن و در از کیند و او را بر سر او بپوشد او را ساقها او را بپوشد و علمای تصوف آن فرموده و بنابر آنکه هرگاه در
 اهل بیت عالم اسلام افتادند که این سوره را بخوانند که برایشان غسل دهند و بر او کفن کنند که برایشان

او را بجا می آید که در وقت است که اگر از نماز فوت او میماند آنکه حاضر شود بر خانه او و نماند
 بر او و استغفار نماید برای وی و بگوید که آنرا اجر و ثوابی است بخوار و خلعیده مشار که باشد
 در خواب نهد و در آب استغفار کند و برای وی غسل دهد و دست رفتن بر رخساره هر چه نطلبیده یا بخندد
 باشد صاحب مصیبت را و بعضی گفته اند که در غسل و تحویل کند در تمهیدیت و دفن او چنانکه در بعضی
 بسیار آمده پس باید که جمیع اینها را در وقت طهیه اعلام و تحویل خاک کند در وقت آنکه انتظار کشید برای جوار
 خود و طلوع آفتاب یا غروب آنرا بجلت و آید آنها را بخوابانند و آنکه احترام است در آن بیشتر است و آن
 آخری بنات بخیر رسیده که از بعضی آیات مستفاد می شود و که تحویل تمهید اولی است از استغفار نماز
 اولی است و بنات آن را بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 آنکه در حق ویاست و دیگر زود حکم می شود و آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 و در وقت آنکه در حق ویاست و دیگر زود حکم می شود و آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 بهم رسید و دیگر صاعقه زده دیگر صاعقه زده دیگر صاعقه زده دیگر صاعقه زده دیگر صاعقه زده دیگر صاعقه زده دیگر
 دیوار تمام شده و آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 داخل خورشید شد و آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 و کوشش آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 و حال احتضار که باشد و آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 فی بعضی النصوص بخیر و آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 از جهت عدم اشتراط طهارت و لکن در وقت و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 که بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 نقل شده است و آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که
 بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که تحویل تمهید اولی است و بنات آنرا بجا که

از آنست پس تکلیف رفع آن تکلیف بالا یطاق است بخلاف دیگر نجاسات عارضه پس رفع آن با آب طاهر
مطلوبست کافی سایر نجاسات و مہر است از اینجا است کہ تقدیم از آن نجاست غسل است و نجاست و از آنست
اگرچه در سیاق مستحبات وارد است و از نجاست بعضی اصحاب در ازوم این حکم مائل نموده اند شیخ علیہ الرحمہ برای
غسل فتویٰ داده اند در دو غسل و لکن عاوی اجماع و ظهور صغیر و خصوص در وجوب مرجع قول مشہور
و دو غسل در آنست بغسل ثلثہ کہ اول آنها غسل سدر است و دو غسل کا فور سوم غسل آب قراح یعنی
خالص در اولین خلط مسامی خلط معتبر است در کثرت آن قدر باشد کہ متعاش شود و کا فور جماعت و بیشتر
بعض الروایا الصمیمہ پس باید کہ آنقدر مخلوط سازند و بار یک ساخته یا مالیده مزوج کروند کہ آب طاهر
آنرا توانند گفت و اضافت بسوی خلط نیز توانند کہ و پس خلط فی الجملہ کہ تحقق اضافت باشد ضرورت
و لکن باید کہ مضاف نشود و اگر بعد مضایر سدر ضرر خواهد بود و بعضی مہبت یک غیر ناقص لازم دانستند
و آن ضعیف است بعضی در کا فور یصف ثقیال را اعتبار کرده اند و ہموال منقول عن المفیدہ
و نصی بر طبق آن نظر نمایند آری سر و او وارد است کہ جناب امیر علیہ السلام متبعہ حال جناب
رسالت آب صلی علیہ و آلہ غسل داده و در روایت صحیح و در حدیث صحیح جعل الماء شئی من السدر
و شئی من الکافور و ہو المعتمد و در آب قراح خلط معتبر نیست و لا یعتبر عدم خلط بلکہ از بعض روایا لا یخرج
کہ ہفت برکہ را در آب قراح باید انداخت قابل لکن مفعول لک احوط آنست کہ آب کو از ثمرہ سواہل باشد
التراب ان الفراج ہوا الخا لصل و لا اقل کہ آب سدر کا فور غسل آب صاف و نباید لال الظاہر بقربنا لقیال
انخلو عنہا بلکہ در حدیث مرسل آمد کہ ظرف آب سدر کا فور را بعد سلیس بشویند بہر حدیث احتمال
دارد و وجوہ غسل ثلثہ مذکور شدہ است بین اصحاب و الظاہر من آیات الباب ستر یک غسل آب قراح
و شہد آن شکل است ہر چند تشبہ بغسل جنابت در روایات متعددہ از شدہ و خفہا کی کہ در تشبہ
تشبہ کل وجہ باشد و شئی ہوتا خواهد بود و خصوص فصل مخصوص آن ہر دو باعتبار آن محل اصحاب و اعلام
شوم نیست کہ غسل سدر مقدم بر غسل کا فور و آن غسل آب قراح در غسل ازین غایب است
الثلث و ثانی غسل جنابت نموده شود و این عنوان کہ اول سدر و گردان البشویہ و ازین باب

[illegible]

وایا یک تیره کانی نیست یا تسبیح بعض غسل در کار است بدایت مقتضی ثلث است و مفاد او اجمع علیک
اجزا و احاطه مقتضی تداخل و اجزا و احاطه کجاست که در غسل است تداخل نیست پس بدل حکم تداخل است
چه بدایت هر حقیقتی تداخل حکم بدل و بعد از آن کل وجه نیست لکن غسلی از غسل متعدد بدین خواهد بود و این
ذکر پس تعد و تجمیع خالی از قوت نیست بلکه شرط است در غسل که مائل است به پیش غسل نمیدهد و مرد را
مرد غسل نمیدزدن اگر زن لکن پس سه ساله را زن بخندن و خمر سه ساله را مرد غسل میتواند و او یعنی سه سال
عدم اعتبار مائل است فقی الخضر المذنب ضعفه لعل الا کثر عن الصبی لک کم فیسه النساء قال فی ثلث شین
غایت محتمل دو وجه است یکی اینکه در معنی داخل باشد و دیگر آنکه خارج باشد لیکن چون اصل مسئله بظاهر اتفاق
است کما صرح فی الذخیره پس احتمال اول متعین خواهد بود لکن خود و ضا ذخیره از تحقق نقل کرده او در غیر
فرموده مرد را غسل دادن صبیّه مطلقا پس ظاهر امر او غسل اجماع و اتفاق اجماع مرکبیه باشد و این
تا نجس است و حذو و غسل دادن مرد و خمر تا سالان تخم بخور نموده و ضا ذخیره
فرموده لکن الاول شهر و یا محارم زن مرد غسل نمیدهند و محارم خود را اگر چه مائل باشد با وجود امکان
مائل باقیه مائل شرط است جمعی اول اختیار کرده اند لکن شرط میدهند در آن سیاب شستن با شستن
مائل مثل محرم نکند و هرگاه مائل مفقود باشد محرم کافل این امور گردد و غسل بدکار پس ناپرسیده محرم از نظر غیر محرم
است و لهذا شرط سیاب محمول کرده است باینکه محرم غیر زوجین است و اما زوجین پس زوج او بر و خود با عین
مقتضی این شرط است که اگر چه باینکه محرم است اما اینکه غسل دادن و سایر امور باینکه مقتضی العود بهتر است کما فی
یا بهتر است مستوی بر این یا غیر است سیاه برد و امر با حجت بر نه کردن و کجا عن ارجحه بها قول است و ظاهر
از حاصری اعلام فائل تخریصه کما عن المحقق الثنا و التشیخ فی الخلاف و تاج تریخ بقول الخیریه و لکن کتب
قول اخیر و اما قول اول فانی پس تعارض و یا محل نظر و عین است او تریخ تاج تریخ کتب عمل را اول او خروجا
موجب نظر الی الشهاده ما شرع عورت پس واجب از ناظر محرم و فی حد نفسه واجب بلکه باینکه از نظر ناظر محرم
باینکه آن غاسل نابینا یا یا و ثوق بر نفس خود داشته باشد بعد از نظر این است شرع عورت نمودن و حجب بعضی
کرده اند باینکه هرگاه است طفل یا یارنی که شوهرش غاسل او باشد که برین تقدیر نیز شرع عورت سنت است

و بعضی صورت که صورت و جبهه است نیز در وجوب نایل گردانند که اصل وجوب است و عورت تعلی صحت
دارد و او که در تمام جسم است و در آن حکایت و نیست و اما ظاهر این واجب بر او که در آن نظر است و غرض
واجب است و در آن روی است و از او احتیاط و می توان گفت که هرگاه در حال افتساح اعراض از نظر و کسب
العاده و کسب سبب است و این بالمقدور است و عورت و احتیاط و در این باب است و ظاهر مستحب و اولی خواهد بود و بعلم
و بعضی عورت است و در آن نظر است که در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
مناظر اعتبار است و در آن نظر است که در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
و تخصیص این عورت و در وجوب نیست هرگاه این ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
وقت از آن نظر است که در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
است و این المبتدئ است و اولی است و در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
که از آن می آید که کافی کشف اللثام و در جمیع البصر است که در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
است و این ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
باشد و آب غسل است و بعضی است که در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
و بعضی است که در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
المبتدئ است و اولی است و در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
که در آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
فرموده که با آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
اجماع نموده بر این ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
است و این ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
اجماع کرده اند بر این ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
و ظاهر این ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار
مشترک است با آن ظاهر است و در آن مختص است بصورت اولی و وجه اعتبار

و از جانب دیگر که گفته اند مخصوص بمرآتیه لا یمکن التلطیف بالجماعه و اگر وارث طفل ضعیف باشد یا غایب باشد یا
نخواهد بود و کما عن المذاکر جامع المقاصد و در نسبت که بسبب التلطیف وایت کلام اکثر حاجت بیند
نباشد و اذن باشد حال عدم منع در جوار کافی بوده باشد کسی که عدم رضا وارث معلوم شود و تصرف
نمی توان کرد و عدم جواز التصرف فی ملک الغیر و گیر نیست است نمی کرد و انکشان بلایت و انکشان بلایت
است چنانکه از مرتبه نقل شده و آن شرع مدعوی اجماع است و تصریح کرده آن شیخ و حمله و خبر کمالی حکم را
وارد است باینکه نرم نمی مفاصل او را و اگر سبب شد اعضا شو آپکن انا از اجال آن قریب و رفته
آمد که تا توانی انکشان مفاصل او را نرم نمی قید و نیست که از سیاق کلام قریه مقام کم که قریه عقیقه
فهمیده شود و این عقیل از غیر مفاصل منع کرده و در ظاهر و ظاهر و لایق قول او دارد و فقید وی عن
الصداق علیه السلام که از بغیر به مفصل و حمل کرده اند از این غیر شد و وقت از وقت حسنه را
از آن حضرت اختصاص بوقت غسل معلوم میکرد و در قریب است که اقبل از ترقی بالظلمه است باطلی بالظلمه
و نیز است که از پیش از غسل رغوه سدر یعنی کف یک سدر شوی و سدر و سدر این لالت از ۱۰۰ سدر این
فقهای المیت علیه السلام بر آن کرده اند لکن سبقت این غسل بر غسل سدر و کف و لا تذاک ما فی جوابه کلام و
نموده اند از اینکه جناب سید گفته که سبقت حکم اجماعی است که در غیر مذکور که در دیده انکشاف جماع و در خصوص اصل
غسل است و است بر تقدیم تدار و دوبار فرموده که آری صحیح این یقین این لالت میکند و نیز است شستن فرج و اوبا
سدر و عرض ایشان پیش از غسل خبر الکافی و فیه من لک تمثیل غسله و الا لکن از این امر غسله که لک فی الما
الکافور و الفرج و یک است آنکه بشوید غسل و سبقتها از غسل و سبقتها از غسل و سبقتها از غسل و سبقتها از غسل
میت با بار چشم که کند لخص و الا جماع و مکره است آنکه بار و اند غاسل و در این بار و اند غاسل و در این بار و اند غاسل
و که یجعله بین جلیده فی غسله بل یقف من جانب دیگر بر این سان که با این در و بلکه در این
ایضا او در میان جلید تا بر رفته و غسل علی این مجازه فیه تا مل و دوستی که احتمال غلبه داشته باشد و با
اجماع کرده آنکه مکرر است شستن بیست و نه بار و این با لای و دیگر مکرر است که در شستن از شستن از شستن از شستن
از شستن و بولا شستن کل التبع علیه اجتمع است یا نه و یا نه احتمال غلبه را با جمیع است این از زمین کرده

[illegible]

حل در کرم کرده اند لکن لا شاهد فی البین و اما فرودانی پس در صورت وارو است فان لم تقدر علی هذا
المقدار و المشار الیه هو المصدق لاجل فارجه حرام و مقدار در محاسبه این یار و نه بی تمیز
مقام سوم و کفایت است بلکه در کفایت پانزده است از برای این بیان است بر امر و علی الاظهر و اقتران
و دعوی اجماع بر این مقول شده اخبار کثیره بر این لالت دارد واضح تر آنست که صحیح است انما الکفین المفروض ثلثه
اثنا و ثوب تامه اقبل منه لکن بعضی آن واقع است ازین آیه و دلیل آورده اند بر قیاس سایر بابها و
لکن سیاق این لالت او دارد و آن نیز از ترجیح داده اند و از آن شرح نقل شده که حرف عطف اصلا در
واقع نیست لکن کتب عبارت این تقدیر خالی از مایل نمیشد و ممکن است که شریک را حمل بر صورت یا قیاس
و اما سایر احادیث نیز لالت ندارد و در کتب کفایت باب سالتاب و دیگر حضرت بسیار چه و حدیث حضرت
یا آن آیه لالت می کند بر وجوبش مگر از حیث وجوب تاسی آن علی الاطلاق مشکل است لکن در مشهور است
که شخصی سوال کرد عا کفین به المیت پس فرمود ثلثه اثواب انما کفین رسول الله فی ثلثه اوقات
و آن اشعار علی و م دارد و آنکه چنین اعمال توقیفی است اخبار با قلیل و بن نص و حدیثی آن در حضور
اشهر و وجوب پانزده و جمعی شریک دعوی اجماع بر این نموده اند چنانکه گفت با قلیل و آن که در یاد نیز در
مگر یک یا نه و حدیثی است که میگوید چه مقدمه معلوم میشود که پانزده یا چه نیست زیاد بر این حدیث و در
تحقیق آن در ذیل است و باید که در تحقیق و چه در حدیث می تحقیق آنکه نیست کفین و وجوب است
و محسنا و دیگر تفصیل را چه با معدوده اما امر اول بسیار است موده اند که در کفین و ثوبیت
آنکه این بر و فعل واجب اند لکن اگر اخلال کند در نیت فعل باطل خواهد شد و یا آنکه کار شری و تبرکت است
دارد و حدیثی در باب عمل تمام نیست و هیچ عملی که بر نیت لقوله لا عمل الا بالنیة و احتمال عدم نیت
فما این امور است در عالم وجود لکن ثوابی بر فاعل خواهد بود و مکر و فیکه را و نه تقریب کند و این کلام بسیار
چنانکه می بینی کار از حدیث او بعضی فاضل معاصیر بنم نموده اند با اعتبار نیت در آن در حدیث و تحقیق و
موقوف است بر تحقیق آنکه خبر امور از قسم عبادات است یا نیست بلکه در منابع التذقیق ذکر کرده اند که فقر و عبادات
و این کلام است از برای آنکه در حدیث و ضبط قانون شده اند کلام شما مضبوط نیست و بی نقص و آن را

تو اکل آن قوا و آن است حکم شرعی که
اگر از آن آخر باشد خواه بلیغ اعمی از مطالبه و خواه بر اثر و پس آن عبادت یا نه
و بنابر این هم در مطلق حکم شرعی که غرض اینست از نظام و تدبیر خواه بلیغ بر آن مرتب باشد
و خواه در غیر آن است که این تفرقه و جزی را در بعضی شرعی و عبادت است لکن مقتضی شود
باز آنجا است که ظاهر است که در ضابطه عبادت داخل است و در بار که فرموده که فرق در میان آن نیست
مستحب است اظهار تفرقه و باز آن نیز در این است که مستحب است چه اخبار ازین باب خالی است
و خیف در اینجا نیست که شاید و بفرمان باری که در این است که حکمت وضعی که شارح حلاوت علیه
ملاقات با برادران سبب آنست که در اینجا نیست پس آنکه سبب شرعی آن شود حصول مسکن امری که اینست
آنچه در اینجا نیست که ظاهر است که در اینجا نیست حاصل شود یا قضا و یا چه در آن که تفرقه و ماندن و آنکه فعل
است و آنکه بود و اینست که ظاهر است که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
و قصد نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
فعل مکلف است هر چه که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
مستحب است که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
و داخل خواهد بود در اینست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
و اما باصل عدم نمی باشد لکن آن که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
و در یکی تعلیف و احترام است و دیگری فعل و آنکه در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
نیت در کار نباشد و در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
و در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
و در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست
و در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست که در اینجا نیست

هیئت آن شاه است و اگر مطلقاً نیست آن و دراز و در جعبه ساقط میشود و اگر محض
 یا محض تملیک مقصود می بود در تملیک فعل آن کفای اتفق کافی می باشد و عموم لا عمل الا بنیت شامل آن است
 که خلا فی مقصد به در اعتبار نیست درین بر و نیست و اما تکلیف و تفریق بین چند که بنیت است علیه الرحمن صدر
 کلام نیست و او را نمیدانسته لکن اگر کلامش بعد از اعتبار آن اتم گشته و بعضی فاضل معاصرین آن برین
 از بنیت که مستفاد از رضوض ظهور این امور است در خارج یعنی آمدن آن از قوه لفعول و ظهور حکمت آن
 و اینکه تملیک نفس و قرب ریضیت در آن ملحوظ می باشد آری نیست در حصول ثواب متبر است آن حال از وقت
 نیست اگر چه بعضی وجه سابقه اعتبار نیست در آن جاری است لکن اگر الوجوب المطلقیه و عموم لا عمل الا
 بالنیة اما وجوب مطلقیت پس می تواند شد که مثل وجوب امانت باشد و لا یعتبر فیہ النیة و عموم لا عمل
 است بکامان عبادۀ لا مطلقاً پس اگر شخصی در وقت قربت کفن و دفن و خطو بعل آرد کافی خواهد بود و قابل دوم
 تحقیق در پارچه کفن بدانکه یکی از آن نیز است که اگر از از زمین می گویند و آن انگ است از جامع المقاصد
 شود که عرض میاید که آنقدر باشد که زانف از پوشانۀ زانف را نوزم آن مستور شود و اکثر مبسوطی عمر آن گفته اند
 و لکن گاه است که بر کتف از حد نکو صدق نیز منع کرده میشود و آن احوط است و بعضی احتمال کرده اند که مجوز
 کافی باشد لکن بنیت متبعه بعضی گفته اند از آن ساق برسد و این هم بعید است مگر آنکه محل استیجاب
 نموده شود بلکه بعضی گفته اند که سنت است که از سینه ساق مستور شود بان و از مبسوط چنین است و بکون عمر
 يبلغ من صدره الى الرجلین و خبر عمار بران و لا یلحق ارد و لکن بر گاه از قدر و وجوب بجا و زکند رضا و زکند
 میت بان در کار خواهد بود که بعضی منقشه در آن بود و احاد افراد و جب تخیری بجا است چه بر تقدیریم
 اندراج آن در وجوب بر تعین فردا محل آن حاجت باذن و رتبه متعلق می تواند شد مگر آنکه گفته شود که بودن
 کفن از اصل مال در رضوض مطلق است و شامل است اجابات مستجابات آنرا و کیفای کان دلیل بر لزوم
 میزد حدیث رضوی است یکفن ثلثه اثواب لفافه و قمیص و ازار و سر حنیف اطلاق از ازار
 بر چادر ستاری نیز آمده لکن در اینجا بقریه تعادل مراد از آن نیز است و روایات دیگر بوجه عید و
 سیدیه بران دلالت دارد پس مال صاحب در آن محل مال است لکن اگر کفای از بعضی جا در دعوی حضرت

و هم بر اینست و آنچه اسم بر آن نهادند آنرا **نصف ساق** میگویند که کافی باشد و بعضی گفته اند که آنرا
 آنرا **نصف ساق** میگویند و بر عدم اجزاء باقی از آن شیوع فیض نصف ساق از زمان صدور خبر
 شده اند و است که تا بقدم نمیرسد و بعضی گفته اند که استحقاق این زیادتیاست نشده بر بودن فیض
 اخراقی که اینها را کثیره دلائل از وفای هر شیء و استحقاق شریعت و اجتماع منقول و این فیض
 و حجب بدست فخریه و بین ابداله ثوب خدیجه فی الدنیا و محقق در معتبر و شهید تأدیر و ضمه قول او را
 داده اند لاطلاق الاثواب فی جمل من الاثواب و عمل مطلق بر قید محکم است اگر حاصل مییابد قول ثان است
 در **الفقیه** قال مثل موسی بن جعفر عن الرجل یوت یکفن فی ثلثة اوثاب بغیر فیض
 قال باس فیض الحب و ان نصف سنده لتاخره بالاصل فاما الاول احوط سوم چادر ستر
 است که شامل بدن باشد و خصوص کثیره بر آن دلالت دارد و ایاست که و طول آنقدر زیادتیاست که
 گره برون آن دریا بعضی تصریح به استحقاق کرده اند و بعضی بوجوب آن زکاة اندکما عن جامع المقاصد الروض
 و الریاض و بعضی تأمل نموده اند مع تحقق الثمران و نه و در عرض است که بمقداری باشد که کثیرش را
 بالاسمی و دیگر توان نهاد و در ظاهر و ادوات این است تفصیل مرتبه پارچه مشهور و حجب ثلثه و حجب
 که پارچه را گفتن این بخشش است که در اندوختن و حال اختیار در آن نماز جاریست پس نمیتواند شد که از حریر
 یا طلا یا نعلین بلکه مطلقا و در حدیثی که یوده باشد که ذکره جامع عن الامام و از کلام بعضی ظاهر شود که بجز
 نماز مقید بر حال نیست که در آنجا که از آن کفن مجزئ ضرری نخواهد داشت کما صرح العلامة المنقذی لکن از
 اطلاق آن در خصوص تنفاد و غیره که مراد وزن در کفن مجزئ است و هم اندک در بعض روایات در باب کفن زن
 و از دست نکفن یک کفن الرجل و تشبیه اعم است از تشبیه عدد و قطعات صفات آن پس مستحق
 که دلیل علامه علی علیه السلام است بسبب عموما مذکوره بی کار است آری دلیل بر عدم جواز ذیبت
 و تشبیه بر اینست که در آنجا که استحقاق باشد و اندک لکن بعضی صریح بنظر نموده با آنکه اگر قصد کفن باشد
 فکفن است لکن باین که اگر از او جدا از اصله غیر ممنوع خواهد بود و اما بصوف یا کول پس حواله باین
 اجتماعی است تا آنکه در بعضی از روایات که کما فی صفات و احادیث آن در منع مندرج خواهد بود و از همین جهت

بعضی تکفیر از حلقه منع کرده اند **نیل** استنونات کفن پس اول آن خمره است که بآن سر را نش
 می چسبند کافی مخصوص استقصای کفن است و در طول سینه فرغ کافی انحراف آن العرض فی نصف سینه و
 المثل عرض سینه لانه لا تعرض فیهِ للطلول و طریق عیدین آن بر این فرد است که یک شتر از سینه
 و بر دو جانب بزرگتر بندند تا این بر عورتش و نخیته شود پس آن پارچه بطرف پشت بگرداند و از زیر
 برآورده بشمار برسد و در کمرین تارها بهر یک که نتهی شود بچسبند و این سترش را در متصل بآن داخل کنند
 کشاده نکرد و این پارچه افقها خامسه می نامند که باین چکمه نتهی عدد سه گانه کفن موجب دو تمانی
 است که یکی از آن دو تاجه است چنانکه ذکرش می آید و خامسه بین آن پنج و دو و آن جهت که ببارق کفن
 اضافه فقط برای مردان است و بعضی بر زنان هم تعلیم نموده اند و جبره برون عقبه شمی است از آن
 یعنی سنت است که عبره بوده به آن کبیر عین مهمل یا فتح آن مسوبت باینکه مضاعف است که جانب وادی آن در
 بعضی و آیتا مستفاد می شود که جبره بدل همان تر ساری است که در اجزای ثلثه واجب کفن نیست پس می
 لایه و آیه کفن رسول الله فی ثلثة اشعاب ثوبین صحارین و ثوب یعنی عری بلکه خنایند
 علیه الرحمه بر آیت یاد محمل تقیه را بسند خبر صحیح تقویت فرموده اند و تائید نموده اند از روایت نهی عن
 الزیاده علی ثلث قطع بلکه تصریح آن عبت بودن باز و باز فرموده اند که لکن مشهور است حجاب یاد آن است
 بلکه بعضی دعوی اجماع کرده اند و احتیاط در ترک است از بعضی روایا مستفاد می شود که بعضی حضرات
 وصیت فرموده اند که کفن باینده آنحضرت در سه پارچه که یکی از آن جبره بود که در یوم جبره آن نماز می کرد و در جبره
 حسن و اوست که ابو الحسن و الدبزر کو از خود را در پارچه شطویه که احرام در آن می بست و قمیصی قمیه های آنحضرت
 و عمامه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بر که بچهل دینار خرید و بوند کفن و بوند فرموده اند که اگر آن بر
 امر و موجود می بود بقیمت چهار صد و پیم می بود و این روایا اشعاری حجام مایصلی فیهِ و میسر
 بدوم عامه است مگر از بعضی روایا مستفاد می شود که عمامه را کفن نیست و ظاهر امر از آن این است که اگر کفن
 نیست چنانکه در بعضی روایا تقیه بآن ارسنه و قد آن طول است که استم تم بآن است که بآن
 بچسبند و ثلث که خاک بل آورده و طرف عمامه یا این چکمه بکشد بر سینه بپندازند لکن یاد آن جانب است

[illegible]

قمی از ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه وکیل نامه مقدسه روایت کرده که حاضر شدم بخند مسکونی رفیق
 نزد او و لوحی از ساج را که نقاش بر او نقش مسکند آیات قرآنی و اسماء الهیه بر سر خود آن پس سپیدم از نو
 چه لوحی است فرمود که همیا که دلم این برای قبر خود تا بگذارم آنرا در آن گذارم ششم بر آن ایام و او هم
 بر آن من بر سر و در تو می قبر خود در می آیم و خبر که از اجزای قرآن بخوانم و بعضی تو هم استخوانها را از
 میسده و سنجاسید این تو هم بر بنده صومخه من دفع دستم و لکن اگر مراد ایشان از بنی الحمله این میسده اند و الله
 علی العموم مراد ایشان شکل است چه در طغان بعد نجاست اقرار اولی است چه در حکایت فعل عموم میسده است
 دیگر با وصف ضعف سند و عموم آن تامل است مگر آنکه گفته شود عدم تفصیل دلیل عموم است و نیز بنابر
 افاده نموده که هر آنچه مستحسن بنوشتن آن از راه استشفاع اگر چه بخصوصه مخصوص شد مثل حسن سعید
 فرج نوشتن آن عدلی در تشریطه استجنا شرعی اعتقاد نکند یا احتمال حراز مطلقا سبب انقباض آن است
 که شرعاً و عقلاً مذکور است و نیست که بامیت و جریده بگذارد بنابر استدفاع عدم یعنی و موجب نبراشها
 درخت خرماء و اگر هم سید پس از درخت کنار و اگر نباشد پس از درخت بید اگر نباشد پس از درخت تازه که بوده بایکی از آن
 هر دو را از خیر کردن از جانب راست طعن بجمله و دیگری از جانب چپ یا نیز این چار و مقدار مرد و جریده
 در درازی باید که بقدر استخوان دراز باشد و بعد آن در فضیله مقدار یک جیب و بعد آن چهار انگشت وضع
 هر دو جریده بر آن است که باعث اینی است از عذاب و فیکه رطوبت آن بماند و این همه بنابر تفسیر است
 و بودن جریده از محل اصل است که عند الاطلاق متبادر از آن شاخ خرماء می شود و الحذر آن که نقد علی
 الحسیدة فقال عوج السد وان تجنس است بر سلا که خلاف مقدم داشته بر سدر و متبادر معلوم است
 و بعضی گفته اند که بر تقدیر عدم تفسیر جریده حقیقه بر شاخ سبز تازه کافی است و در میان افراد اختیار دارد
 و از کلام بعضی از ابتدای امر تخمیر مستفاد میشود و اگر مراد از آن اصل حوازی است تخمیر فی الفضل پس استبعاد
 ندارد و الا قابل قبول نخواهد بود و اما کیفیت مذکور پس در حد صحیح مرویست که من مضرب و مضروب است
 که جریده بقدر شریایه نموده شود یک از خیر کردن متصل بجمله و دیگری در جانب چپ تر قوه تا هر جا که رسید
 و از جفای علیه الرحمه نقل شده که بنی از اجزای است بگذارد و دیگر بر یا بر قربان سنان و ضعیفی نصف مجاز می شود با و

مجانی آن را و این را بنی برین نقل شده که یک دهه برین است چنانست شاید نظر رسیده به چندین
 و این را بجزیه بطلان و این است که این کیفیت نیست یا اگر محتمل است که مراد از آن چیزی بدست آورده است
 و این را از این باب علیه الرحمه و الله منقول شده که اگر چهار است که از این باب که مستعدان بکمال و اگر در
 چنانکه از روز نوزده و یک یا نه برین جا و در صورتیکه بران لایزال لکن عمل اشهر است و در حال تقیه و حال
 باشد که از درج بعضی و یا از آنکه که سال عرض که در آن است حاضر می و آنکه کسی هم از این قضا
 که که از مردم آنرا و در حقیقت فرموده که داخل که آنرا چنانکه از کفر بماند و در روایت دیگر آمده که اگر کسی که از روی
 ترکا می بخیزد و اگر بر او بخواهد بگوید و فری آن که از روی حجت علی السیاق جناب سید فرمود
 که مائید آن یک از جناب الثابت المنقول است که که خست که شست بقری که حصان سبلی بعد بود پس و جبه
 را طلب بود پس ثبات آنها را یکی از روی او که شست و دیگری از روی او پس خض که مذکور چنانچه بود
 فرمود که حداب و سبک اندیشه با سبک می سبند و مکرده است ترک کردن بسیار که کفر بمان می و زدن باین
 و خلاصه در آن نقل کرده اند و مستند ظاهری است لکن حکم اصحاب برون و رو نصی مین باینست و اندوخت
 و این که در آن ندارد و دیگر مکرده است ساختن چنینها را کفر بید که کفر بر این پس بید که استیضای نمی دارد
 بند و گفته آنرا که اعتبار از آن قطع کند کافی المرسل و غیره و فاطمه است را بختار سالها در این کفر
 کافی العمل و غیره و بعضی قطع بند و آن نیست پس قطع بند لازم خواهد بود اگر احتمال دارد که قطع نمودن
 را و می که کرده شد که اگر استبعاد نیست پس عدم تعرض دلیل عدم تمی اند شد و بعضی از ظاهر استبعاد
 و جبه استبعاد عدم حق اجماع برین خلا آن و نه اند العمل علیه حوط و لا اقل من الاستحباب دیگر مکرده است
 کردن باینکه ظاهر و حق تحریم است الاول اول الضعف مستند الصدوق و دعوی اجماع الغنیة
 علی احوال و جبه سبند که را در حال اختیار حوط و نه مستندة ان کم صحیحی بحجبت اصطلاح است
 عدم حدیثی الاختار استبعاد را و اوامر کفر باینکه قطع استیضای بختار الکتمان کان لینی المرسل و قطع
 محدود و استبعاد که که کان لا تقرب لیسیم و کذا فی تحریر لفظ الکتمان لا یسیمی سبک واحد
 لکن الشبه بل الحی علی این ظاهر و مکرده است که کفر کنند در پیار چه که یک سیاه و ختم باشند و اگر

فی الثوب الماسود ولا تکفن بر شوهد بر راجح نکین او دلیل ندارد و مکر استجاب با حق تقدیر که کفر مذکور
 مکروه دانند و آن محل تا مل است بلکه سینه از اختلاف تحقیق نیست مکروه است فاشن بسیار کفن بعضی
 که جائز نیست چنانچه سند فرموده که انصاف ظاهریست مگر آنکه عموم نمی از کفن در بار چیده یا مال خود
 در خبر وارد شده لا تلحق المیت سواد و از شیخ نقل شده که هیچ کس نباید زشت و کبر و دست شو کردن
 کفن بشیر کاف و غیره صحت پیدا خواهد بغیر آن چیست مگر محرم است کاد و در بعضی الروایا و منایا از ابر قیصر حمل کرده
 شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمه فرموده اند که قطع کردن کفن با من مکروه است شیخ و شیخ میفرمایند که از شیخ خود
 مذاکره شنیده ایم و عمل شان بر آن باقیه ایم و تحقیق در جعفر فرموده که متابعت شان واجب است و امر مکروه واقع شده
 سینه بقل آن فرموده که عمل بر آن مضایقه مذاقعه در ذکر چند سله متفرقه که بیان آن است اول آن کفن و حجاب
 اصل که محسوب میشود مقدم بر دین و وصیت و خلا در آن نیست و مستند الصحیح رجال مات علیه دین و خلف
 قد رث من کفنه قال یجعل ما ترک فی قفس کنند و فی الخبر اول شیخ باین مال الکفن ثقی الدین ثقی الوصیه
 ثم المیراث و چنانکه شهید ثانی در شرح لمعه فرموده رعایت کرده میشود و جنس آن اقتصاد و میان رویی بحسب حالت
 و التقاریر و اول لازم نیست که چه وراثت نماید یا غیر مکلف باشد و صورتی که بار چیده شدن بشما که حاکم است و اگر کفن
 کند یا بشیر یا بر کفن آن کفن در آن نیست و لکن کفن کفن است و اگر کفن را فراموش کرد و هم آنکه کفن را نشویند و حجاب
 اگر چه آن مال باشد و در سینه نیز خلافی ظاهر نیست بلکه جمعی صحیح و عموما اجل نموده اند و مستند الخبر الضعیف
 باشد علی شیخ کفن امر آیه و فرقی نیست میان صغیره و کبیره و دخول بها و غیر آن البته باین طریق الا انقطاع و اگر چه
 مالی بغیر از نفقه یوم و لیل و استئذان و این است که باینکه خود آن زن او را کفن نمایند و یا استأجر دیگر علاوه کفن و
 باشد هم برده نشود خواهد بود یا از ترک زن اصل مقتضی آن نیست و شیخ بر ذمه شوهر واجب دانسته و سوره آمده که شهید
 و آن کسی است که مسلم و مومن بشاید و حکم آن که مرد شده و بر که قتال نامور از جانب حضرت رسول خدا صلی
 علیه و آله از جانب امام علیه السلام بشیر طریکه موت او بجای و قتل اعلی دین باشد محتاج بغسل و کفن نیست چنانکه
 بعضی تصریح کرده اند و در جاد و یا به رطوبت یا بان خشک نشسته باشد کافی کلام جماعه یار بر جاد و
 قاتل القبر و اخینوسه اند آن شهید است که در قتل فی سبیل الله یدفن بدینا و لا یغسل و لکن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ارشاد اولی بامور و خواجیه و بعضی گفته اند که جدید است بر ادیان دیگر و از یک طبقه اند و همچنین
از برادر علما و آقا و اولاد و اولاد و علمای این علم و علمای این علم و علمای این علم و علمای این علم
و همچنین در احوال و از او گذشته و است از صاحبان جریه و از حاکم شرع و اگر حاکم نباشد پس در سبک دین و در حق
اختلاف است مشهور است که از وی مقدم نیست و از این چند تقدیم و منقول شده و محقق شیخ علی فرموده است ممکن است
وصی بقضای جوب و باوصیت و بعد از آنکه عیش و کسب و شستن و شستن را وصی ساخته باشد سبب انیکه صلاح تقوی
او اعتماد دارد و اسید استجاب دعا شود و پیش از شستن و شستن و شستن و شستن را وصی کرده است از آنچه از او که بعد از
و بمنقول عن ابن الحنبله و غیر فرموده که از وی در جماعت و کار است و اصل نماز چنان است که کفایت
و در ادای جوب از حد کار نمی باشد انتی ملخص کلامه و لکن جناب سید سید علیه الرحمه فرموده که برای کفایت
درست که عموم آیه منع از تبدیل وصیت و آن معارض است بمهر و آیه مقبره و سهر هم مرجع است
و نه را تقدیم وصی است و نیز تصریح فرموده باینکه وجوب کفایتی منافاتی تعلیق را از بعضی مخصصه اند
پس اگر او خود شش شود یا کسی از وی در مقدم خواهد بود و الا اعتبار از وی ساقط خواهد شد و عجا و سها را
نماز گذاردن و اجازت خواهد بود و سرگاه شوهر موجود با اقرار است و خواهد بود و نص و اجماع بر آن دلالت
و روایت صحیح ترجیح از بروج شاد است و محمول علی الثقفه کاتبه علیه الشیخ و غیره و بعضی تصریح کرده اند باینکه در
زن و اند و منقطع و آزاد و کنیز فرقی در حکم نیست کما باطلاق النص و جناب سید فرموده که لا یقول مستحسن است
و متبع به اطلاق وجه بر او محل مناقشه است لکن مناقشه مذکوره ایما بان فرموده الله الان اعلموا کیف کان الامر
اعم است از حر و مملوک و بعضی را اگر چه بعد از بر بنده ترجیح داده اند اگر چه و قریب و مسئله حاکم اشکال است
است که ذکرا و لیا یعنی شمر بر نشان جان دارند بلکه از منتهی دعوی اجماع بر آن نقل شده و جناب سید فرموده که عجا
مقیمه است اندانیم که با اجتماع مرد در یک طبقه یا بودن کور در طبقه اعلی و الا انشی مقدم خواهد بود و محضی نماید
این تقدیم نیست بر عدم تقدیم خصوص بحث چه کلام در و شمس و اصحاب طبقه ثانیه طبقه اولی ارشاد نیستند
الفاظ و در اینجا تجدید و خصوص و شمس و کفایت کان یا نیست و الا ما کند تا سکا یا سکا یا سکا یا سکا و منها العبد و
چندین و الا که در یک باب یا یک باب است که او جامع شرائط باشد و بعضی شرائط است و در قیام اعتبار کرده اند صاحب

بر تقدیر اول تعیین است یا غیر تعیین آیا اول پس اشد و جوب است بلکه بعضی دعوی جماع بر آن کرده اند و حاکم
نست و بعضی منت دانسته اند بسبب اطلاق بعضی از روایات که اول است اینکه نامست هیچ بکسیر است اثباتی
ما حد آن می کند با آنکه در موثق وارد است انما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهنیت اهل این اطلاق اول
خواهد بود باین روایت و روایت دیگر و اما باین عدم تعیین خصوص الفاظ ادکار و ادعیه اقرب است لاحتمال روایات
ذکر آن و یونیده ما و در بعض اخبار اللیس فیها قراءه و لا دعاء و اما لکن شهر میا در میان تاخرین نسبت که در
بعد تکبیر اول و صلوات تسبیح و آل او بعد تا و دعاء بر امونین بعد سوم و دعاء بر امین چهارم و تسبیح بر
که باشد و آن که الما نور اولی از افضل روایات متفق است و دعاء جامع این تسبیح است و اولی و آخری
و کمال علی الحب و راجع به صلوات تسبیح و آل او بعد تا و دعاء بر امونین بعد سوم و دعاء بر امین چهارم و تسبیح بر
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اعف عن مؤمنین و المؤمنات و اعف عن محمد و آل محمد و اعف عن مؤمنین و المؤمنات
و تحقیق شراعی نمی باید که افضل آنچه در این باره گفته می شود و غیر نیست که ریت کرده است از امجدین مباح جز ما و شمس علیه
اما حم جعفر صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه نمازی که در ریتی گمیری گفت تشهد میگفت بعد از گمیری
و صلوات می فرستاد بر غیر این دعا می کرد و بر آنها بعد آن تکبیر میگفت و حامی دبر امونین بعد از تکبیر می گفت و دعاء فرود
برای است بعد از تکبیر خامس گفت و فارغ می شد و در این روش با آنچه از قول مشهور نقل شده و واجب ظاهر محقق
یکی آنکه تشهد محلی است و شهادت حنیف بر اطلاق آن کافی می تواند شد و هم آنکه صلوات بر انبیا بعد از تشهد یا باین روش
و کیفیت مشهور بر آن شملت نیست لکن چون دیگر روایات مشتمل بر شهادتین پس تشهد صل طلق عید می تواند شد و ما منضم
اضافه بر سایر اینهاست پس بنا بر مشهور بهتر است که چنین گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی ائمه و صل علی ائمه
لله و شهدان محمد عبده و رسوله و اسرته با الحق تشهد و نذیر این بدی الساعه پس گوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی ائمه و اسرته و صل علی ائمه و اسرته و صل علی ائمه و اسرته و صل علی ائمه و اسرته
ما صلوات و بارکت و سلمت علی ابراهیم و آل ابراهیم و علی اسمعیل و آل اسمعیل و علی ائمه و صل علی ائمه و اسرته و صل علی ائمه و اسرته
پس باینکه اکبر اللهم اعف عن مؤمنین و المؤمنات و اعف عن محمد و آل محمد و اعف عن مؤمنین و المؤمنات
تابع بکنینا و یکنهم باحکمنا و نکتک بحیب الدعاء انک علی کل شیء قدیر پس گوید اللهم اکبر

اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن مملوكك وانت خير منقول به اللهم
انا لا نعلم منه الا خيرا وانما علم بسريته منا اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وان
مسيئا فمحق عنه واعظم الله له اللهم اجعله عذرا في عاكليين واحلف على اهله الغائبين
وارحمه وحملك يا ارحم الراحمين سبحان الله اكبر فانه في الدنيا والدين يا رب العالمين اللهم ان هذا امته وابنة
عبدك وابنة امته فانت خير منقول به اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وانما علم بسريته منا
اللهم ان كان مسيئا فمحق عنه واعظم الله له اللهم اجعله عذرا في عاكليين واحلف على اهله الغائبين
وارحمه وحملك يا ارحم الراحمين والاعبد ربك بغيرين وانما نزلت عليك يا جبرئيل
به ربك شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على
محمد وآل محمد واعظم لهم منين المؤمنين اللهم ان هذا السبي قد اصابنا عبدك وابن عبدك وقد مضت
فرجه اليك وقد احتاج اليك انت غني عن عذرك اللهم انا لا نعلم من ظاهره الا خيرا وانت اعلم
بسريته اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وانما علم بسريته منا اللهم ان كان مسيئا فمحق عنه واعظم الله له
هذه المسبحة قد اصابنا امته عبدك وابنة عبدك وقد مضت وجهك اليك قد احتاج اليك حزنك وانت
غني عن عذرك اللهم انا لا نعلم من ظاهرها الا خيرا وانت اعلم بسريتها اللهم ان كان محسنا فزد في
احسانها وان كان مسيئا فمحق عنه واعظم الله له اللهم اجعله عذرا في عاكليين واشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له شهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى ائمة الهدى
واعظمنا واخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك عفو
رحيم اللهم اغفر لحينا لانا وامواتنا من المؤمنين والمؤمنات والفقراء على قلوبنا عذرا ربنا
واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم اللهم عبدك
ابن امته انت اعلم به افقر الى رحمتك واستغيت عنه اللهم فمحق عنه سيئاته وارحمه
في حسنة واعظم له وارحمه وبقر له في قبره وبقنه بحسنه واحقه بنبيه صلى الله
عليه واله ولا تحرقها اجرة ولا تقبضها بعدة واكرن باسدا اول عامي خزانة انا انا انا

[illegible]

الصلوة عليه فاجاز اذا استترت عورتها بغير او ثياب نحو ما ليس امرها ان يرتفع حول راسها فاجاز ان يرتفع
 فيتدبرين ما يظهر من احدث اصغر بشدا كبروا جماع اصحا وخصوصا رده بنباب ان اللات دار
 بلكه رفع خبث هم و كان فيست على الاقوى كرجه حلا در آن هست لکن اخبارنا از حاض اشعاری بعد شتر
 طهارت جنبه دار والی غیر ذلک من الادله جناب بحر العلوم و فقه معظم خود منیر ماید و لیس شیخ و طهارت
 احدث قطعا کذا الاصح فی رفع الخبث و کذا عداله الامام و سایر الشرط و الاحکام لذات ارکان
 و فی الذکر طریقه مجبیه و هو ضعیف استند و لا اری شرط سوی الایمان و ماضی الحکل فی المکان و اثبات
 فیه و است با ماضی سبوی استقبال و بودن برین جانب است ماضی و مانند آن و کفیه کان است که ماضی طهارت
 باشد للنس تكون علی طهر واجب بالانکه خلافی در آن ظاهر نیست کما صرح فی المدارک و انچه بعضی روایات
 قل کره ان یوضا انسان عند الجنائزه لانه لیس بالصلوة و انما هو التکید و الصلوة
 الی فیها الركوع و السجود کذلک یحتمل است بقصد وجوب کذا اقل لکن و لکن کما رسیا و
 بعدی ارد و کما رسیا و شیخ امام توفیق میوان کرد و اگر از طهارت ایست ممکن باشد پیشتم متبادر و بلکه بعضی
 که بدون ضرورت نیز تیمم جائز است و موجب تیمم تقصیدش خواهد آمد و نیز نیست جماعت و این را روایت امام
 و مقابل کرده و سینه زن بر بنابر نه استند علی الاظهر و شیخ در استبصار فرموده که نزد سینه و
 در استند بطرفه و ضعیف و خلاف بکس فتوی داده با دعوا جماع بران بهو غریب بر خد طاهر و وجوب
 است لکن غیر مستحالی و فرموده و استبانه است و حلا در استحباب آن باقیه نشده بلکه بعضی تصریح جماع
 کرده اند بر استحباب این کیفیت حمل آن بر استحباب متیقین و اگر بخارزه مرد با خارزه زن هم ایست که خارزه
 مرد متصل با نام باشد و خارزه زن سبوی قبله بالاتر از خارزه مرد و بعضی ایست که سینه زن هم اگر مرد بوده با صحیح
 یحمل الرجل و المرأة و یکون الرجل حامل الامام و نصی و دلالت بکس آن دارد و محمول تقیه
 است با کبر و در صورت استحباب الصیح با س بان یقدم الرجل و فی المرأة و یخیر الرجل و یخیر
 و تقدم المرأة و فی القولین جمع بر الوضوء فی التیمم و الا یها و اگر خارزه ناما است و کس طفلان
 بوده باید استشمال سینه با و قائل شویم با استحباب نماز بر او بعد از خارزه و با کس است و سینه و خارزه

مروزی که از زنده بودن تو به نفع النساء علی القبر و الصبیاء و فروع الرجال و ذلک الله اعلم بالصواب
و شکی که در اسم اگر چه تغییر یافته است و از اسم سید و شکی واقع شدن باز در واقع و یا بعد از آنکه ثبت نام
در مقامی است که بشود و یا سید که با این مقام شهرت بین الناس میگرداند و باز گذاردن این نام اجتماع شود و کثرت اجتماع
سومین برخیز از مملکت و در حدیث نبوی آمده نیست هیچ مسلمانی که بعد از این چند بر جنازه او حمله نکند و اگر
یا روضه ای که در آنجا دفن شده است شفاعت آنرا از حق و قبول میفرماید و در حدیث دیگر میگوید که هرگاه بر جنازه
او حمله کنند از زمین بر میخیزد و بگوید اللهم لا تغلم منه الا خیرا و انت اعلم بینه من هذا و علم بینه
ناقد که در موابی و اخبار و مجتهدان از اشیاء و آنچه را میبینیم نسبت به این است که بعد از کبریا که بعد از انسانی
الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار کما فی بعض الروایات و یا نیز درین آیات و است که اسلام
نبای گفت از حاجی و در کتب یاد کرده اند که بنی خبازة از بند بروت مردم و اطلاق ویت لایست که از کفر
عام باشد و نه و امام و ایشان است یا بنی خبازة درون فی المدار که در کتب الاحباب لا اعلم فیها
و در روایتی آمده لا یصل علی الجنازة من لم یصل علی کتب و غیره است که در جمیع کتب این نام از رفع معین عمل است
تخصیص کرده اند و بگوید اول مستند آن محمول است بر تفسیر کلمه نیک که اکثر المتألفین کما فی حقیقه و غیره میهند
روایت الرضا علیه السلام و فیها قال جعل فی ذلک ان الناس رفعوا ید لهم فی التکبیرة الا و لی فقط فافتر
کما یفعلون او ارفع یدی فی کل تکبیرة فقال علیه السلام رفع یدک فی کل تکبیرة متعاشم و بیان بعض حکما
این کار و آن سید اول آنکه کرده که خبازة و واحد نماز بعد و بجا آورد و از غنی نقل کرده که ده انداز و در و
آنها ان الجنازة لا یصل علیها مرتین ادعوا له و خیرا و ضعیف سند حل کرده اند از هر دو روایت
بر کتب بعضی است اختصاص داده اند بیکار و در جمیع بعضی حکم نموده اند و اصل جواب بیکار ابطاف خلافت
و در ایت بیکار بعضی حمل کرده اند بر بیان و از بعضی استثنای بنا بر این افضل است و هم اگر ماموم سید
تکبیرات امام را یافته و از شالاق و صحیح است لکن کلام دین است که نیت و جواب و ادکار است یا نیت یا جواب
الوجوب بکفر قیام الغیر و الواجب ان یقال ما شئنا لهم و احوط است که نیت قربت گفتا نماید و تمام کند
نموده اند و از امامان و نویسندگان و در کتب منها الصیر و الذکر الرجل التکبیر التکبیرین من الصلوة علی

فلیقتضی انما لکن الشان التو حید بعضی عمل عموم آن که ده اند لکن بعضی معلوم الا که تقدیر ساخته اند از
 بعد مکرر از دعا باینکه بخانه را پیش از اتمام بردارند و اینکه تمام بر وجه کامل مستند حصول عباد و یا تحریر
 از قبیل باشد و باین سبب و رت داعی خود در رکعها و اتمام تکبیرات و علاوه آن احوط است تا بیکند از بعض
 خود و هر چه در آن و اینک مسوقی ارد است که تمام میکند کبیرا در حالیکه حرکت میکند باخانه فاذا لم یکن
 کبر عبد القبور از اینجا است که بعضی از علما گفته اند فان نعت الخانه اتم و لو علی القبر سوهم بلکه اگر بخانه مرده
 نشده باشد و بی نماز وارد فن که ده باشند واجب که بر قبر او نماز گذارند کما صرح جماعه لعموم الخبر النبوی که لا تدعوا احد
 من امتی بعد صلوة و لکن بعض و یا از نماز بعد فن نمی ارد شد و تصور آن مرده و یا نیست و آن منصرف در این وقت
 نیست لکن عموم نمی مخصوص من صلی علیه و آله که در آنکه در جواز نماز بر قبر فی الجمله خلاف نیست بعضی مطلقا جائز
 میدانند و بعضی مقید باینکه و میکردند و بعضی بیک شبانه و چهارم که جائز است نماز بخانه در هر وقت و اگر کسی این
 نماز در وقت که در وقت قبل نیست نماز حاضر و میوه نماز بخانه هر کدام که موسع باشد معینی احرار می تواند شد و اگر کسی
 بدو تنگ شود پس هیچ خالی از اشکال نیست یکم حاضر و جمع هر چه داده اند و بعضی باین دلالت ارد و بعضی
 قائل شده اند باینکه اگر در نماز یک بخانه دیگر حاضر شود صلی اختیار است و اینکه نماز بخانه اولی با تمام
 رساند و بعد از آن از سر نو بر بخانه دوم نماز را بجا آرد و اینکه قصد تشریک بخانه ثانیه را نشاء نماز بیکند و بعضی
 که غیر است در میان تمام و استیناف و قطع و استیناف یعنی ابتدای نماز بنیت اشتراک و شهیدین و شوق احرار نموده اند
 بعلت آنکه قطع صلوة جایز نیست پس و من ضرورت الزام آن و انباشد و جناب سید و فرمود که نماز بخانه نماز
 حقیقی نیست چه در اکثر روایات آمده که این نماز نماز نیست بلکه دعا و قطع دعا است و بعض و یا مثل صلوة مخصوص
 بر این قطع و استیناف دلالت ارد و اما روایت صحیح از شفاء از کما الاولی حتی یفرغوا عن التکبیر
 علی الاخرة و ان شاءوا رفعوا الاولی اتوا التکبیر علی الاخرة کل ذلک لا بأس بپس
 ظاهرش چنانکه شهیدین علیه السلام رحمه الله فرموده اند و شفاء از کما الاولی حتی یفرغوا عن التکبیر
 از کفن نباشی ملاقی شود اگر قبل داخل کردن قبر باشد باینست هرگاه محمد از آن محسوس شود و اگر در قبر او را
 آورده باشد موضع نباشد از کفن بفرموده چنانکه در همین است مدینه مدینه و والدش و این ادیس

از این جمیع نقل شده که او استقبال است و بسته و بعضی اخبار منجر عمل اصحا و دعا و جمیع ادلالت و حجت
آن در این قول این جمعه ضعیف شاد است اگر کسی کشتی در دریا میرود بعد غسل و خشو و کفن و نماز اگر توفیق
کند و را بنجشکلی یارند و دفن کنند بر بخوبی که مرقوم شد پس دفن بر خشکی مقدم خواهد بود و اگر نتواند او را نقل کند
بیکه یاقبیل باشد با و به بنزند و در بر یا بنیزانند که در صورت غرض باختار و به بر یا قائم مقام دفن خواهد بود و اگر
او را در طرفی کلی مثل غابیه یا غیر آن بگذرانند و سرش را بنزد کرده در آب دریا و گذرانند و این تخیر سار برین است
و بعضی گفته اند که ششانی مقدم است بر شش اول و این قول منسوب بشیخ و خجاستیند علیه الرحمه من الجود و وایا
بهر و وصوت دارد گفته و اکثر علما جمع کرده اند با محمل علی التخییر و جناب سید علیه الرحمه تعجباً الشیخ جمیع مذکور
عنوان اصل حکم نیست که در خابیه و مانند آن است بگذرانند و در صورت عدم تمیز یقین کرد در دریا بنیزانند و بعضی
اصل حکم و غیره من الایارات و کیفما کان در وقت انداختن بر قبیلکه است یا نه مشهور و حجت و بعضی اجاب گفته اند
و صاحب ادق و جمعی دیگر آنرا اختیار کرده اند و جناب سید شاهر الاحوط بسته حکمی صریح نفرموده و شیخ محمد
ابراهیم در جواب الکلام قول صاحب ادق را قوی بسته و لا یخلو من قوه و کیفیت استقبال ابراهیم معروف کشته و ظاهر
است که استقبال او بر هیچ استقبال محمود باشد و احتمال دارد که اعم از آن باشد و مرگاه این ادسی است آنکه
خلافی نیست در اینکه دفن کفار و اولادشان بر مقابر مسلمین و غالباً مراد از آن مؤمنین باشند ممنوع است اما پیش
مسلمانان با ایمان از آن ذیت کشند و دعوی اجماع بر آن در کلام جمعی صریح است و اگر مقبره و وقت باشد
پس بگوید وقت مؤمنی تصحیح میشود آنها سبک بده داخل میشود آنقدر که اگر دفن میکنند بنش کرده آنها را دور اندازند
و مبالا بنده شان نیست زیرا که مرتبی بر کفار در شرع رسول مختار نیست اگر در غیر وقت دفن کرده باشند نیز
مکرم است بصرف لادنی عن المسلمین کما عن الشهد و نظمه السید السند و تعلیل منع تباد مسلمین بکفار
در مکلفین آنها صحیح است اما اطفال آنها پس اگر چه در دنیاینا بر مصلحتی جمعیت باوین خود حکوم با حکام کفار
لکن تعذیب آنها بقوه آنها باوصف عدم استحقاق و جزی در بار بعضی تعلیل در آن بوی اهد شد بخلاف مکلفین
باطله که امر در آنها با کس است پس حکم بود و آنها با سلام بنا بر مصلحتی منع بود و آنها بکفار و تخلفیه النار
مقتضی جزیان حکم است و باره آنها با تقیاس معاً المؤمنین بالقیاس المنصوص علی حله لکن بصریحی درین دانه نظر

رسیده و کیفها کان یا بر شهر زن غن مسیره اگر اسلام حاکم باشد خواه بوطی شنبه خواه بخارج و اسم مسلمانه لا یتدرا الا بالاسم علی قول
خواه بزنا و غیره بحکمیه شامل قلم خیر باشد محل اهل بیت در سها بر طین شیت بقید دفن میکنند تا روحی اقبله باشد بلکه شیخ و علامه
دعوی جماع آن ده اند و این جهت در حکم کور اشکال نخواهد بود و الا در صورتی که در خصوص ارادت و فن جاری بود و نه
که حامل از لطفه قاضی خود باشد باطلش آمده تصحیح بقبول استندار و دفن در مقابر مسلمانان آن را در وقت
یدفن دفن بر هیچ تعارف است لکن چون که زن کافر و حرتی ندارد و فرزند مسلمان است اصل در حکم دفن احترام دفن بر احوال است
فرزندش را بی انصیب که دیده پس عایت حکم و دل در خصوص فن اول است و اینست چاکه علمای حکم یدفن در وقت
قبله کرده اند و شرط کرده اند که ولوج روح طفل شده باشد با حکم اسلام تعصیب بد تعلیبا للاسلام بر او جاری شود و از آنجا
که جناب سید فرموده که بمقتضا تعلیل این حکم در ولد زنا جاری نخواهد شد با احتمال عموم تعلیبا بنحای اسلام بخیر و
باثبات المرام بعضی ولوج شرط نیستند از اثر المظففة المسلمة مطلقا کما فی السقوط و یویدعموم لضعف و ان کما ضعیف
فی حکم بالظففة التي فطر الناس قاطبا و اما این حکم مخصوص بنسبه کما فی الظاهر اکثر العبارت شامل است هرگاه در ولد
آخر و ولد لیل عموم میتوان شد لکن اگر خارج طفل از شکم مادر بشو شکم در غیرتایه ممکن باشد مقدم خواهد بود و فایده آنکه
است که هرگاه میت یا قبر بخوابانند عتاده را یقین کنند خصوصا و لایست معصومین صلوات الله علیهم و تبرکت بد
است و شش است میت ابرو و بر چیت و در شش پورا و حرکت و یقین کند و اگر این نحو بود جماع بر شش است
اقول سمع افهم فلان فلان نام میت پدرش ابو یحیی انت علی العهد لک فان فینا علیه من کذا الذکا
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسول و
سید النبیین و خاتم المرسلین و ان علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افترض الله طاعته
علی العالمین و ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم
ایمة المؤمنین و حجج الله علی الخلق اجمعین اعلمتک الله بهذا ابرار یا فلان فلان ذاک انک الکما
المقر بان رسولین من عند الله شرک و تکا و سکا و عن ابن عباس عن نبیک و عن دنیا و عن کما یک
عن نبیک و عن امینک فلا شک و لا حزن و لا رجس و لا جوارح الله جل جلاله رب محمد صلی الله علیه و آله

[illegible]

من حمل جنازة من ابراج جوانها غفر الله تعالى له اربعين كبدية يعني ان جنازة را از ابراج جوانها
 بردارد و بخشد حق تعالی بر او چهل کبیره را و در خبر دیگر آمده بر آنکه با نیت یکبار و حق تعالی بستم و نیکو گناه کبیره او را
 می بخشد و نیکو تر می کند از گناهان بر او و سوم افضل است که بیست نصابه تریع بعمل آرند و در بیان تفصیل
 آن اقوال و روایات مختلف است جمعی گفته اند که شهر است که مقدم سر را از جانب راست بر بردوش خود دیگر
 بعد از آن چنانچه پیش نقل شود و همچنین آن را در بعد از آن چنانچه بر بردوش راست بر بردارد و در
 مقدم سر را بر پشت نقل شود و همچنین آن را در بعضی عکس آن گفته اند و برین تقدیر ابتدا بر مقدم سر را از جانب چپ
 متصل بدست راست میکنند و بر دوش راست می گیرند و بین چپ و راست را با هم محمول می گیرند و دو بار بسیار
 و آنرا شهر دانسته اند و در عوشرت از سر و طرف متعارض و در صحیح ابن ابی عمیر است که بعضی از این استنباط
 الجنازة من جانبها الا انهم هو على اليسار و قرينة المرسلة ان صريحه است باعتبار حمل العكس اول شیه
 بدوران بسیار و هر یک متعارف است هم مرتج است و کلام جانب سینه مخصوص تشبیه است از حفظ نیست و لکن
 در اول کلامش با نچه تقسیم تصویر واقع و صاحب جواهر الکلام کثیر عبارات اصح را که خالی از اجمال نیست بر همین مذهب
 حمل فرموده و از خبر فضل بن یونس از ابوالبراء علیه السلام متفاوئید و که بتمام تقیه ابتدا بدست راست میکند
 از آن بپا بست بعد از آن بطرف پشت سر خازه می رود و بلکه از پا بست از زمین چپایش روی خازه بر میگردد و دست
 چپ بر سینه او بعد از آن با دست بعد از آن باید پشت خازه را پیش رو آن می کند چنانکه مرتب اول بعمل آید و در
 مقام تقیه نباید پشت است از دست راست است و از دست چپ است و از دست چپ است چنانچه منتقل شود
 میگردد و آن نیز می تواند است بعضی و آيا که بحسب طلب قبول اول مطابقت دارد و اول آن ممکن است تشبیه
 بدوران بسیار ابر چند جمعی قرینه بر اراده معنی اول ساخته اند لکن مشاهده شاهد است بوقت قول ثانی حرکت
 کما شهد بک جماعه ايضا و بعضی از آن که بر عکس آن متعارف باشد تشبیه بدوران ابر چپ
 است چه عرض از آن در عامه است که بیست منقول از ایشان بدوران ابر یا مخالفت کلی دارد و جمعی این
 الروایات احتمال تخیر می رود یعنی بهر دو عنوان باشد اشود اگر جمع کنند میباید و در خبر تریع احوط
 خواهد بود چهارم آنکه سفت است که در وقت مشاهده حازه نماز الحمد لله الذي لم يجعل لى من السجدة

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المؤمنين عبد الله بن عبد المطلب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که استقبالی جنانه بکنند یا بنده این بگویند یا الله اکبر هذا ما وعدنا الله
والمؤمنون وصدق الله ورسوله اللهم زدنا إيماناً وتسلماً الحمد لله الذي نصرنا بالقرآن
وقهرنا بآيات المصطفیٰ وفتح فرشته را آسمان بمانی نذر آنکه گریه می کند از روی رحمت بر او حجت نیست
که در اندر جنازه و عمار ما نور بخواند چنانکه در خبر عمار از آن حضرت ما ثوبت که حامل جنازه گوید بسم الله و الله
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ شَقِيقَاتٍ كَبَرَاهِمْ
قبر این بکنید اللهم اجعلها روضة من رياض الجنة ولا تجعلها حفرة من حفر النيران
هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله فمفتم است و تیکه جنازه قریب بوضع
دفع یعنی قبر او برسد آنرا بر زمین که در اندر در احادیث آمده که دفعه مرده را در قبر نبرد بلکه آنکه دور از قبر نبرد یا آنکه
رفتن قبر نشود یعنی حشت و کم نشود بعضی گفته اند چون بعضی آیات آمده اذا اتیت باخیک الى القبر فلا
وضعه اسفل من القبر بل اعلی منه حتی یجد علی راسه عظام فیمید آنکه جنازه قریب یا قریب بگذشت جنازه آن
پیش روی قریب بگذشت و لکن تفسیر ازین روایت است و میشود و می تواند شد که خوش آنجا که در روایات آمده که مرده مرد
دور از جانب یا قبر داخل قریب بگذشت و مرده آن در عرض پس نهاده جنازه مرد و طرف یا قبر که در وانه قبر است
و نهاده جنازه زن پیش روی قریب جانب قبله نسب داخل کردن می عرض و اما مطلقه و حال ازینجا
یا قریب منها الموتی کمال شیء باب باب القبر من قبل الرجلین اذا وضعت الجنازة فضعها
الرجلین بین یمن الی بایان حال و خواهر بود که صریح جماعتی من المحققین و بر خدایین محل استبعاد اندازد محل عام
شایع است لکن احتمال تخیر باب داخل نیست از قبر متفرق شود پس می تواند شد که از جانب او داخل قبر کند و می تواند
که عرض داخل نماید علماً بر اینست که مخالف جماعی باجمعی گفته اند که در قریب قریب است یا نه یا نه یا نه
کنند و برین نیست بعضی کار نکرده اند و اینجاست که چندین روایات مطلقه بر یکبار اقتصار نموده
و در علل فقط در این باب دلالت دارد چنانکه جابجایی آن اشاره فرموده مشتمل آنکه سر یا برگاه
باشد از وانه قبر داخل قبر نمایند و این در بعضی قبرها بر او اندازد و کند و در بعضی اول نرخیان

که بسیار پائین شود بلکه رفتن و استوار شدن اما احکام متعلقه سیکه در فردوسی چندین جا اولاً از کتب
پیرایه قیاسی و در انشاء سیر و بار باره کجای فی الروایا مکرر آمده که انجمن علی السلام در فردوسی و در انشاء و در
سینه نوشته مانع احتمال دارد که از برای ساجیان باشد از راه قشام بر امام لازم نباشد و هم آنکه بعضی
آمده که در فردوسی استعاده نماید از شریطان بخواند سورة فاتحه و بعد از آن قل هو الله احد و آیه الکرسی و الحمد لله و
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ اللَّهُمَّ اقْسِمْ بِقُدْرَةِ وَ الْحَقِّهِ بِبَيْتِهِ بگوید و یکبار بگوید که در انشاء
اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَدَعْ فِي حُسْنِهِ وَإِنْ كَانَ مُجْسِمًا فَأَعْظِمْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَطَلَبَ مِنْهُ بَرَاءَةً
او بر فردوسی که تواند نقل کند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بگوید که این قرئید میفرمود اللهم جاف الارض عن جثثه
وَاصْعَدْ عَمَلَهُ وَاقْبَهُ مِنْكَ بَصُوكًا وَارْضُ بَخِ غَيْرِ انْ مَنَعُولَ سَبْكَاهُ قَبْرِهِ وَاقْبَلْ مِنْهُ قَسَمَ وَهْ بِسَبْكَاهُ
اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا قَرَصَةً مِنْ بَاطِنِ الْحَجَّةِ وَلا تَجْعَلْهَا شَفَرَةً مِنْ جَهَنَّمَ النَّارِ وَتَقْبَلْ مَرَدَهُ بَكْرٍ وَبُكْرٍ بِسْمِ اللَّهِ
وَيَا اللَّهُ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ اللَّهُمَّ آمِنَّا بِكَ وَتَصَدَّقْ بِكُنَّا بِكَ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَوَعَدَ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ زِدْنَا إِيمَانًا وَتَسْبِيحًا سَوْفَ بَيِّنُكَ كَسْرَ قَبْرِ فَرْدُوسِي أَمَّا زَارُ حَامٍ وَاقْبَرُ كَارِثٍ بَابُ
قلب و ترجمه از علمای انجمن را علی العموم نوشته اند لکن بعضی خصوص بر سبب است بلکه در ان تصریح دارند و در ان
که است و عس أن کفیان الکرامیت ان شهد و فردوسی که از جمله محارم باشد که استیسیست شعور و استیسیست
او در قبر لایزال و با امر الله حتی باقی قبر و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده که زن او در قبر داخل شد و
خود را زیر شانه او بگذارد و دیگری بیرون رود و پائین آید که او در ان است که نکسین اخیر شوهرش با بسیار بعضی از محارم
شوهرش مع جوش و با و خصا و شوهر و محرم باشد و لازم است بلکه جمعی عموماً جامع بر این ده اند و هر دو و اما انجمن
نیست عقل است پس از انجمن است که در حال فردوسی بیست و یک بار و او میزند که با او لا شهر و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده که
بگذارد یا مقابل او و او چنانکه از شیخ نقل شده علامه مختلف فرموده که این صورت جواز دارد و در او یا اید که است
از خوف و بعضی و یا توقع رفیع در باب طین قبرش و در او شده توقع دفع المیت فی الجاهل و طبعه الله الله در او
و بگذارد ما علی احد که اخذ المیت و شده ان باب ان بعضی با وجهه و بعضی با وجهه و بعضی با وجهه و بعضی با وجهه
صورت آمده بعمل آگاهانه در طین القبر و از بعضی عظمی کای عطف تفسیر و در ان آمده که زن را قبر

[illegible]

فهرتوست و بعضی و آتیا از یادی چهار انگشت کشاده می آورنده و علامه علیه الرح کرم است اندک است
دست دیگر است که آب بالای قبر بریزد و خلا در آن نیست در صورتی که خدایانو و دومی و قوی و قوی
و خاک است یک بر شتر شک آب این نیست بنیدارند که و قبله است و از بالین است و کند به پیشین آب که در قبر
یا کرد و اند و اول ظاهر بخیر و التماس فمده السواق و غیره کالمجلسی فی را و المعداد و بعد از آن بخیر باقی باشد و قبر
و دیگر است که حاضرین بعد از ختم آب ششما خم در بالای قبر بگذارد و خلا در آن نیست و در وقت صبح می آید
که مرگه خاک او ریخته شود و قبرش درست سازند و کف خود را بر بالین میر قبر بگذارند و کشتان خن در کشاده و
کن و انهم بعد از شمع است و نیست که در انحال و قبله باشند که بمقا و خبر شهو غیر مجاست و اقریب است
و اما در صورتی که آن حضرت القوله اترضع یدک علی القبر و انت مستقبل القبلة و از اینجا لا نکند که در
استحباب تخصیص بالین بر ندارد و این مذکور است صحیح من فضیلت خود اید و در صورتی که خاص علی العام ندارد
است که در انحال بر آواز خدا و دعا طلب هم نمایند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که چنانکه از
شیخ شریف تفسیر از آفرموده اند انفرغ از دفن گفت خود را بر قبر برین ده فرمود اللهم جاف الارض عن
جنبیه و اصعد الیک روحه و کفه منک کضموا و استکن قبره من جنبه و ما غنیه
عن رحمة من سواک و بعض و آتیا که بگوید اللهم صل و حدک و انس و حشنه و ارحم عن غنیه و استکن
فی قبره من جنبه و ما غنیه عن رحمة من سواک و اختص مع من کان یؤکله و نیست که بهفت
از اینجا بخیر اندک تفسیری که ساقی این کوشده بعد دفن می آید و با و از بلند خواند یا یکبار و اما سوار و از بعد از دفن
شدند و تدفین جابر نیست نش و بگردن و خلا در آن نیست و اقل جماع در مقام جابر متفاضل رسیده پس حجت بر این
است که کاشف از قول معصوم و تفسیر در آن باب نیست مگر حریم المؤمنین که حریمه جابران را دارد و است که از
ائمه و مؤلف الاحرام جدا و منافق المؤمنین المؤمنین و بعض الروایا السابقة و اما قطع و
پس چون حکم نکند و از راه سرقت استفاده حکم نفس از ان شواست که چه سابقش است احکامه است و در بعض
و شش است از ان چند موضع که شیخ علی علیه الرحمه در شش را مع از اضبط فرموده و فاضل حرا و حلقه
نموده که گاه مرگه در قبر خیری قیسی واقع شده با برائی بر آوردن آن کنند قبر جابر است و استدلال نموده اند

بر آن کجای از اضعاف و توضیح کرده اند باینکه بر آن قبول نیست و حجت و دلیل بر آن تصریح کرده اند باینکه تفسیر و دلیل
 بر این حکم یکسان نیست و خالی از اجمال نیست و دوم آنکه نصب زمین غیر دفن که در شهادت مالک عند القدره
 تخلیه زمین خود می اندکزد و اگر چه موقوفه است که در آنجا دفن است که مالک متعرض و مخصوص
 بآنست و در آنجا دفن مالک باشد و اگر مالک اجازت داده باشد و اوقافیکه مستحق آنست از رجوع مقبولند و اگر
 سوم آنکه در ثوب مخصوص بکفن و در شهادت صاحب طلبکار آن باشد بعضی فرق کرده اند و بعضی بین و موقوفه
 ثوب و وجه تفرقه نام نهاده اند لکن در صورتیکه داده و اجازت مقارص است و چون اگر مالک صاحب مال از اجازت
 مکر آنکه میت بوسیده باشد پیش فتن و وجه مذکور مانعی نخواهد داشت و همچنین اگر فصل مستند به زود دفن نشده باشد
 که احتمال مشهور دشت باشد چهارم آنکه میت بوسیده باشد و استخوانش کنکلی بهر سائیده باشد که بر اصلی دفن
 دیگرش قبر میتوان کرد و بکار در مقابر و تخفیه ضرورت شرعی آن داعی میشود و از اینجا است که گفته اند که هرگاه بزرگ است
 باین حال سیده باید که صورت قبر را محو سازند نشود که دیگر مستحقین انتفاع بآن زمین مجرم و مانده و لکن در استخوان
 خالی از استخوان نیست چه زمین با و خاکها با اختلاف بلاد و بقلع و اجسام موات مختلف میشود و بکار جمعی
 از اهل غربت تجربه وجود داشته که در ثوب کفنه آنها حاصل باشد رجوع بقول آنها مستبعد خواهد بود و اگر
 مکان کند که بوسیده است و بعضی استخوانها درست میاید و حجت است که آن استخوان را باز دفن کند
 بلکه در صورت جواز پیش از بهت بوسیدگی نیز استخوانها را خارج زمین نمی توان انداختن و دفن آن
 خواهد بود و محسوم آنکه بنا بر اداسی شهادت بخش و است برای اثبات امور کی قریب میشود و ثبوت
 موت مثل آنکه شخصی مرده باشد و از دفن او فارغ شده باشد لکن در شهادت از آن مطلع نباشد پس کسانی را خبر شده که
 در جاییکه دفن شده است قبر را کنده ببینند که آیا مورت ایشان است یا غیر او پس بر کاهشاند که مورت آنهاست
 و کوهایی و منبر باینکه میت پدر فلان و شوهر فلان است و بعد از آن خواهد داشت و در نه مال را میانه خود و یا کفنه
 شرعی قسمت خواهند کرد و الا فلا و اگر زمانه طول کشیده باشد که در ظاهر تصرف و دشت باشد جائز خواهد بود
 لکن قدر العاده چند و حرمه النش کا صریح فی الذکر می شنود و یک غیر غسل باید و کفن باید و نماز باید و غسل
 قبله دفن و در شهادت و ثبوت گفته اند که برای آنکه غسل و شهادت و ثبوت است و هر دو میاید از کفنه

والدفن الاصل من غير تقييد في موضع آخر من النسخة المذكورة في نسخة اخرى من نسخة اخرى
وتمت تجميع اجزاء من النسخة في صورت عدم استلزام كونها من نسخة اخرى من نسخة اخرى
ما كان اجبا في النسخة المذكورة من ان يكون في النسخة المذكورة من نسخة اخرى من نسخة اخرى
لحصول التفسير في بعض النسخة المذكورة في نسخة اخرى من نسخة اخرى من نسخة اخرى
عوضا عن حصول التفسير في نسخة اخرى من نسخة اخرى من نسخة اخرى من نسخة اخرى
لهي نادر وبلکه تحریر نموده استلزام نهیک استلزامی آن لکن حصا ذخیره فرموده که چون متحرک جمیع اشخاص
باخص فیفقود پس مرتب ثابت نخواهد شد فیماثل مشتبه است بقصد نقل میت بسو عتبات عرش در جات الاموات
خواهد بود قال الشيخ فی النهاية وادفن فی موضع فلما یجوز تولید فی موضع قد وردت وایة بخوار نقل الی بعض
مشابه الایة بمعناها ذکره والاصل ما قد سناه وعلامة بعض علمای نقل که نقل الی المشابه جائز نیست
عن ابن ادریس فانه قال انه بدعة واما کان النقل الی شهدا والی غیره واز ابن جریر منقول است که او قال مکرر است
ولا بأس بحمل الموتی من الارض المخصوصة واصلح یراد بالمیت صاحب دانی فرموده که ظاهر قولش خواهد
بود که استلزام خود هم چنین قول از حضرت نموده اختیار فرموده وپسین مختار اخوند ملا محمد تقی مجابسی شرح فی الخیر
چه در ذیل وایست تمکین بر خبر بیرون آوردن حضرت موسی اخوانهای حضرت یوسف السبعی حی الی بیت المقدس
ناپیدا مشکو که نشان دادن قبر یوسف امعلق ساخته بود بر عطا خصلت که انیکه با یاقین و شود و دیده او ناپیدا
و جوی او بر کرد و بامر الهی از حیات مراد آورده بقبر یوسف بده استخوانهایش را که در صندوقی از مرمر بود
کنار دریای نیل بر آورده نقل فرمود از ابانم واز یکذرا نیال اهل کتاب مردمانی خود را بسو شام می بردند
محصل الروایة فرموده که ظاهر است که حضرت صادق علیه السلام مقصود از ذکر این ماجرا
تجوز نقل الموتی بسو شام یا شرف بکده استجبا آن چنانکه اصحابا ما بان فرقه اند و عمل ایشان بر آن از زمان
الاثان تجاوز کرده آن محل نظر است چه مشهور خواهد است قبل دفن بعد دفن بلکه نقل حکایت عیسی
موسی ای که که بغیر من غیر سبب بآن بنطیر آن درین بین شریعتی اخیری بوده باشد بلکه احتمال دارد که بجهت انتقال
بجرات اهل از الفقه فانی سارق مقصود من غیره بوده باشد یا آنکه در وقت و عام و سرقه اند فلو لا اجساما

و مصداقها و افعلا کفعل الیه و تنقل من اهل بیت المقدس پیش و اند شد که نقل انجا
 نیز تنقلیدم و هم بابا نیکه نقل اموات شراخ سابقه بوده در شریعت اهل کربلا و عام با نصف ضعف آنکه نقل
 سحر آنکه کتاب لیبین معد و لا مشهور احتمال تقید دارد و فاضل کجرا نیز بر دلالت است و ائمه اعتماد نموده و نقل
 و این شکل است بعد علم دلالت خاص اهل بیت و سید مرتضی درین استیخراج عظام بعد از ایدام واقع است
 و احتمال شده و مخالفت احرام در آن غیر مطرق آن از محل نزاع خارج است پس استفاد حکم عام مجتبین و این
 مقام بی وجه باشد و قال السید شیرازی نقل فرمودم و مویوسف ان لم یکن فیما تحته لاحتمال الاختصاص اما
 البلی قال و اما قبل من پس چند مشهور و جرحه مطلقا و نقل اخبار شعاری آن دار و با آنکه درین ضمیر است
 علیه الشفاعة فانه فی و ایه لغری انه قال علی علیه السلام للمخاطب لک جاء بجنارۃ من جن
 النبی معک قال جنارۃ بنی لادفعه فی هذه الاخری فقال لم کادفنه فی انکم قال و صلی لک قال انه
 یدفن هناك رجل یدخل فی شفاعته مثل ربعة و مصر و قال علیه السلام تعرفنک لک الرجل قال لا قال
 انا و الله ذلک الرجل لانا لکن شیخ شهید علیه الرحمۃ فرموده که واجب تقید حکم مذکور بصورتیکه خوف تنگی است
 تغییر صورت و جسم خواه از جهت بعد مسما و خواه بسبب کثرت پس بعد از دفن بخاطرین شرط اولی خواهد بود و اما شرط دوم
 چنانکه از بعض و آیات استفاد میشود بنیاض منقض شهیدان شایسته در احکام صفا مصیبت و تغیرت زیار
 قبول و منین و سایر اعمال ایضا احکام صفا مصیبت پس آنکه مشهور است که جائز نیست دان زنا را اگر بیان پاک
 کردن جامه دیدن بر غیر زاور و پدر و برادر یا جارت بلکه از بعضی اخبار ظاهر شود که مستحب یا خصوص پدر
 بنابر تاسی میقول است که حضرت امام حسن علیه السلام مصیبت وفات حضرت امام علی علیه السلام
 خود را چاک فرموده بود و بعضی استدلال کرده اند بقول خذرا اهل بیت علیهم السلام مصیبت حضرت امام حسین
 و از قضا میر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام استفاد میشود که برای برادر و برادر و ستر و چاک و این
 مکرر در مصیبت و زین مصیبت و غیره مشهور است و این چاک نمیدانند که در بعضی مکرر و از زنا را مطلقا و این
 است و مشهور است که صفا مصیبت لباس و غیره در آستانه شده که صفا مصیبت با آنکه در پوشش و چاک و در این
 این غیره که حضرت سید روح الله علیه السلام در وقت ایستادن و حضرت جعفر صادق علیه السلام

در مصیبت اسمعیل سر خود بی ر و راه می فرستند بکه کفش هم دریا نگرده بود و نزد بعضی و تیار می شد
 نهی از وضع را آمده و لکن ویت نبویه در خصوص شایعته خازه سعدی است که گفته اند که بر این
 مضایقه ندارد و جائز نیست ترشیدن و و کندن بریدن و و احوط است طباخه بر و و زانو و غیره
 و بعضی از علما موافقند و این ضعیف قائل شده اند که رنگه موی سر خود را تمام با اعم از آن در مصیبتی بر و
 که کفاره افطار روزه ماه رمضان که کفاره کبیره میخیزد است بدیده گفته اند که کفاره طهارت بر این کفاره
 و بعضی گفته اند که گناه دارد و کفاره بر او نیست و در سنت است و اتفاقا بشیعه است و مولانا مجلسی احوط داده
 کفاره است و بعضی ترشیدن موی را نیز احاق کرده اند بریدن در کفاره و همچنین اگر علما قائل شده اند که در مصیبت
 قسم بر مردن در شش ثوب موی زنده خواه پسر یا خواه دختر خواه فرزند فرزند موی و خواه آن که
 و خواه آن تنقه و مقده بعد از جمیع در حکم و سب و ثواب اعم است از بلوس غریب و خوش او پوشیده با خواه بر کند
 باشد کافی از روضه البقیه و هر رنگه موی را بکند در مصیبت یا که خود را بخراند که خوان آید و سر فرماید که
 خود یا از خود جامه چاک کند بلکه بعضی گفته اند که خلافی در اینها ظاهر نیست لکن حاکم نقل شده که بعضی از علما
 و بعضی توقف کرده اند عمل مشهور احوط است اگر چه جرم بآن شکل است و لازم است اصحا مصیبت را که کفاره
 و بر بعضی از علما باشد و بدانند که حق تعالی صابر از آن بجز حساست اگر است بفرماید و باید که مصیبت بسیار بگوید الله
 و لا اله الا الله که بعضی از علما بدانند که شسته و آمرزیده شود و سرگاه که آن مصیبت بخاطرش آید این کار را بگوید تا آن
 این کار را آمرزیده و معتبر بنقل است که هر که مصیبتی بخاطر آورد اگر چه بعد از آن باشد بگوید الله و لا اله الا الله که بعضی
 و الحمد لله رب العالمین اللهم اجزنی علی مصیبتی و استخلف علی افضل من هاته ایسان مصیبت او را
 با و داده شود اما احکام غریب پس مذکر عباس است لانا مجلسی در افاده این نام کافی است و قصار کنیم پس آنکه
 که دیگر تعزیت نشان بکنند و ایشان بعضی شکایاتی امر کنند پیش از و من بالغه در بعد از و من پیشتر و اقل تعزیت است
 که بر وند تا صابرا بپذیرند و بنقل است حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که صبر فرماید و نهنگی از صبر
 میخیزد که هر که سینه اند خدا او را حله نیکی از حله بکشید پس بوشان که موجب و را کرد و هر که مصیبت زده را صبر
 حقیقا او را ثواب مصیبت است که هست فرماید بی آنکه از اجزا و چیزی کم نشود و فرمود که ثواب تعزیت و صبر موی

۱۶۷
 بهشت و جنان و غیره که در کتب کهنه های میت ایشانرا ندوخته کردن تجی حایرست که دروغ گویند و چنانچه
 در این کتب آمده است که در بهشت که نوچه رنایا و زنده و شاد است که تا سه روز دیگر آن خصوصاً همسایگان بر آنجا حاضر
 میشوند و طعام میخورند و زیاده از سه روز تا یکم نیکو کردن که چهار ماه و ده روز بر آن شوهر تمام میگردانند و یکجا
 نیکو میکنند و زینت نیکو اما احکام زیارت قبول مینمایند بلکه نیست که در زیارت قبول مینمایند
 کنند خصوصاً خوشنشان چون اهل قبرستان و بگوید السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنات
 انتم کما فوط و نحن من شاء الله بکم لا حشون و بروایت دیگر السلام علی اهل الدیار من المؤمنین
 و المؤمنات رحمهم الله المستقدمین منا و المستأخرین و ما ان شاء الله بکم لا حشون و زیارت
 دیگر السلام علیکم اهل الدیار من قوم مؤمنین و رحمة الله و بزرگانه انتم کما سلف و کما
 کما تبع رحمهم الله المستقدمین منکم و المستأخرین و ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله
 احادیث بسیار وارد شده که هرگز در قبر را در زمین و بهشت مرتبه سوره انا انزلناه بخواند از زمین بر قبر
 این که دو مرتبه و دیگر خرا او را وصایا بر آید مرده و نیست که در وقت خواندن و بر قبر بگذارد و در
 باشد و نیست که این دعا بخواند اللهم جاف الارض عن جثتیهم و صاعده الیه ارواحهم و کفهم
 منک و خلونا و اسکن الهم من جنتک ما اتصل به و جدهم و ثوب و حشمتهم انک
 علی کلشی قدير و بر تو مقبر دیگر این دعا بخواند اللهم ارحم غریبه و صل و جدهم و اسکن
 و امین و غنّه و اسکن الیه من جنتک ما استغنی بها عن جدهم و اسکن الیه من جنتک و جدهم
 و بر تو دیگر است که نذ قبر سوره حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و این دعا
 هر یک یا سه مرتبه بخواند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که قبرستان بگذرد و سوره قل
 الله احد یا زده مرتبه بخواند و این دعا بخواند اللهم ارحم غریبه و صل و جدهم و اسکن
 هر که آید اگر کسی بخواند و ثواب بسیار است و هر که حق تعالی بپسندد و هر که ملک خلق کند که تسبیح گویند برای او تا روز قیامت
 در عصر پنجشنبه و در جمعه زیارت قبول است و در احادیث معتبره وارد شده که هر که در وقت مصیبت
 بر آن خم و بزد و تاب و دعا میخواند و بپایش و بر آید کند و او ایله و ان شاء الله و بگوید و خداوند و بر آید

فرزند و وصیر کند بهتر است از برای او از آن که بنفاد و فرزند از و بماند که بیو است و در راه خدا جهاد کند
است که هر که اخذ دست میدارد بهترین فرزندان در امیکرد و منقول است که ثواب مومنان مرد و زن در قیامت
خواه حیدر کند و خواه نکند و بنده منقول است که حضرت صادق علیه السلام در وصیت این صاحب فرمود
اَحْمَدُ الَّذِي كُنْتُ مَصِيْبَةً فِي دِينِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كُنْتُ مَصِيْبَةً فِي دِينِي اَعْظَمُ مَا كُنْتُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كُنْتُ مَصِيْبَةً فِي دِينِي اَعْظَمُ مَا كُنْتُ
پس باید که زندگان و دکان فراموش نکنند زیرا که دست ایشان اعمال خیر و نیکو دیده و از جانب فرزندان و فرزندان
و برادران و برادران و حسان ایشان را چشم براه انداخته و عاگردن و نماند و بعد از نماز فراموشی فراموشی
مشت و دید و مادر از زیاده از دیگران باید عاگرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد که در حضرت بسیار فرمود
حیات پدر و مادری ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکو کار کرد و بسبب اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد
و بسبب فرزندی که در حال حیات پدر و مادری کار باشد و بعد از فوت ایشان عاقد کرد و بسبب اعمال خیر برای ایشان
کم بعمل آورد و وعده خیر برای پدر و مادر و سایر خویشان است که قروض ایشان را داد کند و ایشان را از حقوق و حقوق
بری کرده اند و حج و سایر عبادت را از ایشان فوت شده باشد کمی بکنند یا به تبرع بعمل آورد و از کتاب سید علی بن طاووس علیه الرحمه نقل شده که در دست از حدیقه الیما از جناب سالک صلی الله علیه و آله ماثور است
آنحضرت فرمود که منی آید بر بست ساعتی شخت از شب اول و منی رحم کنید مردگان خود را بدوین چیزی در راه
خدا پس اگر نیاید چیزی که بدید از راه خدا پس بخواند یکی از شهادت و کعبه نماز که بخواند در رکعت اول آن
سوره فاتحه یکبار و سوره توحید را دو بار و در رکعت دوم سوره حمد را یکبار و سوره الهام التکاوره را دو بار
سلام گوید **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ نَوَابِغَهُمْ اِلَى قَبْرِ ذٰلِكَ الْاَمِيَّةِ**
فلان بن فلان پس فرستد حق تعالی هزار فرشته بسوی قبر او که با هر فرشته لباسی حله باشد و دست
میدارد و قبر او بعد از شستن تا دیدن صورت او میشود و نماز کند از ده ست بار و آنچه می تابد بر آن افتاد
و بلند میفرماید بر او چهل بار و در سجده را خواند علیه الرحمه و ایت نموده که نماز هدیه میت و رکعت است و در
آن فاتحه و آیت الکرسی بخواند و در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار و سوره انا انزلناه اوده مرتبه بخواند و بعد از سلام گوید

[illegible]

از جهت او استغفار کند و و هم مصحفی یا کتابی از کتب علمی که از وی بماند و مردم بعد از آن بخوانند و هر روز یکی
 بکار و مردم از آن نفع یابند چهارم آنی که جاری سازد و حجم جایی که حضرت نماز که خلق خدا را متوجه خود
 است که مردم بآن عمل نمایند از راه و جهت خلق یا تصنیف کتب و مانند آن مقام ششم بیان و جوهر
 میت با آنکه هر کس که مرده را بعد و رشدن کر می بهم رسیدن بر وی سبب قبل غسل است و این
 انظر للامریة الاخبار الکثیرة منها الصیحة اذا منسخت لک الحین یبید فاغسل و بر چندین وقت
 تصریح بقبلیت غسل و از جهت لکن اطلاق آن با بعد غسل را شامل نیست چه ظاهر قول آنحضرت صین بر و در
 آنست که در پیش آمد با بعد غسل بنا بر وجه دیگر نص است و قبلیت غسل و شستن بر لفظ و جوب بجا اذا اصابت
 جسد الميت قبل ان یغسل فقد یجب علیه الغسل و بعض و آیات دیگر تمایز آن میکنند و کون در
 بعض و آیات امر بغسل بعد ما یغسل نیز آمده آن و آیات متروک العمل است و بعض اعلام آنرا حمل
 کرده اند و سید مرتضی علیه الرحمه مطلقا غسل می رسانند و اینند و جهت اول شان کما اضعفت و اما
 وجوب غسل کامل است یعنی فراغ از اغسال البته یا مطلق غسل هر دو محتمل است لکن شهرت که غسل کامل است
 و در ستفادین حکم از جهت نص کامل است اگر می ممکن است که جمع کنند در میان نص احیاء غسل قبل غسل
 الميت نص امر بغسل پس ولو بعد الغسل محمل الاول علی الغسل الکامل و حمل الثاني علی لغسل الغير التام کلمه فراغ
 الشاهد بلکه ظاهر است که قبلیت غسل که فی المعنی تا فی غسل است تا جهت آنکه نفی مقتضی استغراق است لالت و از
 بر نفی غسل بالبره و نص با بعد غسل بر وجود آن و لو فی الجملة و اگر غسل کامل نیز در نصیوت مندرج خواهد بود لکن دلیل
 از این حکم خارج خواهد شد و کیفاکان بنا بر شتر اسقوط غسل است بعد کمال غسل مخصوص که از اغسال
 آن انصراف شده باشد و لکن سبب غرض ثالث با تمام نمید باشد وجوب غسل در مس آن محمل نظر است و ظاهر است
 که حاجت بغسل من نباشد و چنانکه میت غسل و حجب شود و مخپن مس باره از جسم از میت یدیه جدا
 گردیده باشد و مشتمل باشد بر استخوان و لکن لمرسل فکلما کان فیہ عظم فقد وجب علیه غسل
 الغسل و قریب منه الرضوی و شهرت جایز ضعف آنست اگر استخوان شده باشد غسل من آنست
 و از غیر محقق مطلقا عدم وجوب ستفاد میشود و لا اصل در مس استخوان کمال کمال کرده اند و کیفاکان

است مثل آنکه غسل نیست و مثل غرض است در حاجت بود برای مشروط آن مطلب
 ال سینه و آن بسیار است تا آنکه شش ششیده آنرا و نعلیه یا سجا قسم شده اول غسل جمیع است و استه نظر
 است چنانکه است لکن گفت مکره است از نجاست که در بعض روایات و قول قدما صیقل لفظ و جواب
 درین مقام استعمال آمده و روایات عدیده قرآن سیده بران دلالت دارد و وقت آن انصبج صادق است
 افتاب روایت صحیح بران دلالت دارد و بعضی گفته اند که و فیکه جمعه انخواند و هر قدر که زوال قریب باشد
 کما فی الرضوی و علیه فتوی الاصحاد و غسل شب اول ماه رمضان و در فضل بخان دعوی اجماع آن کرده
 و روایات معتبر بران دلالت دارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس غسل کند شب اول از ماه رمضان
 و زجر جاکر و سقید است یک بر سر زیاک شود و تا ماه رمضان آئیده و در بعض و آیا آمده که عت سلامتی میباشد
 ماه رمضان آئیده و باید که اول شب غسل را بعمل آورد و در قرب و آفتاب بعد از نماز شب چهارم غسل
 پانزدهم ماه مبارک رمضان چهارم غسل شب هفتم که بوم النقا جمیع است پنجم غسل شب نهم ستم
 غسل شب بیست و یکم هفتم غسل شب بیست و سوم ششم غسل شب عید فطر نهم غسل روز عید و سیم
 غسل روز عید قربان وقت آن عیدین وقت طلوع فجر است تا دوپرا یازدهم غسل روز عید است و از دهم
 شب پانزدهم ماه رحمت یستم غسل و بیست و شش غمی بیست و شش شب چهارم غسل شب پانزدهم ماه شعبان
 یازدهم غسل روز عید غدیر است یعنی هجدهم ماهی آنجا تا نهم غسل روز عید میباشد آن است چهارم و پنجم
 است علی الاظهر بعضی بیست و یکم گفته اند و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم
 خضر سید الانام و ابیه کرام علیه السلام نوزدهم غسل توبه از گناه باشد از شش ماه و یک کبره بوده با و خواه صغیر
 و جمیع ضعیف کرده اند بکنایه کبره بیست و یکم غسل بنا بر طلب حاکم از خداوند عالم است و یکم غسل دخول حج و بیست و یکم
 غسل شجاریه بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 غسل متولد غسل و طفل در وقت ولاد او و بعضی واجب است بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 ترک نماز کرده باشد و تمام صلی که گفته شده و در این خلاف نموده از دهم حجام غسل در صورت انتقامی و در طول آن
 شش و فیکه علیا الرحمه گفتا که اندر طهر و شستنی با بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم

بسیار درونی حد فیه منتهی است پس از آنکه این حد است می آید که در حد فیه منتهی
نفس البیرون و ما هرگاه بمقام آن میخاک علی نفسه الدخ و ارد شده به پیش لاسلم که ظاهر ضرر علی نفس
بسیار بلکه ظاهر نیست که خود در محض است با آنکه در شدید حکم فرض بدست و آنکه تحمل آن است پس آنکه بمقاد
لا حرج فی الدین چنین تکلیف شاق می باشد و اما آنچه در بعض و آیا آمده که خبا امام جعفر صادق علیه السلام در شمار در
در شدید شد غسل را بعمل آور و پس آنکه شدن ضعیف است شمل ذکر در شدید است و چنانکه در مطنه خرج و در
با آن اعتنا فرموده چنین در شدید پس حرج و این لای اعتنا نباشد باید که رجوع هم لای اعتبار باشد و اگر در غفلت
یا اول تا نیکو می تواند بود که در حرج خاص است اگر اجتناب موجب مطنه ضرر نبوده باشد پس تاویل در بر و هم می تواند شد که شاید بر
نسبت با اجتناب از غیر تیر شاق نباشد که مستوعی هم کرد و اگر آب باقیمانده گرفت بدل قیمت واجب و اگر چه بسیار آرد
باشد و چنین مثل قیمت مثل باشد مثلاً حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آب ضرر ابدی را طار لا خرید و
دار عبد صالح یعنی حضرت امام موسی کاظم مرویست که اگر آب باقیمانده را بیاید بچند فرمود این امر تعالی بعت او
دار پس اگر تمکن باشد نمی خرد و الا فلا اگر گویند که فرق چیست که بنا بر حفاظت مال طلب آب با و بنا بر خرید
مال کثیر و آب باشد اگر حفظ مال واجب پس مال آن حرج ضرر و شباهه اگر طلب آب واجب پس حفظ آن حرج لازم بوده باشد
خوابی گفت که فارق نیست و حکم مذکور تعبد محض و بعضی حکم که ده اند که فرق نیست که حاصل در صورت تلف مال عوض
است و آن که منقطع است در صورت تلف مال بدل قیمت آب باقی حاصل میشود لکن شیخ شهید علیه الرحمه در دفع
فرموده که در صورتیکه بدل مال اتلاف آن بهر دو جائز می بود و مورد ثواب خود می کرد و پذیرا که وظیفه نفس طلب الرضا
بر بهر دو تقدیر بعمل آمده بلکه بر تقدیر ثانی عوض و ثواب بهر دو برای او حاصل خواهد کرد و بدی خلاف اول و لکن شارع
اول اجازت بلکه واجب کرد و انید و ان الشافی فالفلاق هو النص لا غیر و الله اعلم و اگر با او آبی بوده باشد
و لکن تشنگی خود حائفا باشد تشنگی رفیق خود را که می شناسد یا آنکه بمفارقت او متضرر شود و هر چند آن
رفیق کافر باشد یا پاجانوری که با تلافی آن متضرر شود و جعلت آنکه آب قلیل باشد هرگاه آن را به ابلات
بصرف رساند برسد که در وقت تشنگی خود با دیگران بمن ذکر الفصل ما یرزما فی مرقب غیر مرقب الدار
آبی نخواهد داشت پس در صورتیکه جائز است هرگاه بدشتر خشن باشد بجای تشنگی مضمون نباشد و آب تقدیر طار

جنبه داشته باشد آیا از آنکه نخست مقدم خواهد بود و بدل طهارت شرعی می باشد که در طهارت شرعی آمده که
 نجس را از اجزاء و احوال و جمیع گفته اند که طهارت جنبه مقدم است زیرا که بدانی ندارد و نجس طهارت را نیز که نجس
 می باشد و از آن جهت هر چند محل طهارت آن در جمیع احوال و اجزاء آن و در نفس آن است و در طهارت شرعی آمده که هرگاه آب نجس
 عموماً در آن تیمم می کند و در آنکه که جاست با مقام و هم در بیان چیزی که تیمم با آن می توان کرد و آن اصل است و آن
 که موضوع فاق است و در معنی صحیح و اتفاق اهل است که جمیع صحیح و باطل ارض تفسیر می شود و از آنجا که آنکه
 هر چه بر روی زمین است و در طهارت شرعی آمده که در تفسیر اول لغت و الضم و احوال است که شرطی از رویا
 و آلات و در جواز تیمم از سنگ و بعضی عوای جمیع بر آن کرده اند و جاست که سنگ را از خاک و قوت سنگ و سنگ
 و سنگ نیست که در صورت اضطراب تیمم بر آن جایز است علامه مختلفان عوای جمیع نموده پس احوط آنست که حال
 اقتضای نماند و بدو ضرورت تیمم بر آن نکنند و جاست تیمم بخیری که اسم خاک و زمین بر آن جاست و شایسته آنست
 و یا با سحاله از اسم زمین خارج شده باشد مثل معدنی و مضایقه ندارد تیمم بر زمین رویه که قبل طنج نماند از شکر
 و بعضی منع کرده اند بجان اینکه از قسم معدنی است آن ممنوع است بعضی تخصیص کرده اند بجالث اضطراب و در آن
 بر آن ظاهر است بجز احتیاط و در آنکه تیمم بر زمین شور زار و در یک و اگر اقسام مراتب ارض موجود است تیمم با آن
 می توان کرد و بعضی گفته اند که تیمم بر عیار مقدم است بسنگ و احوط جمع است تیمم هر دو بلکه در صورتیکه عیار آن مقدّم
 باشد که سطحی از خاک نمایان بوده باشد و ترجیح قول با بعد است و در صورتیکه عیار نمایان باشد و باطل و مانند
 آن جایز است باشد که در وقت ضرب عیاری بر خیزد پس در صورت قول اول راجع خواهد بود و باید که تحریر کند و در
 مظنه عیار بیشتر باشد از برای تیمم اختیار کند پس در حدیث صحیح آمده که اگر سوار می از مرکب و در آنکه که در و باید
 تیمم کند بر زمین یا بر بال یا بر سنگ و درین عیاری است اگر باشد و جا که عیار بر فخر و یک و یک پیش می آید
 خود را پس اگر عیار داشته باشد تیمم کند بعیار آن الا از خبریکه عیار آلوده باشد و از روی صحیح مستفاد است
 که و لا باید که از آنجا که بعد از آن تیمم کند تا عیار از باطل بظاهر منتقل شود و هرگاه عیار تیمم هر دو کل تکلیف
 موجود است تیمم بر آن می کند و صحیح است که حال آنکه اهل الطین تیمم قال الله تعالی اولی البدر اذا لم یکن
 معک آب و لا تقد علی التیمم و تیمم بدکن بعضی علما قائل شده اند بقدم آن عیار پس اگر مراد است در

در بیان کیفیت تمیم تمیم که در بعضی اقسام تصریح کرده اند آنکه درین صورت تمیم
 و تقدیم آن بر عباد و غیر عباد مایع به التیم عند الاضطرار بالاتفاق جائز است اگر مرد عیسی است تقدیم آن
 غیر از شکل است و متعارف است سابقه اگر چه یک ازین چیزها ممکن نباشد و برف موجود باشد اگر وضو غسل یا تمیم
 باشد اگر چه در یک آن حصول سکاقل غسل با طهارت مانده لازم خواهد شد و الا طهارت مانده قریب به دو مطلق است
 و سبب طهارت آن در غسل با طهارت نیست درین صورت بعضی گفته اند که اعضا غسل میکنند و طهارت را بعمل می آورند
 میگویند که تمیم نیز میکند هر دو قول ضعیف است و قول اخیر و اصحیح فاما بعد دلالت دارد بر این نیست مطلقا و باطل
 و تعدد احتمال استدلال بان تمام است الاحتیاطا بجمع بین الاقوال اولی مقام دوم در بیان قسآن مذکور
 تمیم را بنی کار جائز نیست قبل از اخل شدن قسآن بالاتفاق و اما بعد دخول وقت تا پس از سه و لایسالمین التامین
 حوازیل و وجوب در اول وقت و لو وجوباً موسعاً و جمعی گفته اند که جائز نیست که بعد از وقت بخیم و تسبیح
 باشد مگر برای تمیم و نماز و جمعی لعلم اکثر القهار بر آنند که اگر اول وقت امید زوال عذر در وسط یا آخر وقت
 باشد تمیم را تا آخر می اندازد و هرگاه امید داشته باشد اول وقت تمیم می تواند کرد و قول اول اقوی است و بعضی
 گفته اند که دلالت دارد بر اینکه بعد فراغ از نماز اگر آب ایستاده بر او عادت و عادت نیست عجله وقت باشد و خواه
 وقت دلالت میکند بر آن ظاهر آن همین است که تمیم در وقت اقع شده و اما آنچه دلالت بر آن میکند که
 رجاء زوال عذر داشته باشد پس محمول است چنانچه است و لکن چونکه بعضی دعوی جماع بر تأخیر در صورت مذکوره
 پس عایت آن حوط است مقام چهارم در کیفیت تمیم است بدانکه اول افعال تمیم باید تقدیم آن بر
 است دوم مسج پیشانی سوم مسح پشت هر دو دست از بند دست چونکه نیت اگر چه در ابتدا شرط است
 عباد است پس لا تعرض بان لازم است تا نیا تحقیق اول افعال ظاهری تمیم بجهت شرط اقران نیستان معلوم
 شود که تعارض آن ضرب ضرر است یا مبیح چه با ما امر اول است تحقیق معنی نیت که سابقاً گفته
 حاجت با جاده آن نیست که در مقام بیان و پذیر کار است یا تحقیق آنکه آیا تمیم نیت دفع حرف میباید شد یا نه
 شرط آن دوم آنکه نیت نیست در وقت یا نه چنانچه در وقت تمیم دارد و بعضی آن را مقام لازم اما اول
 پس آنکه اکثر علما گفته اند که تمیم نیت است چنانچه صلواتی که در وقت نیت اقع شد میباید شد و بعضی نیت دفع حرف را

جائز و مستند و آن محل در یکی از کتب زوال عذر را بنزد خود قرار داد و هم تکرار می شود بر رفع حد
 الی غایه بر رفع حد مطلق و قول اول اقوست چه تمیم حدت ارفع میکند بلکه حکم را تا وقت اول عذر مطلق کرده
 و بعد در محل قول ثانیه خالی از تکلف نیست اما اول پس باریست که اطلاق حدت بر زوال عذر بلامرور الاصله محصور
 بهو نیست و اما ثانی اغنی رفع حدت غایه پس اگر مراد از آن رفع منع است پس آن بصفت است باینکه در و اگر مراد
 از آن ارتفاع نفس حدت است پس بموجب آن بعد عدم بلا سبب است خصوصاً در آنکه بعضی اخبار در بعضی حدت است
 و اگر آن قول النبى لابن العاص قد صلی الله علیه و آله صلیت بان انت حبیب خیرین کبریک الصیاد و اول
 امروما و هو جنب قد تمیم و هم علی طهوا نجرس اگر حدت رفع حدت یک از خطا باشد لغو خواهد بود و
 نخواهد بود و اگر مراد باشد پس از تمیم بآن شخص خاصه تشریع جاری خواهد بود و اما تحقیق ثانیه پس بدانکه جمعی گفته اند که
 در تمیم بدلت در کار است این امر دلیل و افع بر تقدیر اتحاد و مافی الذمه ندارد و در صورت تعدد بنا بر تحقیق حدت
 بآن متعلق می تواند شد مثل آنکه زن جائز که آب شسته باشد یک تمیم بدل غسل میکند و دیگر از وضو بعضی را می صورت
 را لازم ندانند و آن بعد است بعضی بر تقدیر عدم اختلاف تمیم بدل وضو تمیم بدل غسل یک است و بعضی
 قائل شده اند بوجوب تعیین آن محل نظر است اگر چه احوط است و اما آنکه قائل اند بوجوب بدلت بعضی از آنها گفته اند که
 برای نماز بخاره نیست بدلت در کار نیست و همچنین است تمیم برای خواب با وضو فلان طهارتیه و تحقیقات تمیم باریست
 پس از تمیم بدل آن میسر بدون تعدد بدل و انمی شد و لکن می توان گفت که بدل اختیار است چنانکه در مصالح کفار و غیره
 و اما امری یعنی تحقیق اول افعال تمیم که اقران نیست بآن ضرورت پس جمعی گفته اند که اول افعال تمیم ضرب و اگر آن
 بنا بر قوی و دست بر زمین انچه در حکم نیست بر وجه اتحاد و اعتماد مطلق و رفع و اجتناب علی وجه کافی دانسته اند
 و آن محل تامل است کیفایا کان اخبار آورده در بیان کثرت تمیم بر دخول آن در تمیم دلالتی دارد و بعضی گفته اند که
 اول افعال مسجیه و ضرب و غیره آن مثل کفر آب بکف در طهارتیه و میگردانند و در طهارتیه و میگردانند و در طهارتیه و میگردانند
 اللبد و البز و غیره و بعضی و لکن چنانکه می بینیم اطلاق تمیم در ضرب و رانی ضرب در صد با شستن الغرض باینکه
 پس استنباط اصلا میران از اینها را تا نیست که در افاده خروج ضرب با شستن تمیم است و بعضی گفته اند
 باینکه اگر ضرب و تمیم اصل باشد باینکه اگر آنکه با شستن می باشد و اما آنکه قائل اند

[illegible]

بیه حکم اصل عضو است و همچنین بخت باطن کفین با عدم تعدد و حامل و همچنین میانیت و مسوح آر کی
 تعدی به حکم از شکم دست ایشان در ضرب مسوح نقل خواهد شد و حکم ضرب مسوح بر بخش اگر چه تعدد کند
 مدارک و ذخیره لایح شود شکل است بکلیه است اگر حاملی تواند گذشت و ضعیف این لازم خواهد بود و اگر بعضی
 میسر آید باینکه مانع مختص بعضی باشد در بصورت ضرب مسوح باطن بعضی کف کا خواهد بود و لا ینقل الفرض
 الظاهر و اشهر نظر شرط طهارت مانع مسوح است از شرح مضایق نفی خلاف از آن لایح میشود و لکن بعضی
 ناکل کرده اند که نقل عن جاشی عید الدین غیره اذ اكانت النجاسة غیر متعدية جاز الیتم و الحائض و المیثمین و
 این ادعاست پس باینکه فعل دوم نابری قول اول و او اینابر قول ثانی از افعال تیمم مسوح چیست که آن مسطح پیشانی است
 و بعضی آیات لفظ حسین آمده و در بعضی آیات لفظ وجه آمده لکن الاول اشهر و مستند آن شده و راجع است
 از ابو جعفر علیه السلام که او بر سید از آنحضرت حالت تیمم پس دست خود را بر زمین زد و پشت او مسطح ماند
 و بعد از آن نمود بر چهره خود نسخ این و این نیز مختلف است لکن وایت مذکور در نهجیکه نقل شده اشهر نسخ و اول آن
 است و بعضی بر وایت اخیر که دلالت بر مسوح وجه میکند عمل نموده اند و آن وایت متعدد است تا آنکه بعضی شمار کرده اند
 که دوازده روایت است از آنجمله روایت ابو ذر بن نعمان از حضرت صادق علیه السلام فقلنا له فلیکف
 فوضع یدیه علی الارض فمسح وجهه یدیه فوق الکف فلید الیغنی عرض کردیم بخیر است آنحضرت پس حکایت
 باید کرد و پس آنحضرت هر دو دست خود را بر زمین گذاشت بعد از آن دستار را برداشت مسوح و خمی و دستها را
 بالای سینه دست بجهل آورد و ظاهر این وایت استیغاس مسوح است آن بدست علی بن بابویه و لکن سید قطره
 الرحمه دعوا اجماع بر نفی آن فرمود و اخبار جبهه حسین با کریمیه و منه صعیدا طیبیا معاندا از ساره از حضرت
 ابو جعفر علیه السلام وایت کرده که عرض کردیم بخیر است آنحضرت که از کجا دانستی که مسوح بعضی و با کانت
 حضرت فرمود که حق تعالی فرموده است مسوح بر و حکم این سبب است بعضیه است تیمم که مراد مسوح بعضی است
 بعد کلامی از شافعی فرمود که حق تعالی در این تیمم فرمود فامسح ابویومکم انبت بعضی من سما لانه قال لا یجوز
 و هرگاه این ادعاست که مسوح بعضی جواز تیمم است و این تیمم باطل است و در شأن این ظاهر لازم کرده
 و چون مسوح جبهه نبی علیه السلام تعدد از آن بخش که بر زمین آن کرد و اگر چه مفهوم بعضی است و است او را است

کجینین با ایدیه در ملک کج خندیکه حکم بچو آن کارو نیست همین مختار اکثر علمای مالک از شخص
 اجماع بران نقل شده و حمل و آیا جین چینی بر حده بنا به حدیث ازین روایت از دیگر روایا بیانیه استفاد
 میشود که مسیح پیشا برود و دست باید کرد و ازین روایت که مسیح شهادت اوله در ذکر فرموده بحسب مسیح لکفین
 فلو مسیح ایدیه عالم بخو و لکن این چند علیه الرحمه کفار امسح از دست است بخویند و و شهید در جوشن گفته قو
 او معارضین شهرت و لکن دلیل این چند صدق مسیح است شهرت دلیل عنایت پس عارضه بکثره تحقیق خواهد
 و لکن دلیل او اگر تمام شود باید که دست چپ هم کافی باشد و لم یقل به بانکه در خصوص بهر دو دوا رفته و
 توقیفی است بر تعدی از مدلول نص شکل است لکن میتوان گفت که اتصال او امر مطلقه مسیح می آید و باید که
 زاید محتاج بدلیل است قائل و کیف کان پس اعتبار اجتماع هر دو نیست مگر در وقت امکان آن پس اگر معتقد
 باشند و دیگری سبب ضعیفی قطع و کسری یا ربطی کفار میخور خواهد کرد و مسیح شهادت ساطع خواهد شد اگر
 محل آن نباشد و الا حکم حیره با تو نیست حسب حال خود رجوع خواهد کرد و نمیکند در نیکه مسیح پیشا ابتدای آن
 از دستگاه موت اما انتهای آن بجایین و طرف انف پس از باب مقدمه است و مراد از طرف انف آن
 طرف است که متصل است بجهت طرف بعید لکن بعضی از علماء مسیح آنا بان طرف منتهی ماضی و اولی است پس
 و جهت ظاهر نیست اما اینکه ابتدا از اعلا ضرورت یا پس مذنب اکثر و حجت کما صرح به الفاضل
 و المحدث البحر او دلالت میکند بران و آیات بیانات حضرت علیم التجات در ضوی صرح است
 بان بقوله تقسم بهما وجهک موضع السجود من مقام الشعر الى طرف الكاف و احتمال تحدید
 مسوح درین روایت مستبعد است لکن من انی که دلالت بر تبعیاطی دارد و بقایا من الاول
 الی الاخر بمسوح باد و هم علی اختلاف القولین مسیح سرد و کف دست یعنی مسیح نیست راست شکم و چپ
 و پشت است چپ شکم دست است از بند دست تا نگرستان هو المعروف من مذنب الاصل و اید علی
 صحیح زارة عن الباقر علیه السلام ثم مسح وجهه و کفیه و لم یمسح الذراعین و لکن از علی بن یونس نقل
 شده که او بوجوب تکرار همین قائل شده و الاول نظر و روایات مسیح ذراعین از مفرق تا نگرستان منحل
 است بقیه چه و الا فی کتاب جمید دلالت بر بعضی سکینه لکن الباری کما فرست فی الروایه سابق

و اما این روایات بقول عامه اوقات پس هیچ موقوف کتاب الله و محافل عامه بر کار وایت صحیح و زیاده
 و در این روایات و از اینجا است که جمع بین الروایات بحال علی الاستحباب تنجیه نیست و قول بان چنانچه
 کما یقین الحق فی المعبر عن بعدیت و بعدیت است نیز قول بحجوب مسح از اصول اصابع باروس و منی که
 قول ذکر کرده اند اول است یفها کان مسح مختص است بپشت آن و خلاصه آن ظاهر است
 بنص و آید از این مدفع مسح مذهب الی اطراف الاصابع احدی علی ظهرها و احدی علی بطنها پس بار قول مسح
 احتمال دارد که مسح بطن نیز واجب باشد لکن آن قول خود ضعیف است پس وقوع آن بطریق اولی ضعیف خواهد بود
 باید که مسح پیشانی و پشت سر و دست استیسا مسح ضرورت و لکن بعضی گفته اند که اگر کسی باقی ماند که
 در عرف مسح نیست باز که آن صادق است و نیز خواهد داشت عدم التفریق فی ذلک و الاجتناب بالمسح و احد
 فی البیضا البیضا و اجمع البرهان نقل شد کیفی مسح ظهر الکف مره و احدی مع عدم التها و ان تعبره الاستیقا و از اینجا
 لایح می گردد که مسح پشت است حالیکه گشتان با هم فراموش شده باشند ضروری است که اگر کسی باقی ماند که
 است یا جزوی یا باطن آن بان بالمقدمه مسح و چنانکه قدس بان بالاتر آیند دست در مسح داخل آید و در وقت
 فی النص السالف و لکن در ذکر استیجاب الاصابع عند الضرب نص علیه الاصحای علی کل البدن من غیر و لایح
 محکمها المسح لاصل و عکس آن هم ندارد یعنی استیجاب با مسح و جمیع اخبار آن بر مسح در کف نیست و از این جهت
 ترتیب من جهة التماسی لایح می گردد و اما موالاه پس مسح شهادتانی علیه الرحمه فرمود که ظاهر استیجاب اتفاق است
 و چون بخوبی تبیین می شود که هر واحد از افعال را درین ماقبل آن واقع سازد و بخواهد که در عرف او را منفرقه گویند و اما
 باطل شود و محم باطل در موالاه یا که سار می و تحلیله و احتمال تطرق است اصل منضمی است و بر تفسیر است
 وقت و تفریق فساد را متعین نیست و فاضل خراسانی علیه الرحمه در ذخیره از منتهی نقل جماع نموده و در سند این
 روایات روایات بحث نموده و لکن بدلیل جهات باینیه و عمل اصحاب و اصل اشتغال فرموده و تفریق
 بر مراعات موالاه واجب است و از موالاه که در صورت خلل بان در بطانان هم سرور فرمود
 و تفریق برایت می نماید مقتضی اعاده است اگر چه حکم نمی بان مشکی است الاحتیاط و از این جهت
 در وقت کفین هم باقی ماند و لکن یا منقول شرط است یا منضمی که بعضی از اینها که بدست پیاده

تاسخ نکاح و اقشردیانه میانہ علیا دین ناب اختلاف است اشہر عدم وجوب آنست و اکثر تاسیسن قائل بوجوب
آن شده اند و فاضل معارف حضرت مشہور مرتبہ اتم نموده بلکه اجماع دانسته و لکن مسئلہ خالی از اشکال نیست و احوط
مہما اکل اعتبار آنست لقولہ تعا و ایدیکم منہم فی الصبح بقولہ ای من لک الیمہ یظہر کون المرءۃ المشیئۃ
اکثر النصوص مطابقتہ بورد و بامور و الغالب من تعلو شی من اجزاء التراب بالبدن التراب طوی
علی المسح کالماء و لکن مقتضی التیمیم بحجر الاطس الحائزہ التیمیم علی الاشہر لا قوی باجبا لنقص الشامل للنقص
للاخراج جمع لکن فی اکثر استانہ لہ اقل ان استجاب بالنقص لا یدل علی عدم اعتبار العلوق لہ قلیا
سلبہ بالکلیۃ بل بقی مہما کیفی للمسح و انما لنقص لرفع التشویہ کیفا کان تمیم نجاک منجہ کہ صلب باشد ضرری دارد
کہ از علوق خال خالی نمی باشد و اگر فرض شود کہ اصلا خال از ان بہت متعلق نشود پس بنا بر مشہور تمیم خارج
و یویدہ جواز التیمیم بحجر و بنا بر شرط علوق تمیم صحیح نخواہد بود و مرا حاتہ احوط و ادنی غیرہ و احکام حبیہ تمیم
از احکامیکہ در طہارت مایہ گذشت و وہم انکہ اختلاف است میان علما رضوان علیہم در انکہ آیا یک مرتبہ
مسح پیش از ہر وضو کافیست مطلقا خواہ تمیم عوض غسل یا خواہ عوض وضو یا بر ای ہر دو وضو در کاست یا
تیممکی بدل وضو باشد و آن یک غیر کافیست انکہ بدل غسل باشد و آن وضو در کاست و آن تحاریر بعضی رجال
در سالہ غیرہ قول متحمس و متعبر شہید و کرمی طاہر کلام کلینی در کما علی بن ابی ہریرہ علی نقل عنہم قول ان فی قول
ان طہر شیخ مفید را کان ایشیخ حسن علیہ الرحمہ در مفتی از جمعی قول ثالث متحقق است در سرائع ہوا لا یشیر
دین فمختلف و جہان سید و اکثر تاسی المتابع قول اول انصرفت نمود اند و جہان شیخ محمد حسن قول اخیر انما یصح
داوہ اند و سید کا از سخنان نیست و اگر وقت حدیث و انشاء اند تحقیق ان سید سالہ مفردہ یوم و احوط آنست کہ تمیم مطلقا
ضرر بعجل آنند کہ بقصد وجوب یک قصد است یا با احتیاط و اگر دو تمیم بخارند زیادہ تر احتیاط خواهد بود و در عا ان قول
علوق یعنی تعلو خاک و عرض غسل زیادہ تر است و التیمیم سوم انکہ اگر دو تمیم بنشین شعور زار و یک درین حجر
و یک قبل طہر آن مشہور است و بعضی منع کرده اند بظنہ انکہ معتد است ہو ممنوع و بعضی و اباد لا ینحی حوازا
از شیخ ابو ثابہ شیعہ کہ معتدنی است تمیم بران جائز نخواہد بود و عمل ہر دو اگر چہ ان بہ استخلافہ از اطلاق خاک لکن ان
خارج کردید ہمچنین جائز نیست تمیم بخاک ہر قاعہ تمیم بران بارہ از احکام تمیم و انکست کہ یکبارہ تمیم باشد

طلب تجسس آب هرگاه ممکن باشد و ضرری با و عائد نشود و اما وجوب طلب با تحقق تبرؤ و شرط طهارت اذالمجد
 المسافر الماء في طلبه اذ اقام في الوقت فاذا خاف ان يفوته الوقت فليتم وليصل و شست دست
 ناموار یک تیر باب از هر چهار تجسس آب بکند و در زمین بجاورد و تمیز عقل لازم است و متوسط القوة و هو المستطاع
 انداخته شود و بعضی آیات بر آن دلالت دارد و عمل اصحاب آن مرجح است پس این تخیر مخصوص اول خواهد بود و اما
 سقوط طلب وقت عدم امکان پس ظاهر است لآن الله لا يكلف نفسا الا وسعها و اما عند التصرف فلا يقع
 عن النفس اجتناب انه في الخبثه يتيمم فان اخاف عليك الخلف عن اصحابك فقتل او ياكل السبع
 و كیفها كان پس طلب در خبر مصرح جهات اربع است از اطلاق آن بعضی استنباط کرده اند که طلب در جهت
 کافی باشد و آن سه است چه تا آن معلوم است بعضی گفته اند که در هر سه وجه و در آن جهت بعضی تقضی است که
 در چهار جهت اجتناب و بعضی طلب در همین و بسیار کافی داشته اند لکن عبارتشان از این سه وجه است
 طلب در جهت دعوی اجماع از غنیه نقل شده و هرگاه خود قادر بر تحسین باشد تا نسبت آن که لازم است گناه
 بگیرد اگر چه با جرت باشد لکن عادل میشود و تقدم خواهد بود و الا سیر میگوید که اگر قصد آب در بعضی جهات باشد
 طلب در آن جهت ساقط خواهد شد و کیفها کان هرگاه و طلب آب بقدر وجوب تصور کند و تمیز کرده نماز را بجا آورد
 آب دست یا شستن و طهارت و اعاده نماز لازم خواهد بود و هرگاه تیمم و نماز در وسعت وقت بوقوع آمده باشد طهارت
 بکافی و در صورت اگر آب نایاب باشد تیمم و نماز لازم خواهد بود چه این تیمم بسبب احوال شرط مطلوب شارع است
 فاسد باشد یا آنکه امر بالشئیه است از ضد آن پس در وقت طلب مطلوب فعل غیر آن روا نباشد و ضری
 است که بعد تجسس آب بر پنج مطلوب شارع اعاده نماید آب بیابد یا نباشد و سرگاه وقت تنگ شده باشد
 چونکه وجوب طلب در خیال ساقط است اگر چه بر احوال آن در زمان با قبل مواخذ خواهد بود و لکن تیمم
 یکانی خواهد بود و خلاف در این صورت بر تقدیر ثبوت آن بنا نیست بحقیقت و هم آنکه تیمم کند که
 قبل شروع در نماز آبر با تیمم و منقض خواهد شد و بواجب طهارت باب بر او وجوب آید و هرگاه که وقت
 تنگ باشد که در شغال طهارت بایه وقت از دست دهد که در این صورت بهمان تیمم نماز را بجا می آید
 علی الامنع الا به نفع بعضی گفته اند که بهر صورت تیمم باطل میشود و اطلاق بعضی آیات مستند خواهد

۱۷
 نمی خوانند الصبح قلت ان اصاب الماء وجع على اخره ان يقدر عليه فلما اراد ان يغسله فقل
 يتمه عليه ان يغسل يمينه وبتل باليمن وبتل باليسار وبتل باليمين وبتل باليسار وبتل باليمين وبتل باليسار
 که آب کیما کان باطلاق وایت ناقص است چونکه نماز مشروط بطهارت و تحویل طهارت مفتوح است پس
 بنفاذ اوقات الشرط فالتشرط نماز مندر دست نیست قیام سوم آنکه اگر آبی بجهتیم هم رسد و قبل
 استعمال از دست رود پس از دو حال گمانست یا اینکه آنقدر زمان گذشت است که اگر میخواست طهارت با
 سجای می آورد یا اینکه اینقدر وقت نمانده بر تقدیر اول تیمم و البتة شکسته الحال اگر آب بهم نرسد ضرورت تیمم
 کند و بر تقدیر ثانی اگر بگویم که شرط انقضاء جبران آب است باید که تیمم اعاده بکند و اگر بگویم که مکن شرط
 پس تیمم باقی باقی خواهد بود و حجت با عاده خواهد داشت آری اگر تلافی قبل تیمم یا خیار او باشد احتمال اولی که ممکن
 محسوب شود و عاده تیمم لازم گردد و احتمال دارد که محض انهم بدو واجب شود و تیمم منقصر نشود و هذا
 اولی بالنظر الى ظاهر الدلیل و استصحاب صحت تیمم نیز مرجح است و اما استصحاب بقاء شغل فیما قبل
 عبادت پس معارضین نمی تواند شد و یکطرف نبود مگر با دانی یا تیمم پس انتقال فرض محتاج بدلیل است
 آنکه اگر آب بعد فراغ از نماز بدست آید پس حاجت با عاده نیست و اگر در شای نماز آب بهم رسد پس حجت
 گفته اند که بعد بکبر الاحرام یا قبل آب در تیمم غالی بهم نرسد باید که بر نماز خود متمسک ماند و در شرح لمعین
 را اشهر دانسته و این در پس دعوی اجماع بر آن کرده و بعضی گفته اند اگر در قرات داخل شده
 بحال خود میماند و الا بعد وضو نماز از سر بگیرد و انیقول از سلا منقول گفته و جمعی گفته اند که اگر
 هنوز رکوع رکعت اول نرسیده بر میگردد و وضو کرده نماز از سر بگیرد و اگر رکوع رکعت
 بر حال خود باقی بماند و بعضی گفته اند که اگر رکوع رکعت ثانیه داخل نگردد و عود میکند بوضو و بعضی گفته اند
 که هر حال که باشد نماز را می شکند هر گاه بداند که از وقت نماز مقدار طهارت و نماز باقی است اگر تحسب
 منقطع باشد و اگر راند قطع نماز لازم نمی شود و بعضی گفته اند که تا وقتی که رکوع رکعت ششم نماند نیست
 و این قول از این حمزه نقل شده و القول الاول لعلمه الظاهر لزومی حاصل مضمون آن این است
 و قیلة تکبیر احرام از نماز خود بعمل آوردی آب بنزد تو در آنوقت رسید پس نماز و تیمم خود را نمی شکنی و در

نحو ستمهر می باشد و ممکن است که گفته شود که ابطال نماز در صورت وجدان آب تعدیه
 الاحرام و قبل از کوع ضروری نیست بلکه اگر خواسته باشد همان حال نماز را تمام کند و اگر
 خواسته باشد قطع کند تا وقتی که بر کوع زخمه است و سرگاه بر کوع داخل شده باشد تمام تخم خواهد بود
 جمعی من الروایة فیکون بالخیار ما لم یکمل لکن این نحو جمع با وصف حکم را تمام تعدیه احرام و امر به جمع قبل
 الکوچ تا از بعد نیست چه اقل مراتب مرجحان باشد چنان هر دو جانب با هم منافات دارد و اگر آنکه گفته شود
 که امر و تحقیق برای باحتیاط و از آنجا از بعد نیست با آنکه قول به تمیز به نظر نرسیده اگر چه از ظاهر
 بعضی عیال است بطایان ممکن است پس از حوط است که عمل بر بشود و نه اعاده کنند و دیگر اقوالی است
 الذین یوتون و است در میان قبل اول و ثالث الصیحة است و پس اگر بر کوع کعت اول داخل شده جز
 ستمهر نماید بر حال خود و وجود آب در حق او مثل عدم است پنجم آنکه لو قن تیمم مثل نواقض وضو است که
 وجدان آب و زوال غدر ففی الصیحة یصل الرجل یتیم واحد صلی اللیل و النهار کلها فقال نعم ما یجوز
 او یصل لاء و از اینجا لا شیء که تیمم برای نماز یوقت اگر تنقص نشود برائی قن یک کافی است اگر چه
 در تیمم ابتدای تخمین وقت معتبر و اندکجه است و تیمم بالاتفاق پنج نماز وقت ثانیه است با وصف جمع
 و قن آن خلافا بعضی العائذ حکم بنقصه بخرج الوقت و لا یبایس یستم که تیمم کند جب وجدان از وقت
 انقضی یا شود و حدیثش ستمهر ظاهر است که بدل عمل تیمم میکند و از رسید مرتضی رضی الله عنه
 منقول است که اگر آب بقدر وضو او را بهم رسد وضو او لازم است از آن استنباط کرده اند
 اگر آب بهر نیست تیمم بدل وضو با اعتقادشان لازم خواهد بود و قول اول اقوی است منقسم که
 سرگاه تیمم با سرانجام عمل کرده نماز را بجا آورد و در شکامیکه عند یسحق بر طرف شود حاجت با جاده نماز
 ندارد و تنفیض منها الصیحة تیمم بالصعيد فاذا وجد الماء فلیغسل ولا یعید الصلوة
 و منها لا یعیدان و ب الماء عرب الصیحة و درین سکه فرق نیست میان سیر
 و ضرر آنکه در وقت آب می باشد یا ضرر از استعمال آن خلافا لیسید المرتضی تیمم با فقد الماء است
 معادیم است و در وقت آن اگر قابل شود تیمم بوقت معصوم است که سرگاه اگر کسی

جمعه در مسجد جامع حدیث صادر شود و از دو جام مانع شود و از بیرون آمدن طهارت نمودن آب تیمم میکنند و نماز
 جمعه ایجاب می آید و آنرا که وقت مضبوط شده باشد اگر چه وضو بعد است خلافی و کلامی درین مسئله بطاعت نیست
 و نص هم باین حکم مصرح است اگر چه حکم بوجوب اعاده محل نظر است چه علما را درین خصوص دو قول
 است یکی اعاده آن ضروریست لما عرفت من ان الصلوة لا یصلح التیمم لایا و للموا السابعة لایا
 و دوم لزوم اعاده است لقوله علیه السلام فی الموثق لو ارجع فی المقایم تیمم ویصلی معنی تیمم
 اذ انقضی و ضعف الضعف المتبند و الاحتمال جوع الضمیر فی قوله معنی الی العاتیه لعدم صحیح تیمم
 علی الحقیقه علی فصل فی الریاض تیمم بر آن نماز جایزه اگر چه آب موجود باشد مالم الشهور بکلی
 دعوی جماع بر آن کرده اند و از این جنید نقل شده که او تخصیص داده است این حکم بصورت خوف فوت
 صلوٰه و عموما ت داله بر جواز تیمم برای نماز جایزه دلالت بر قول اول دارد و لکن رعایت قول ثانوی
 است و هم آنکه هرگاه کسی مجتمع شوند که یکی است و دیگری محدث بحدث اصغر و دیگری محدث بحدث بزرگتر
 و آبی که موجود باشد کفایت غسل شستن زیاد پس اگر آن آب ملوک یکی از اینها باشد مخصوص با خود خواهد بود
 میبایست ملک از دیگر مال و بوارش متعلق شستن پس چوبی بر آن تقدیم او خواهد بود چه اگر در اثر غلبه
 است باید که آن آب انانت باشد و اگر حاضر است حق خواهد بود و استعمال آن و امر او خواهد بود در میان
 مرد و کس باقی و المالک منها اولی من غیر المالک لعدم وجوب البذل سیما و بهو مکلف بالاستعمال
 بنفسه لکن در صورتی میتوان گفت که آب غسل از نمونه واجب تیمم نیست فیه قدم علی الارث پس غسل در آن و سیاه
 سر خواهد بود و اگر ملک کسی باشد بلکه مالک آن بدل آب بشود و چون آب سیاح باشد و کسی سفت بجای آن
 نکرده باشد و بعضی خصوص تقدیم محبت را در شستن از آنجمله است صحیح که از حضرت پرسید که سه نفس بپوشند
 یکی از آنجمله جنب بود و دیگری میت و دیگری بی وضو و وقت نماز در رسیدن آنها آبی بود که یکی از آنها واقف بود
 شسته آنها پس حکم فرمود که غسل میکنند حیث را به تیمم دفن میکنند و آنکه حاجت بوضو دارد و تیمم میکنند
 غسل جنابت و رضیت یعنی وجوب آن بقرآن مجید غسل میت نیست یعنی وجوب آن نیست بوی
 ثابت است و تیمم برای سومی جائز است و محل الاثر و بعضی تیمم را جنب ترجیح میدهند و بعضی قائل ترجیح شده اند

TITLE

دوخت الاحكام

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:--

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

